

# تئاتر

سال اول شماره سوم ۱۹ فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال



صادق بهرامی  
و نیم قرن  
خاک صحنه



جدول و شرح  
عمل بر نامه‌های  
تلویزیون  
و رادیو



## گام تازه‌ای در گسترش مناسبات تهران - قاهره

بدعوت وزیر امور خارجه ایران، محمود ریاض به تهران آمد

در هفته گذشته آقای محمود ریاض وزیر امور خارجه جمهوری محده عرب، میهمان ایران بود و به دعوت آقای اردشیرزاهدی وزیر امور خارجه ایران، برای يك دیدار رسمی به اتفاق همسر خود به تهران آمد. دیدار رسمی وزیر خارجه جمهوری محده عربی از روز دوشنبه شانزدهم فروردین ماه آغاز شد و آقای ریاض در تهران به پیشگاه شاهنشاه آریامهر بار یافت و با آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر و اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ملاقات و مذاکره کرد و به اتفاق همسر خود، به دیدن آثار تاریخی و باستانی اسطهان و شیراز رفت.

سفر آقای محمود ریاض به تهران، طی حدود بیست سال اخیر، نخستین سفر يك وزیر امور خارجه مصر به ایران محسوب میشود و تهران، از میهمان خود، پذیرائی گرم و صمیمانه‌ای به عمل آورد.

روابط ایران و جمهوری محده عرب که مدت دهسال قطع بود، هفت ماه پیش تجدید شد و دو کشور پس از دهسال، سفیر مبادله کردند.

از آن تاریخ تا کنون ایران و جمهوری محده عرب، گامهای سریعی در راه گسترش روابط اقتصادی و سیاسی میان خود برداشتند و طی ماههای اخیر رئیس مجلس ملی جمهوری محده عرب و وزیر آموزش عالی این کشور به تهران آمدند و وزیر بهداری ایران نیز به دعوت وزیر بهداری مصر، رهسپار قاهره شد.

از تجدید مناسبات سیاسی ایران و مصر، مدت زیادی نگذشته بود که بمناسبت درگذشت بزرگداشت جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری محده عرب، آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر از جانب شاهنشاه آریامهر به قاهره سفیر کردند و در مراسم تشییع جنازه رهبر فلید مصر شرکت جستند.

در این سفر آقای نخست وزیر، با سرپرست انور سادات رئیس جمهوری محده عرب ملاقات و مذاکره کردند و آقای محمود ریاض وزیر امور خارجه مصر نیز در همین سفر، به دیدن نخست وزیر ایران رفتند و مذاکرات مفصلي در زمینه گسترش روابط دو کشور انجام داد.

پس از این ملاقات وزیر امور خارجه جمهوری محده عرب اعلام داشته بود که دولت مصر علاقه مند است گذشته ها فراموش شود و به جریان دهسال قطع رابطه، مناسبات دو کشور به سرعت گسترش یابد.

وزیر امور خارجه جمهوری محده عرب در سفر تهران، مسائل مهم بین المللی و منطقه‌ای، به ویژه مسائل مربوط به خاور میانه عربی را با همکار ایرانی خود، مورد بررسی و تبادل نظر قرار داد و در زمینه گسترش بیشتر مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان ایران و جمهوری محده عرب گفتگو کرد.

باید دانست که چندی پیش قاهره رسماً از سیاست ایران در خلیج فارس دایر برخورد نبرد های انگلیسی پشتیبانی کرد و اخیراً تهران در پشتیبانی از برقراری صلح در منطقه خاور میانه عربی به اسرائیل اظهار گرجانچه با پیشنهاد های صلح قاهره موافقت نکند، سیاست این دولت را محکوم خواهد کرد.

اینک، سفر وزیر خارجه جمهوری محده عرب به تهران، در محافل سیاسی به عنوان گام بزرگ تازه‌ای در جهت نزدیکی و دوستی بیشتر تهران - قاهره تلقی شده است.

## درباره ازدواج قمر خانم



همانطور که در شماره پیش به اطلاع شما رساندیم، ازدواج پروین ملکوتی و محسن هرندی به هیچوجه مربوط به برنامه خانه قمر خانم نبود، بلکه دروغ شیرینی بود که - بانوجه به مجرد بودن این دو هنرپیشه - خبرنگاران تماشا برای سرگرمی روز ۱۳ شما ترتیب داده بودند. سردبیر تماشا ناچار شد برای راضی کردن این دو هنرپیشه به يك ازدواج مصلحتی، مجلسی سوز و سروری نیز در خانه خود ترتیب دهد تا عکسهای قابل قبولی از مراسم ازدواج در مجله چاپ شود.

می‌دانید که رسمی است جهانی که اول آوریل (تقریباً مصادف با ۱۳ نوروز) دروغهای چالشی به وسیله مطبوعات، رادیو ها، تلویزیونها و حتی خبرگزاریها منتشر می‌شود. این رسم چالبچندین سال است که در ایران نیز باب شده و مطبوعات ما دشماره های مخصوص ۱۳ فروردین دروغهای چالشی برای سرگرمی خوانندگان منتشر می‌کنند.

اما از بخت بد ما، امسال مطبوعات ایران این رسم را فراموش کرده بودند و کمتر به سوی دروغهای سرگرم‌کننده رفتند و خبر دروغ «تماشا» در فضایی کاملاً جدی ارائه‌شد و بسیاری از خوانندگان مجله آنرا جدی پنداشتند و هرچا که این دو هنرپیشه را یافتند زندگی مشترکشان را تبریک گفتند و حتی نامه ها، تلفن‌ها و تلگرافهای تبریک و دسته گل‌های زیبایی برای پروین ملکوتی و محسن هرندی ارسال داشتند.

حالا ما مانده‌ایم و خوشم این دو هنرپیشه محبوب تلویزیون که به ناکید از ما می‌خواهند تا ماجرا را قویاً تکذیب کنیم. اما باور طرفداران آنان قوی‌تر از تکذیب ماست و صلاح این دو را در این می‌بینیم که ماجرا را جدی تلقی کنند و از نومیه شدن علاقمندان شان جلوگیری کنند.

نمای برای سردبیر  
سخنی با علی سیاح قربانی، نخستین خواننده‌ای که برای مجله تماشا نامه نوشت

آقای سیاح قربانی

چنین به نظر می‌آید که نامه شما را يك مطبوعاتی حرفه‌ای و صاحب نظر نوشته است. با دقت خاصی پیرامون رنگ و صفت، ماهیت چاپ، نوع مقالات، حتی طول و عرض ستون ها در آن اظهار نظر شده بود. شاید پس از انسی ده ساله، خواننده‌ای بتواند چنین صمیمانه، با احساس و اوستگی و دلسوزی، برای مجله ای که آن را می‌خواند، نامه بنویسد و این جای سپاس دارد.

حرفه‌ایان جالب است و قسمت اعظم آن پذیرفتن و امان‌نویسید:

«شاید برای يك بخش خصوصی، انتشار چنین نشریه‌ای کار آسانی نباشد، ولی برای شما که از بودجه هنگفت و پشتیبانی کامل سازمانی محترم، چون تلویزیون علی ایران برخوردار هستید کار زیك مشکلی نیست.» دوست عزیز، همانطور که در ابتدای نامه تان نوشتید، بیایید و از نزدیک امکانات ما را ببینید. کاری ندارد. سری هم به بخش های خصوصی بزنید، بر خلاف تصور شما، تلویزیون روی گنج نشسته است. تلاش گسترده‌ای که در راه تهیه برنامه، فعالیت های جنبی چون جشن هنر شیراز و از همه بهتر گسترش شبکه انجام می‌گیرد، برای مجله تماشا، جز آنچه می‌تواند سهم يك مجله باشد امکانی باقی نمی‌گذارد.

از این گذشته می‌نویسید:

«مجله شما به دلیل وابستگی به تلویزیون نمی‌تواند انتقادی باشد. شما هرگز از کار خود و دستگاه خود انتقاد نمی‌کنید.»

شرحی که درباره يك مطالب مجله نوشته‌اید، نشان میدهد که آن را به دقت خوانده‌اید. کجا، در کدام صفحه،

## آقای تماشا



در کدام مطلب کسی به مدیحه سرایی برای تلویزیون پرداخته است؟ و مگر نه اینکه از گفته ها و نظرات تماشاگران تلویزیون هرچند در بسیاری اوقات با سپاس و تحسین همراه است - فقط انتقاد ها و کتابه ها را آورده‌ایم؟ مدت درازی از آغاز کار ما نگذشته است و ایکنای خوانندگان مجله از سر بی‌لطبی چنین به بیش داوری درباره روال کار ما نیردازند.

و دیگر این که برمی‌گردید به یادداشت سردبیر در نخستین شماره مجله و به ماجواب می‌دهید:

« شما نمی‌توانید خود را در اختیار طبیعت‌های خاص قرار ندهید: »

کسی حرف یکدیگر را نهمیده‌ایم. وسیله‌ای مانند تلویزیون که در این مملکت نزدیک به ۲۰ میلیون نفر تماشاگر دارد، چطور می‌تواند مجله‌ای منتشر کند که در اختیار گروه خاصی باشد؟ و باز با همان دقت قابل ستایشان برگردید به صفحات مجله و مطالب آن. «دانش یالکن» برای چه کسانی معرفی شده است؟ اخبار تلویزیون، باز گویی اعتراضات مردم به متصدی تلفن ۸۹۰۰۰۰، داستان، باورنی، کاریکاتور، معرفی برنامه‌ها، اخبار هنری... نه، واقعا ما از جانب کی، برای کی حرف زده‌ایم؟

در پایان، پس از اظهار نظر های چالشی که در باره نوع مطالب و روش صفحه بندی مجله می‌کنید. چنین ادامه می‌دهید:

«به نظر من این مطالب باید به مجله شما افزوده شود: يك صفحه درباره موسیقی، نقد فیلم، مصاحبه با ستارگان و گویندگان تلویزیون، صفحه مخصوص خوانندگان و صفحه شعر.»

بروی چشم و لطفان زیاد

سردبیر

# تماشا

صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی

زیر نظر: ایرج کرگین

مسئول هیات تحریریه: ژیلما سازگار

طرح و تنظیم: قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان

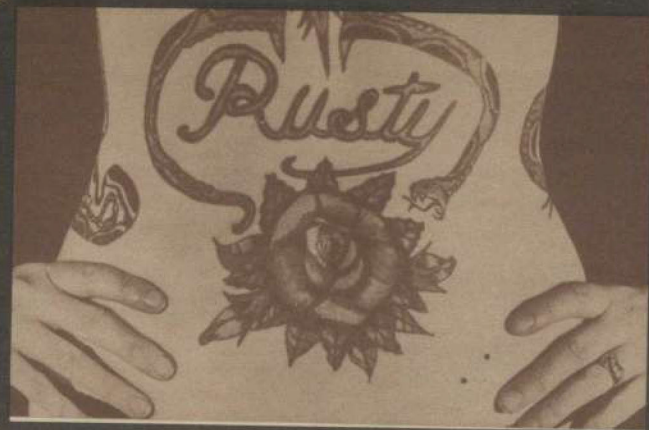
روی جلد و عکس های رنگی: علی تقیانی

چاپ زمبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۵

آگهی های مجله: دفتر مجله تماشا



هنر نقاشی که ظاهراً از نقش بر روی سنگها ، صخره‌ها و دیواره غارها در دورترین گذشته زندگی بشری آغاز شده ، در سیر تحولی خود پوست آهو ، کاغذ ، دیوارهای گچی و رنگ و روغنی ، چوب‌صدف و سرانجام بوم‌های مختلف را جلوه‌گاه خود ساخته است و در هر زمینه‌ای که بوده بنوعی احساس و روح بشر را نواخته و دل زیباپرست انسان را اسیر کرده است . . . اینک بنظر می‌رسد که هنرمند نقاش این عرضه‌ها را برای تجلی هنرتنگ یافته و دنیای نوینی را نمایشگر هنر خویش ساخته است : پیکر زن !  
نقاشی که باین ابتکار جالب دست زده « بیل سکوز » امریکائی و بوم لطیف نقاشی او « روستی » است ، مراحل مختلف کار هنری نقاش را در عکسها سیر می‌کنیم .



## پیکر زن ، تجلی گاه نوین هنر نقاشی



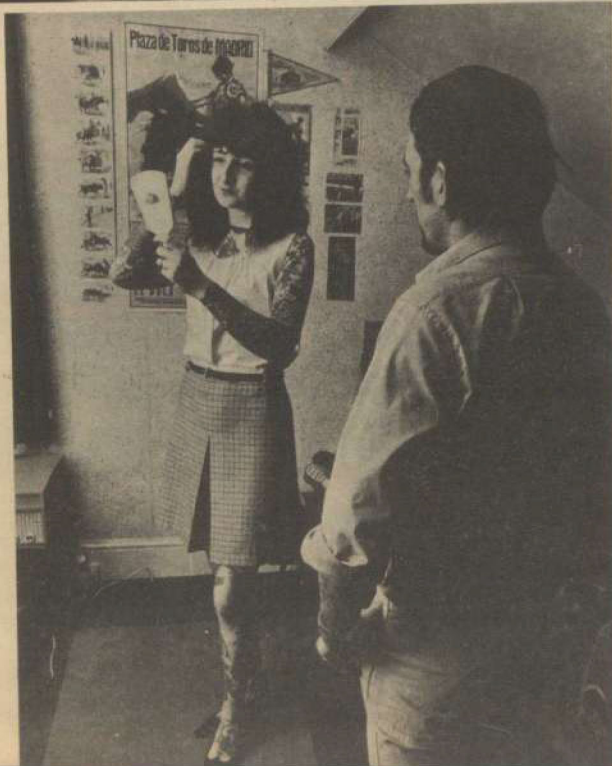
نقاش بدقت مشغول کار است و « بوم » ظاهراً از اینکه « لباسی » بدنی « روستی » نباید باقی بماند . آقای نقاش مشغول کشیدن « حواشی » است تا جلوه بیشتری به « تابلو » ی خود بدهد !  
مثل اینکه هیچ جای خالی در پرتش و نگار بر تن می‌کند خوشحال و راضی است .

جناب نقاش ، مطابق معمول ، قدمی بعقب نهاده و دارد شاهکار خود را برانداز میکند تا عیب و نقصی در آن باقی نمانده باشد . ظاهراً همه‌چیز بر وفق مراد است چون نقاش و « بوم » هردو راضی‌اند . بدون « جوراب » که نمیشود بیرون رفت . جوراب ماهی نشان ! بیل میگوید : « مشتری ها کمتر پاهایشان را نقاشی میکنند اما روستی این کار را دوست دارد . ( و عقیده دارد که نقاشی دو ماهی روی پاهایش روح شیطانها را از او دور میکند . )

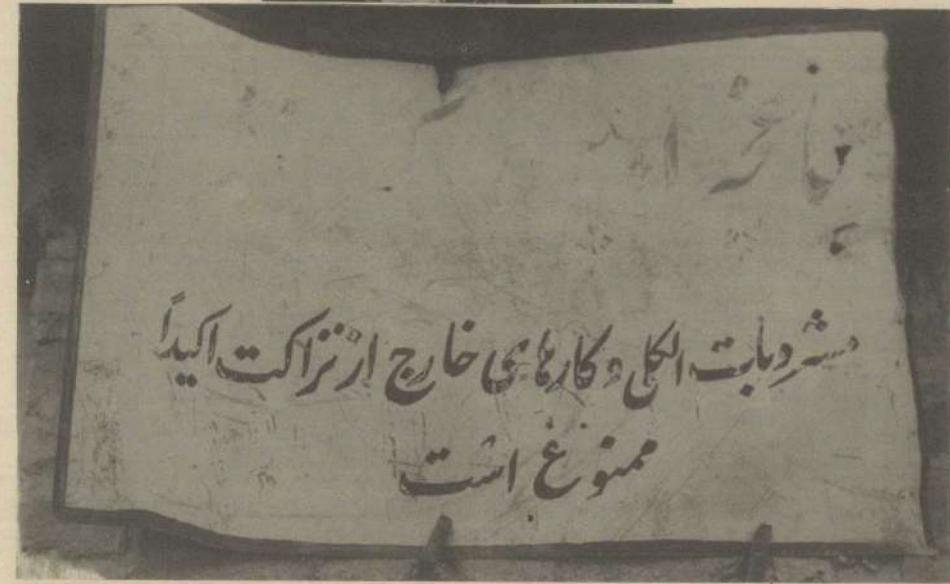
کار تمام است . خانم لباس میهمانی پوشیده‌اند . گویا اینکه امروزه « ماکسی » مد شده اما خانم « روستی » امیدوار است با همین بلوز و جوراب پرتش و نگار بیش از هر « ماکسی » و « مینی » پوشی جلب نظر کند . بدنیت بداتید که « روستی » خانم با این پیکر نقاشی شده تصمیم دارد در يك سيرك شرکت کند و لابد نه تنها از تماشاگران بلکه از شیر و فیل و پلنگ سيرك هم دل ببرد ! خدا یارش باد !

تاما ۵

تاما ۴

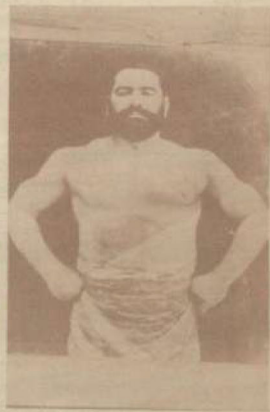


# کشتی در قهوه خانه های تهران



- زمانی قهوه چپی، برای مردم، ریش سفید و کلانتر محل هم بود
- تلویزیون سیمای قهوه خانه ها را دگرگون کرده است.
- مسابقات فوتبال و کشتی محبوب ترین برنامه های تلویزیونی در قهوه خانه هاست
- قهوه خانه مرکزی است برای معاملات، کاریابی، بازگویی خاطرات، اندرز فروشی، گریز از خانواده های متشنج و فراموشی.

- در تهران بیش از ۳۰۰۰ قهوه خانه وجود دارد
- شطرنج، صدخانه، ترنا، دوزبازی و تخته نرد هنوز در شمار بازی های قهوه خانه یی هستند



مثیاق قهوه خانه و فرهنگ مدرن نیست، اما مقدس است قهوه خانه جایی است که در آن به هیچکس قهوه نمی دهند!

قهوه خانه يك پناهگاه اجتماعی است. واز راه شناسایی قهوه خانه نشینان صمیمانه می توان، به ژرفای قسمتی از جامعه ایرانی راه یافت، جامعه ای که به اقتضای تاریخ و گذشته اش، سخت پنهانکار شده است. و به راحتی پژوهشگر حرفه ای را فریب می دهد، جامعه ای که خیلی دیر می توان دستش را خواند و واقعا قضاوتی کرد. پژوهشگر حرفه ای با دریافتی سطحی به کرسی قضاوت می نشیند، و بیانیهای خود را می خواند که: اینست جامعه ما...

قهوه خانه به عنوان گوشه ای از جامعه، خیلی زود اجنبی را می شناسد، و منفذهای شناخت را به رویش می بندد. بیگانه را به حرم خود راه نمی دهد، و خانه اش خالصی از اغیار است. همین خصوصیت بزرگترین مانع راه محققان داخلی و خارجی و مستشرقان بی غرض و مرض بوده و هست.

قهوه خانه، در ظاهر، پر جوش و خروش است؛ اما چیزی نمی گوید. تودار و محزون است و قسمتی از فرهنگ ملی را در کنجینه ی سینه خود حفظ می کند.

مثیاق قهوه خانه و فرهنگ، مدرن نیست اما مقدس است. پس نباید به آن وفادار نباشد و این جاست که در مقابل اجنبی حرفه ای طنز را به دست می گیرد، زندانه دروغ می گوید و محقق اجنبی را فریب می دهد.

طنز و تمسخر قهوه خانه، در نگاه هاست و در سکوت ناگهانی - در بدو ورود اجنبی. و بعد بیچ پیچ ها و بگو مگوهای در گوشه، خنده های ریز و قهقهه ها. صاحب قهوه خانه روی میز شرب می گیرد و هیچگاه در گفتگو، پیشقدم نمی شود، تنها در سکوت، يك استکان کمر باریک چای جلو اجنبی می گذارد و خود در گوشه ای او را رصه می کند. از نحوه چای نوشیدن، اجنبی را ارزیابی می کند و خطوط طبقاتی و اجتماعی و هدف او را می شناسد، بی آنکه دچار پیشداوری منفی شود.

این اجنبی - که درباره اش حرف می زنم - کیست؟ او، روزنامه نویسی است که در گیر و دار موضوعها و امانده و خوراک می خواهد؛ خوراکی که این روزها بیشتر از آن تغذیه می شود یعنی زندگی «توده ها»؛ یعنی زندگی کسانی که ظاهراً کاری بکار کسی ندارند. ساکت و آرامند و در محله های شهر توی هم می لولند. بسیار کار می کنند و خسته اند و زندگی شان که گهگاه ترحم را برمی انگیزد، گرداننده ی قهوه خانه، خست نشان نمی دهد. آنچه را که روزنامه نگار می خواهد در اختیارش می گذارد. به خواسته اش پاسخ می گوید و اجازه می دهد که عکس بگیرد. لبخند می زند و می گوید: بله اینجا همه جور آدم می آید، کارگر، کارمند، پولدار، فقیر، و... نقل، شاهنامه می خواند.

می گوید، اما همه چیز را نمی گوید. چیزی در حرم حرم خواهد ماند؛ بیان نشدنی اما کشف کردنی.

و باز، اجنبی کیست؟ این بار قضیه فرق می کند، يك عده آدم رنگارنگ با دوربین های فیلمبرداری و وسائلی که برای قهوه خانه جالب است وارد می شوند با نورافکن ها فضا را روشن می کنند و دستگاه های فیلمبرداری شروع به هرزگی می کنند. «قهوه خانه» کنجکاو می شود؛ اینها دیگر کی هستند؟ چطور شده همه بفکر ما افتاده اند؟ شاید علی آباد هم شهری است.

چند نفر وارد گود می شوند و کار های می کند و حرف های می زنند که برای گرداننده ی قهوه خانه بیگانه نیست؛ ای بابا، اینها دارند ادای ما را درمی آورند؛ اما خیلی عوضی و ناجور. ببخشید، آقایان، خانها! شما کار و بار ما را کساد می کنید.



نه... ما فقط تحقیق می کنیم... چند روز بعد، جنبه های جهان نما، در داخل خانه ها، قهوه خانه را نمایش می دهند، و در داخل قهوه خانه ها هم همین کار را می کنند؛ نمایشی است دست و پا شکسته، گنگ و بیگانه از قهوه خانه.

**پیدایی قهوه خانه در ایران**

تاریخ پیدایی قهوه خانه در ایران همزمان با حکومت صفویه است و با گذشت زمان تحولات و تغییرات زیادی می یابد.

قهوه خانه ها در دوره ی صفویه بسیار مهم و مجلل بودند و حتی پادشاهان عصر نیز به آنجا می رفتند و برای این منظور هر قهوه خانه دارای يك غرفه ی بزرگ به نام «شاه نشین» بود.

در سیاحت نامی «شاردن» می خوانیم. «قهوه خانه عبارت از تالارهای بزرگ، وسیع و بلند به صورت اشکال گوناگونی است، معمولاً بهترین پاتوق هر شهری به شمار می رود؛ چنین مرکز اجتماع و محل تفریح سکنه ی بلاد می باشد.

بسیاری از قهوه خانه ها به ویژه در شهرهای بزرگ دارای حوض آبی در وسط است. این تالارها در دوران خود دارای مصطبه یا سکوهایی است که به ارتفاع سه پا و به پهنای سه تا چهار پا، بر حسب وسعت محل است، و یا چوب بستی وجود دارد که به شیوه ی مشرق زمین در روی آن می نشینند. با آغاز روز این مراکز افتتاح می شود و طرف غروب بر تعداد اجتماع افزوده می شود.

**قهوه و چای**

در قهوه خانه های عهد صفویه، گل گاوزبان دم کرده با نبات و لیمو عمانی، کلاب نبات و ترش (مخلوط آب نارنج و آب گرم) تهیه می کردند. قهوه از برزیل به آسیای جنوبی راه یافت و از این طریق وارد ایران شد و تا قبل از رواج چای (۱)

(۱) چای در ایران از زمان صفویه مصرف می شد و ورود آن از طریق روسیه و هندوستان مسؤرت می گرفت تا زمانی که کاشف السلطنه چای را از هندوستان وارد ایران کرد و در صفحات شمال ایران (تنگابن) کشت کرد.



در قهوه خانه ها به مشتریان قهوه ی دم کرده می دادند. این وضع همچنان ادامه داشت تا زمان کشت چای و وفور آن در ایران. فراوانی چای و ارزاتر بودن آن نسبت به قیمت قهوه که زمینه ی کشت در ایران نداشت و نیز، ذوق و سلیقه ی خاص ایرانی، سبب شد که چای جای قهوه را در قهوه خانه ها بگیرد. از آن پس، این مرکز عملاً به چایخانه تبدیل شدند ولی نام قهوه خانه بر آنها همچنان باقی ماند. سالها پیش برای عرضه ی چای به مشتری يك «چارچی» در وسط قهوه خانه راه می رفت، و با صدای بلند توأم با آواز سفارش های مشتریان را به قهوه چپی می رساند:

— چارتا چای بیار کنار حوض، دوتا چای زیر درخت بید.

قهوه خانه های کنونی در مقایسه با قهوه خانه های سابق - با خصوصیتی که ذکر شد - آبدارخانه های هستند که غذا هم می فروشند.

### اتحادیه ی قهوه چپی ها

در زمان صفویه اداره ی قهوه خانه یکی از مشاغل معتبر ملی به شمار می رفت (تا چند سال پیش هم قهوه چپی از طرف مردم سفید و کلانتر محل شناخته می شد). از اواخر حکومت صفویه به بعد وضع قهوه خانه ها روز بروز رو به تنزل گذاشت و دامنه ی آن برچیده شد. حکومت ها هم بر فشار خود افزودند و هرچه این گروه ضعیف تر می شد آنها بر فشار خود می افزودند؛ ولی به این علت که قهوه خانه ها سابقاً مرکز اجتماعات و محفل مردم کوچک و بازار و تجار و کسبه بود، صاحبان این اماکن در نظر مردم اعتبار و حیثیتی داشتند و حتی آنان را به عنوان مختلف تشویق می کردند، چنانکه چهاره سیدعلی فعلی را بنام آقا سیدعلی قهوه چپی که از محترمین آن محل بود نام گذاشتند و تاکنون به همان نام مانده است. اواخر حکومت ناصرالدین شاه که هنوز کسب آنان زیاد از حد ضعیف شده بود صاحبان قهوه خانه ها در مجامع رسمی و سایر امور شرکت می کردند تا آنکه مرحوم عمو فیض اله که بزرگ قهوه چپیان آن زمان بود به اتفاق قاسمعلی قهوه چپی که او نیز احترامی داشت در اسب دوانی رسمی که در حضور شاه انجام می شد شرکت کردند و برنده ی سابقه شدند. ناصرالدین شاه عمو فیض اله و قاسمعلی را به حضور پذیرفت و بجای اعطای جایزه و مدال دستور داد که بر مالیات سالانه ی قهوه خانه ها سه هزار تومان افزوده شود. چندین بار مالیات صنف قهوه چپی به علت پیشرفت در مسابقه ی اسبدوانی زیاد شد و از طرفی جمیع آوری مالیات به عهده ی کسب صنف بود، لذا از همان زمان دور یکندیگر جمع شدند و به فکر چاره افتادند. این اجتماع هفته ای یکبار در یکی از قهوه خانه های بزرگ تهران تشکیل می شد، تا جنگ بین المللی دوم پیش آمد و حادثه ی شهریور ۲۰، قهوه چپی ها را از نظر تهیه، قند و شکر، در مضیقه گذاشت و این عامل به تجمع آنان افزود و عملاً اتحادیه ی قهوه چپی ها تشکیل شد.

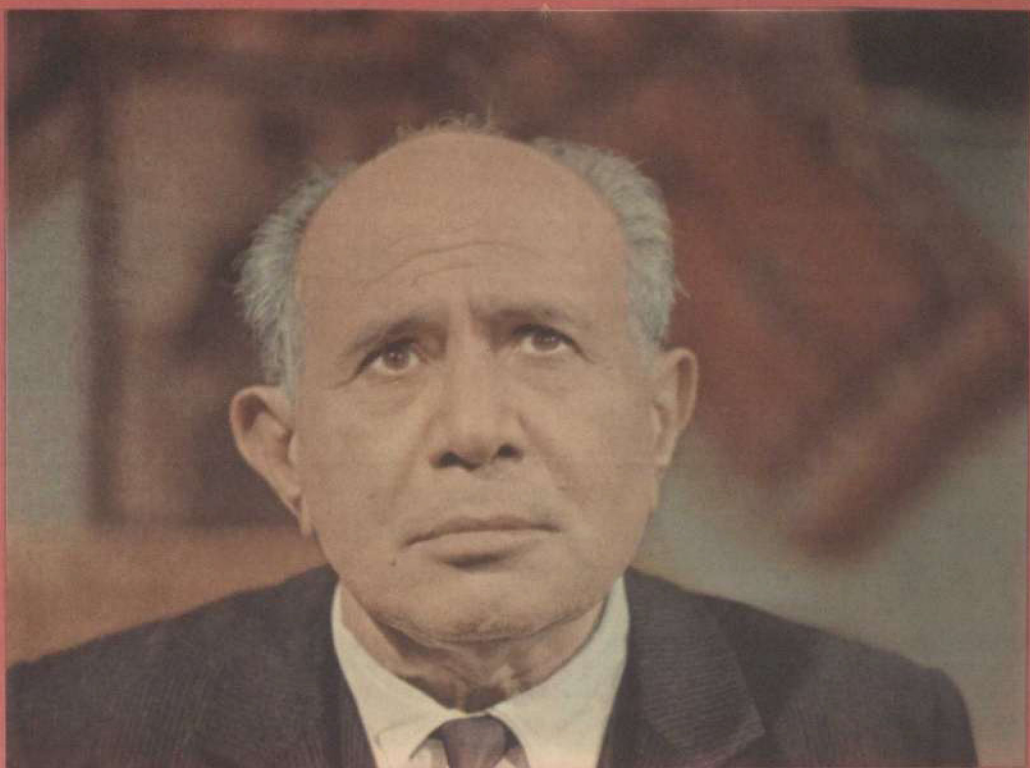
این اتحادیه، تا سال ۱۳۲۳ جنبه ی رسمی و قانونی نداشت؛ اما به شکل تجمی از نمایندگان قهوه چپی ها، فعالیت هایی در زمینه ی حفظ منافع منفی نشان می داد.

**بازی های قهوه خانه یی تهران**

از بازی هایی که در گذشته در قهوه خانه ها رواج داشت می توان شطرنج و صدخانه را نام برد. امروز در قهوه خانه ها علاوه بر اینها بازی های دیگری مثل ترنا بازی (شاه وزیر) و دوزبازی و تخته نرد، قهوه خانه نشین ها را سرگرم می کند.

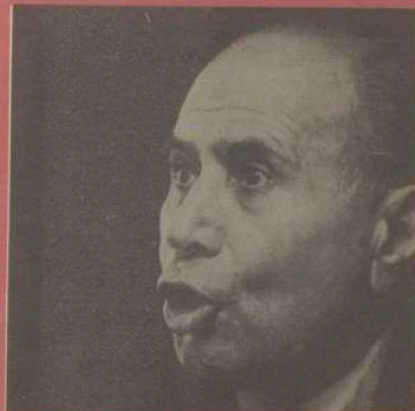
ترنا به سنگ یا دستمالی گفته می شود آن را

استاد  
و  
نیم قرن  
زندگی  
روی  
صحنه



## صادق بهرامی برای تأثر امروز ایران اشک ریخت

« من هنوز به ماهیت فیلم فارسی  
معرض هستم »



است. شرا و مداحان و نقالان در میان مجلس بالای منبر یا چهارپایه‌ی می‌ایستادند و شعر می‌خواندند یا نعل می‌گفتند و عصایی را که در دست داشتند بوضع خاصی حرکت می‌دادند « امروز تعداد بسیار کمی از قهوه‌خانه‌ها که شاید به ۱۰ هم نرسند نقال دارند. رجوع به گذشته‌هایی ده چندان هم دور نیست، دل را مالا مال از دردی می‌کند پس تلخ و حزن‌انگیز، برای بسیاری چیزها که از دست داده‌ایم و بسیاری که در مشرف نابودی هستند، و این فیمی بس گران و ناعادلانه است برای تمدن بی‌کانه‌ی که پذیرایش هستیم.

در کتاب «نمایش در ایران» نوشته‌ی بهرام بیضایی به حقیقت تلخی می‌رسیم.

« در عصر ما، در روزگاری که این نوشته، می‌شود، نقالی هم دارد فراموش می‌شود و اگر نقالی فراموش می‌شود این از خواص شهرهایی است که می‌خواهند شکل تمدن اروپایی به خود بگیرند و تمدن اروپایی را از ظاهر آن بگیرند و میگیرند.

در روستاها این تغییر کمتر پیش آمده، در شهرها بیشتر، و در تهران بسیار. در هر قهوه‌خانه جعبه‌ی کوچکی هست که هم فیلم پخش می‌کند، هم آواز، هم اخبار، و هم تقسیم اخبار و نقالان کم کم می‌روند خانه‌هاشان و می‌میرند. »

بیش از ۵۰۰ قهوه‌خانه در تهران دارای تلویزیون است. بعضی از آنها، تلویزیون خود را

هایی از پهلوانان قدیمی و بنام دیده میشود. قهوه‌خانه نشین‌ها این پهلوانان را بخوبی می‌شناسند و برای آنها احترام زیادی قائلند.

شاعرهای درویشی نیز از قبیل ( این نیز بگذرد ) طرفدار بسیاری در قهوه‌خانه‌ها دارد.

**تلویزیون در نقش نقال**  
« (۲) در روزگار شاه عباس، در بیشتر شهرهای بزرگ ایران، مخصوصاً قزوین و اصفهان قهوه‌خانه‌های متعددی دایر شده بود. طبقات مختلف مردم برای گذراندن وقت و دیدار دوستان و سرگرم ساختن خود به بازی‌های مختلف یا مناظرات شاعرانه و شنیدن اشعار شاهنامه و حکایات و قصص و نمایش رقص‌های گوناگون و بازی و تفریحات دیگر بدانجا می‌رفتند ...

شاهنامه خوانی کار آسانی نبود و شاهنامه خوانان غالباً شاعر و ادیب بودند. شاهعباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه‌ی بسیار داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی « عبدالرزاق قزوینی » خوش‌نویس بود که سالی سیصد تومان حقوق می‌گرفت ... قصه‌گویی و نقالی و مدح حضرت علی و گفتارهای دینی هم در قهوه‌خانه‌ها مرسوم بوده

۲ - نمایش در ایران از بهرام بیضایی و مقاله تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران از نصرالله فلسفی در مجله‌ی سخن (دوره پنجم) ملخص صفحات ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۶۶. بقیه در صفحه ۴۸ و ۴۹

مسئله می‌تواند و یا سر آفر گره می‌زنند. سپس آن را مرطوب می‌کنند و برای تنبیه دزد در بازی به کار می‌برند.

اساس بازی اینست که چهار کارت که روی آنها به ترتیب کلمات شاه، وزیر، جلال و دزد نوشته شده در بین بازی کنان پخش می‌شود (به حکم قرعه) شاه، وزیر خود را احضار می‌کند و به او مأموریت می‌دهد که دزد ولایت را دستگیر کند و به اوضاع مملکت سر و سامان بخشد. وزیر دستور را اجرا می‌کند و از روی قیافه شناس دزد را از بین بقیه پیدا می‌کند. شاه جلال را می‌طلبند و دستور تنبیه دزد را صادر می‌کند، و بازی بدینمعنی ترتیب ادامه می‌یابد. شاعره نیز در گذشته در قهوه‌خانه‌ها رواج کامل داشته است. هر کسی به سهم خود شعری می‌خواند و سعی می‌کرد تا دیگران را به بندد، و کسی که دیگران را می‌بست قهرمان شناخته می‌شد.

در قهوه‌خانه‌های قدیم گودی شیشه به حوضی می‌کنند، مانند گود زورخانه ( بدون اینکه در آن آب بیاندازند ) و چند نفر وارد این گود می‌شدند و به تقلید از شناگران روی خاک کف گودال پشتک و وارو می‌زدند.

**تابوهای قهوه‌خانه‌های**  
اکثر این تابوها را، شاعرها و شعرهای حماسی تشکیل میدهند ولی در بین آنها، بند و اندرزهای اخلاقی (معمولاً از بزرگان دین) اشعارحافظ و سعدی، تابوهای نقاشی از صحنه‌های مذهبی و عکس

کتاب «نمایش در ایران» نوشته‌ی بهرام بیضایی به حقیقت تلخی می‌رسیم.

« در عصر ما، در روزگاری که این نوشته، می‌شود، نقالی هم دارد فراموش می‌شود و اگر نقالی فراموش می‌شود این از خواص شهرهایی است که می‌خواهند شکل تمدن اروپایی به خود بگیرند و تمدن اروپایی را از ظاهر آن بگیرند و میگیرند.

در روستاها این تغییر کمتر پیش آمده، در شهرها بیشتر، و در تهران بسیار. در هر قهوه‌خانه جعبه‌ی کوچکی هست که هم فیلم پخش می‌کند، هم آواز، هم اخبار، و هم تقسیم اخبار و نقالان کم کم می‌روند خانه‌هاشان و می‌میرند. »

بیش از ۵۰۰ قهوه‌خانه در تهران دارای تلویزیون است. بعضی از آنها، تلویزیون خود را

هایی از پهلوانان قدیمی و بنام دیده میشود. قهوه‌خانه نشین‌ها این پهلوانان را بخوبی می‌شناسند و برای آنها احترام زیادی قائلند.

شاعرهای درویشی نیز از قبیل ( این نیز بگذرد ) طرفدار بسیاری در قهوه‌خانه‌ها دارد.

« استاد » ۶۱ سال دارد . « استاد » نیم قرن است که خاك صحنه می‌خورد . بی‌اعتناء به تمام درگیرها، محدودیت‌ها و ناپامانها . « استاد » از سن ۱۱ سالگی در محیط ناساعد هنری ما ره سپرده است و رفته است . سالها است صدای « استاد » را از رادیو می‌شنویم و خودش را روی پرده تلویزیون و صحنه تئاتر می‌بینیم . « همان استاد » برنامه‌ی اختاپوس را می‌گویم . صادق بهرامی را .

برای دیداری کوتاه از آلپوم تئاتر ایران در نیم قرن گذشته را گوش باشم در محضر استاد نشستم . از تاتر حرف می‌زنم تاتری عمیق چه راهش را می‌گیرد : تا آنجا که به یاد دارم و شنیدم - تاتر ما از مردی بنام کریم شیرینی شروع شد . و تا مدتها تاتر روی سن نمی‌آمد ، بلکه بصورت رو جوشی اجرا میشد که هنوز هم باقی است . کریم شیرینی در دربار قاجار مسخرگی می‌کرد و در خلال نیش های خنده‌دار خود از مسائل مختلف ، انتقادی هم می‌کرد تاتر رو جوشی بعدها گسترش پیدا کرد بدین شکل که عده‌ی جمع شدند و از میان خود يك نفر را بعنوان سر دسته انتخاب کردند . کار این سر دسته تهیه و تنظیم برنامه گروه بود و داستانها هم عموما از میان کتابهای قدیمی و قصص ایرانی « الفاللیل » و « الفالنهار » ویا حسین کرد انتخاب میشد . هنرمندان پس از تمرین های مداوم این برنامه‌ها را در عروسی ها و میهمانی ها و جشن های خانوادگی اجرا میکردند . این برنامه ها روی صحنه اجرا میشد و بعدها پس از آنکه این يك گروه موفقیتی کسب می‌کرد و به پول می‌رسید می‌رفت و خیابان امیریه سالی اجاره می‌کرد و برنامه خود را روی صحنه می‌آورد . بلیط ورودی این سالن ها يك ریال بود .

خود من بارها از این بلیط های يك ریالی خریدم بودم در همان موقع ارمانه ایران تشکیلات بهتری داشتند بخصوص ارمانه تحمیل کرده آن زمان با امکاناتی که داشتند برنامه های جالب و پیشرفته تاتر آن زمان را بروی صحنه می‌آوردند . البته به زبان ارمنی .

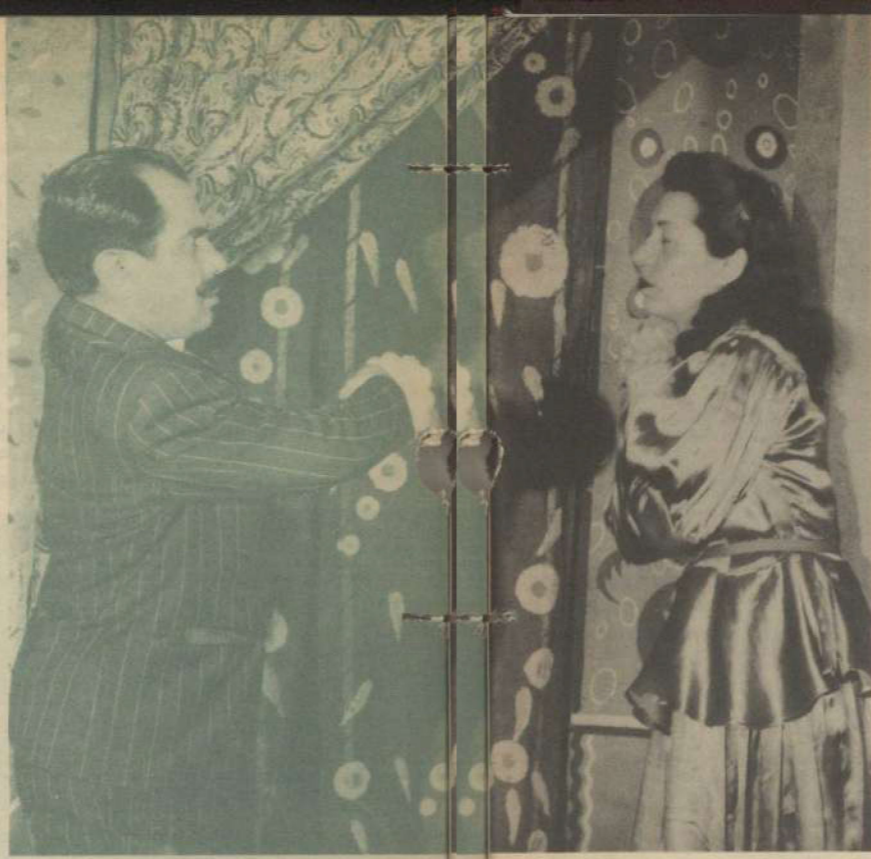
تاتری که ما داریم و من از آن برای شما صحبت میکنم به هفتاد سال پیش برمیگردد . - ۷۰ سال پیش مرحوم سید علی نصر که از جوانان خارج دیده و تحصیل کرده فرانسه بود و در مدت اقامتش در فرانسه دوره تاتر را هم دیده بود دست اندر کار تشکیل يك کلوب هنری شد و توانست با تشکیل کلوبی بنام کمندی ایران اولین کلوب هنری ایران را پایه - گذاری کند و تنها سالن بزرگ شهر را که در گراند هتل قرار داشت و در اختیار مرحوم باقراف بود در اختیار گرفت ( این سالن بعدها تماشاخانه تهران شد ) برای اجرای برنامه‌ها و تمرینهای خود کلوب کمندی ایران از منزل ما یا منزل عموی من مرحوم منشی‌باشی بهرامی که از هنرمندان خوب آن دوره بود استفاده میکرد . گروه کمندی ایران تشکیل یافته بود از مرحوم منشی باشی بهرامی که سرهنگ تمام بود و معاون کل شهر بانی مرحوم طیب زاده ، مرحوم میرزا محمدعلی ملک‌ارائی ، عنایت‌الله خان شیبانی ، دکتر مهدی نامدار و بعد ها افرادی چون مرحوم میرزاده عشقی و مرحوم رضاشاه شهبازاده . به این گروه پیوستند . البته عشقی بطور مرتب فعالیت نمیکرد و هر موقع که تاتری عرضه میکرد واقعا نمونه بود مثل رستاخیز که واقعا عالی بود . . . . . در راس این گروه مرحوم سیدعلی نصر قرا داشت که نوشته های « مولیر » را ترجمه می‌کرد و به روی سن می‌آورد .

یکی از محاسن مرحوم نصر این بود که تقاضای زمان را خوب درک میکرد . و بخاطر همین مطلب بود که پس های مولیر را ترجمه می‌کرد چون پس های مولیر مانند مریض خیالی ، طیب اجباری و خسیس برای يك زمان و يك مکان معین نوشته نشده است . ما پنجاه سال پیش این نمایشنامه هارا اجرا کردیم و امروز هم میتوان از آنها استفاده کرد - با محدودیت هایی که در آن زمان وجود داشت اگر به يك هنرپیشه زن احتیاج داشتید چه می‌کردید ؟

- اما در مورد هنرپیشه های زن برای شما بگویم که در آن زمان پیدا کردن يك بازیگر زن واقعا کاری دشوار و تقریبا غیر ممکن بود بطوریکه برای برنامه ها از مردها استفاده میکردند که رل زن را بازی کنند و به لباس زنان دربیایند مثلا خود من یکی از آنها بودم که بارها در نقش زن روی صحنه ظاهر شدم . البته بعدها يك یا چند زن پیدا شدند و با این گروه همکاری کردند مثلا خانم ملك حسینی و این خانم کلفتی داشت بنام شکوفه که معمولا رل کلفت هارا بازی میکرد و یکی دیگر خانم پری آقاپایف بود که به فارسی آشنائی کامل داشت و برای معروف شهرزاد بنام ( پری چهر و پری زاد ) را بازی کرد .

در سال ۱۳۰۱ که آغاز دوره هنری من بود گروهی تشکیل شد که افراد آن شاگردان در مدرسه متوسطه آن زمان شرف مظفری و دارالفنون بودند . من فقط ۱۱ سال داشتم . گروه تاتر مدارس تشکیل شده بود از خیرخواه - تیمسار زنگنه - علی خواجه کاوسی - سرهنگ قربانی - مهندس کهنموئی و عباس مولائی . من در خانواده‌ی هنرمند به دنیا آمدم . از روزیکه چشم باز کردم و محیطم را شناختم تاتر بود . در خانواده ما کسانی مثل مرحوم دبیر اعظم بهرامی ، نویسنده زبردست و رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت فقید ، خلیل آزاده بهرامی ، شاعر و علی اصغر بهرامی نقاش بودند و همچنین عموی منشی‌باشی بهرامی که من شاید هنرم را از او به ارث برده‌ام .

پس از پایان دوره سه ساله هنرستان هنر - پیشگی تهران مرحوم نصر و منشی باشی بهرامی بهترین فارغ التحصیلان هنرستان را برای تشکیل گروهی دعوت کردند و با اجتماع آنها تاتر تهران تاسیس



ما احتیاج به تاتر بوجی که يك جوان سرخورده به نام فکر نو تحویل این اجتماع می‌دهد نداریم .

تاتر ما مثل ضبط صوتی که از خارج وارد می‌کیم ، مهر « استاندارد » ی خورده است به نام « بوجی » .

آنچه به نام موج نو در سایر کشور ها رخنه کرده ، به تاتر ما صدمه زده است و من بسیار متاسفم که پس از عمری تلاش در صحنه‌های این سرزمین باید بگویم ماجیزی که بتوان بر آن نام تاتر گذاشت ، نداریم .

از من می‌پرسند چرا با صیاد کار می‌کنم . چرا نکنم ؟ تاتر عال جوانهاست ، چرا که اندیشه و نیروی تلاش با آنها است .

شد . از جمله کسانی که به عضویت این گروه درآمدند مرحوم هوشنگ سازنگ و علی اصغر کر میسری و من بودیم . از کارهای جالب این گروه اجرای بیس انتقادی معروف « اوضاع اداری » بود که فوق‌العاده بود مورد توجه مردم قرار گرفت . يك شب این بیس سه بار توقیف شد تا به روی صحنه آمد . من با اکثر گروه‌های هنری همکاری داشتم و در برنامه های آنها بازی میکردم و بیس‌هایی را که از بازی آن دوران بیاد دارم از این قرار است :

اوضاع اداری - اوضاع قضائی - بچه گدا ( از مرحوم عشقی ) خسیس - مریض خیالی - طیب اجباری ( از مولیر ) تا اینکه خودم نمایشنامه‌ی نوشتن بنام « دکتر کار و جنگال » ( که متن کمندی انتقادی بود از وضع پزشکان در آن زمان ) . تاتر ما به زودی عامل تجارت شد و من احساس کردم که دیگر جایی برای فعالیت هنری من وجود ندارد . اگر قرار بود من برای پول کارکنم خودم بهتر میتوانستم این دکان را باز کنم . چرا می‌رفتم عامل دکان دیگری می‌شدم . ناچار از عالم تاتر کناره‌گیری کردم . پس از مدتی بدعوت دکتر کوشان وارد عالم سینما شدم و این همکاری ادامه داشت تا اینکه خودم ستاریوی شهبای تهران را نوشتم که بی‌نهایت مورد توجه مردم قرار گرفت و بعدا فیلم بهلول را بازی و کارگردانی کردم ، ولی دیدم دنیای سینما جای من نیست هر چند امتیازات مادی بیشتری داشت . من بهیچ وجه به ماهیت فیلم فارسی اعتقاد نداشتم و هنوز هم به آن معترض هستم . در سال ۱۳۳۳ توسط آقای معینیان ( سرپرست وقت رادیو ایران ) به همکاری در رادیو دعوت شدم و مدتی بعد برنامه کارگردانی رادیو تهران را بهمن واگذار کردند و این همکاری همچنان تا امروز ادامه دارد .

- چه شد که به تلویزیون آمدید ؟  
- کار من با تلویزیون از همکاری با تلویزیون کانال ۳ در همان آغاز تاسیس شروع شد - در آن زمان خلیل اردکانی برنامه‌ی در کانال ۳ داشت که من کارگردانی میکردم و بعدها اردکانی این برنامه را ادامه نداد و همکاری من هم با تلویزیون قطع شد تا اینکه پس از مدتها به دعوت پرویز صیاد همکاری دوباره با تلویزیون شروع شد که هنوز هم ادامه دارد . در باره این پیشنهاد خیلی ها از من سؤال کرده‌اند و ممکن است برای شما هم این سؤال پیش آمده باشد که چطور يك هنر پیشه و کارگردان قدیمی و سالخورده حاضر شده است بایک کارگردان جوان کار کند . در این مورد جواب میدهم که بدو دلیل همکاری با صیاد را قبول کردم اول اینکه صیاد را جوانی تحصیل کرده و فهمیده تشخیص دادم و دوم آنکه دنیا مال جوانهاست . در کارها پیرها تجربه دارند و جوانان نیروی تلاش . این دو نیرو باید باهم ادغام شود تا يك نتیجه مثبت بدست آید .

در این جا « استاد » سکوت تردید آمیزی کرد . حرف جوانی و پیری او را به اندیشه های دیگری برده بود گفتم :

آقای بهرامی حالا که از جوان‌ها حرف زدید می‌خواهم بپرسم که تاتر امروز ما را در دست جوانها چگونه می‌بینید ؟ سکوتش کوتاه و تاتر آمیز بود . نمی‌دانم چرا برای اشکی که چشمهای او را پر کرده بود به دنبال دلیل می‌گشتم . به من جواب داد : تاتر ما را به روزگار بدی انداخته‌اند . همانطور که گفتم دنیا مال جوانان است . ولی بنام اینکه دنیا مال جوانان است نمیتوانم قبول کنم و بینم هر کس هر کار که دلش خواست و خودش صلاح دید بعنوان هنر تحویل اجتماع ما بدهد . ما احتیاج به تاتر بوجی که فلان جوان سرخورده و عقده‌دار بنام فکر نو یا موج نو تحویل این اجتماع می‌دهد نداریم . تکرار میکنم من موافق جوانان هستم - عقیده من این است که تاتر مال جوانهاست زیرا نیروی تلاش و اندیشه با جوان‌هاست اما در اینجا آینده‌تولوزی مطرح است . تاتر به يك اندازه قدرت سازندگی و تخریب دارد . بنظر من تاتر مایک چیز



در حضور آقای هویدا ، نخست‌وزیر ، در جشن سی‌امین سال تاسیس رادیو .

استاندار شده ، مثل ضبط صوت وامثال آن نیست که الگویی باشد تا بشود در تمام دنیا از آن استفاده کرد . پایه های تاتر در يك مملکت باید بر روی سن آن مملکت پی‌ریزی شود . هنر چیزی نیست که بشود آفرا از خارج وارد یا بخارج صادر کرد . من منکر این نیستم که تاتر فرنگی در اینجا اجرا بشود ولی نه هر تاتری - من خود بیس های مولیر را بازی کردم اما بهره‌ی که مردم باید بگیرند تاتر ملی ایرانی است . تکنیک جهانی تاتر ، کلی است ، ولی هنرمند باید حسن انتخاب داشته باشد . آنچه به نام « موج نو » در سایر کشورها رخنه کرده به تاتر ما صدمه زده‌است و من بسیار متاسفم که پس از عمری تلاش در صحنه‌های این سرزمین باید بگویم ما چیزی که بتوان روی آن نام تاتر گذاشت نداریم .

با امیر شروان در نمایشنامه « برای شرف » .



برگشته‌ام. درست نمی‌دانم چرا . کسی دعوتم نکرد . کسی هم دستم را نگرفت و تکلف : بیا بالا . من خودم تمام پله‌ها را پیچیدم خودم آمدم . ظاهراً برای دیداری ، اما راستش دلم هم هوای کسی را نداشتم .

برگشته‌ام و می‌بینم اینجا هیچ چیز دگرگون نشده است . می‌بینم فضا همچنان لغت و دلگیر است . زنگ زدگی ، ملال و سکونی گنبدیده تمام راهرو را انباشته کرده است . مثل همیشه از اتاق ها بوی کباب برچربی کباب فروشی ها و نان سنگک می‌آید . اداره ، ساعت دو بعداز ظهر همیشه چنین بود .

گلوم گرفته است . بیخ حلقم احساسی ترشی گزنده‌ای می‌کند . از پله ها که بالا می‌آمدم این قدر بیمار نبودم . چشمهایم به تاریکی خو نمی‌گیرد . کنار دیوار می‌ایستم ، انباشته از تردید . چرا آمدم بالا ؟ هیچکس هم این را از من نپرسید .

چهره هایی تازه از اتاق ها سر می‌کشند . نگاه ها از پریش هایی آرزان و سطحی سرشارند و خستگی آنها همان است که بود . پوسیدگی از دیوار ها و آدم ها به یک اندازه به زیر پوست تن منتقل می‌شود . خیال‌مکنم که پوست صورتم جمع می‌شود و شیار ها فروتر می‌روند . همیشه این‌طور است . بازگشت به خودم ، به مقاله آموزشی که هر خنثی پنهانش کرده‌ام همیشه تنم را به رسته می‌اندازد . اینجا بر من چه گذشته بود ؟

نمی‌دانم از کجا صدای گریه می‌آید . شاید از همسایگی اداره . گوشم هم مثل قلبم درد می‌کند و تنم سنگین است .

ایکاش نیامده بودم . دور خودم می‌چرخم . هنوز صدای ماشین های تحریر و ترق ترق آدامس ها ، باهم می‌آمیزند ، هنوز روی میز راهرو یک ماهوت سبز پهن است و یک دفتر بزرگ حضور و غیاب ، با امضاء های عجیب و غریب و کج و معوج .

جلوتر می‌روم . در بیکرم هراس های کودکی زنده می‌شود . سریش می‌پریم و توی دفتر به دنبال اسم خود می‌گردم . همیشه نفر چهارم بودم . حالا به جای اسم من نوشته‌اند « ابوتراب محمدی » .

هرچیز دیگر بر جای خود باقی است . گویا فقط من رفته‌ام ، فقط من گذشته‌ام و هیچ چیز حتی ساییده نشده است .

صدای گریه می‌آید . در اتاق ها باز است . مثل همیشه ، مثل دهان ازدها . چه خوب است که اسم مرا توی این دفتر نوشته‌اند . آن روز ها نیرو چنان کم بود که وحشت هم انگیزه‌ای برای گریز نمی‌شد . می‌نشستیم و زندان هایمان را تحمل می‌کردیم . دیوار های سفید گچی همیشه در چشم من کج و ریزنده بودند . معمار نتوانسته بود پایه دیوار ها را راست بگذارد . زاویه آنها با کف اتاق خیلی کمتر از ۹۰ درجه بود و هر روزی که می‌رفت ، کمتر می‌شد . من می‌دانستم که یک روز فرو می‌ریزند . بر سر من ، درست‌تر سر من و خاکم می‌کنند .

در اتاق من بسته است . پشت شیشه کوچک و شیری رنگش را نمی‌توان دید . پس از من ، بی‌تردید اتاق را به‌کسی داده‌اند . یک نفر آنجا نشسته است و زیر دیوار های کج کار می‌کند . توی گوشی تلفن فریاد می‌کشد ، قهوه می‌خورد ، دقیقه ها را می‌شمارد ، سیگار می‌کشد و چشمهایم می‌سوزد . برجای خود مانده‌ام . صدا و بوی اداره بیمارم کرده است . دلم نمی‌خواهد کسی بیدایم کند و با خنده کوچکی آشنایی بگوید « چه عجب ؟ آفتاب از کدام طرف درآمده است ؟ . . . » و از این حرف ها . . .

چشمم از در بسته و شیشه شیری رنگ کنده نمی‌شود آنجا چه کسی نشسته است ؟ شاید همان که ناشی را به‌جای من نوشته‌اند ، همان « ابوتراب » . بی‌شک درون اتاق میز بزرگ سیاه رنگی هم هست ، کمی بزرگتر از یک تابوت و دیگر خشک شده‌ای تا سینه از آن بیرون مانده است و در گوشی تلفن با یک نفر حرف می‌زند .

چند روز من در این اتاق گذشته است ؟ دستم را روی ماهوت سبز می‌کشم : « من و تمام توانایی های بی‌بارم » . . .

بیش تر می‌روم : « کدام توانایی ها ؟ » برای گشودن در نیازی به شهادت ندارم . پشت در یک میز سیاه هست و ناشناسی که شاید نامش « ابوتراب » است . تا سینه از پشت میز بیرون آمده و در گوشه تلفن با کسی

حرف می‌زند . و بی‌وسه تکرار می‌کند : پله ، پله ، پله ، پله ، پله ... میز سیاه بزرگ از جایش تکان نخورده است . لکه‌هایی که قوری سوخته من روی آن به جا گذاشته بود چشم را می‌گیرد .

نگاه ناشناسی منتظر است . من در آستانه در مانده‌ام . شاید او چیزی گفت . شاید گفت بفرمایید ، یا بنشینید ، یا گفت جای میل می‌کنید ؟ نگاهش گنج و مبهوت است . چهره‌اش از آن چهره های مرموز سنگی است ، پادشاهی بهم فشرده و بسته و اندیشه‌ای شاید سخت زندانی ، متوقف و از پا مانده . با این همه می‌کوشد مهربان باشد : - خواهش می‌کنم بفرمایید .

دیوار های کج برجای خوش مانده‌اند ، همچنان تهدید کننده و هراس انگیز . شیشه های پنجره کثیف‌تر شده‌اند . تلفن دوباره زنگ می‌زند و چنین به‌کوش می‌آید که هر زنگ

به رویم می‌خندد : - این‌جا را دوست داشتید ؟ - نمی‌دانم ، نه .

- پس دنبال چی‌آمدید ؟ هنوز برنده‌ای که از پشت پنجره می‌گذرد حسرت آفرین است و من حوصله ندارم به پاسخی بپردازم .

می‌گوید : بیرون هوا خوب است ، نه ؟ من هم همیشه توی این اتاق به هوای بیرون فکر می‌کردم . چشم هایش مانند چشم های آن روز های من ، در آسمان پشت پنجره به دنبال چیزی می‌گردد . خودش هم درست به آن روز های من می‌ماند ، خط های زود رس روی پیشانی و نگرانی بزرگی که از توی نگاهش فواره می‌زند .

می‌گوید : دلم می‌خواهد توی این هوا بزنم به کوه ، اما این گرفتارها . . .

او حتی مثل من حرف می‌زند . سرش هوای کوه را

لکه های سفید روی استکان همیشه مرا به وسواس می‌انداخت و از فند های زرد بدم می‌آمد .

پیشخدمت اداره شکسته تر شده است ، دندانهایش را هم کشیده‌اند . اما هنوز مثل اسب راه می‌رود و صدای نعل کفش هایش تمام اداره را می‌گیرد . لپه‌های زیرینش به حالت ابلهانه‌ای آویزان است و لبخندی گنگ و بی‌ریشه بر چهره دارد . تبلی می‌کنم و نمی‌پرسم که مرا می‌شناسد یا نه . برای من همیشه از بیماری زنش حرف می‌زد و حقوق ناچیز اداره و هزینه سنگین بیمارستان .

تلفن باز زنگ می‌زند . چه خوب است که کسی با من کاری ندارد . این دیوار های گچی سرانجام یک روز سرسام خواهند گرفت ، فریاد خواهند زد و فرو خواهند ریخت . آن روز می‌تواند امروز باشد . چرا نه ؟

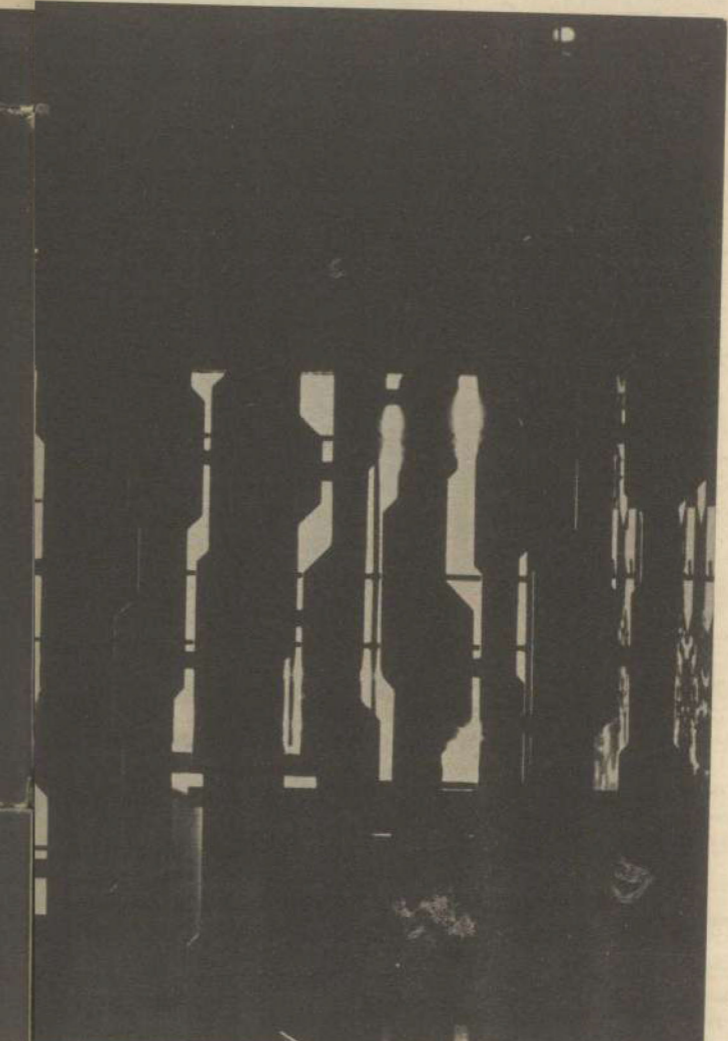
فکر می‌کنم بهتر است بروم . از ریزش ناگهانی دیوارها

از پله ها می‌روم پایین . چه خوب است که بوی کباب ، صدای ماشین ها و ترق ترق آدامس ها را پشت سر می‌گذارم .

صدایی مرا از حرکت باز می‌دارد . صدایی شاید شبیه به صدای یک ریزش . نه ، به درستی همین است . پشت سرم ، پشت آن در بسته و شیشه شیری‌رنگ چیزی فرو ریخت ، شاید دیوار ها بودند .

تردید می‌کنم . آیا باید برگردم ؟ قلبم تندتر می‌زند . من می‌دانستم ، می‌دانستم . زاویه ها به راستی کوچک شده بودند . گریزی نبود . یک نفر هم زیر آوار مانده است که شاید نامش « ابوتراب محمدی » بود . این هم تازه نیست .

سکوت دوباره به دلم می‌چسبد و از پله ها سرازیر می‌شوم . دیوار ها سرانجام تهدید خوش را به‌جا آوردند .



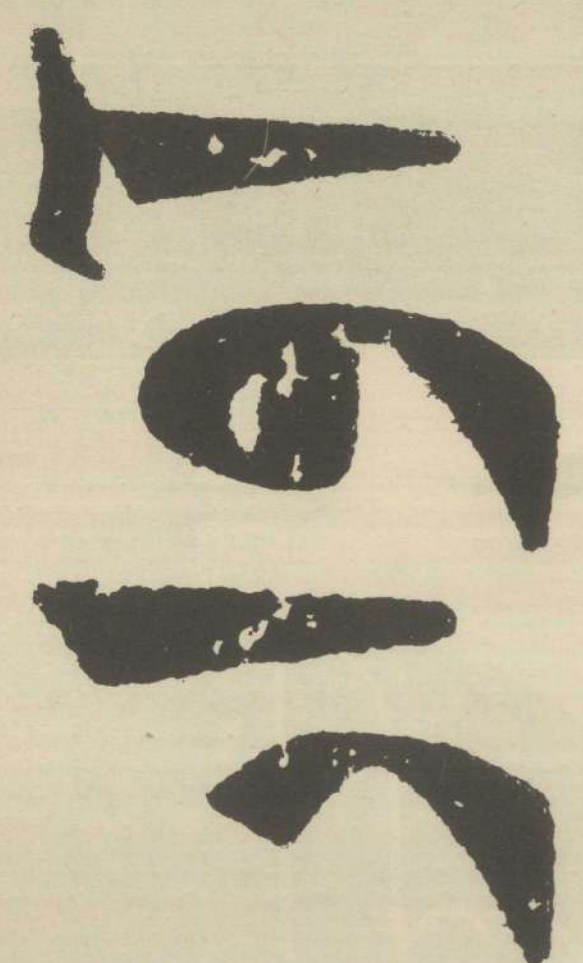
داستان کوتاه از ژیللا سازگار

دارد . می‌خواهم بیرسم : بی‌عرضه ، معطل چه هستی ؟ دلم برایش می‌سوزد . می‌خواهم بروم و نمی‌خواهم بروم . سرجایم چسبیده‌ام . شاید بهتر است او از من بپرسد که معطل چه هستم . آسمان بیرون آبی است ، یک آبی بیدار و وسیع . آیا من برگشته‌ام تا بازگشتی به زندان احساس آزادی را دلچسب‌تر کند ؟ زنگ می‌زند و دستور جای می‌دهد . می‌پرسم : چرا از این‌جا رفتید ؟ - منتقل شدم . بعد هم کارم را ول کردم . گویا می‌خواهد بیرسم : چرا ؟ پیشخدمت اداره با سینی جای وارد اتاق شده است .

می‌ترسم . همیشه می‌ترسیدم . از همان روز اول . بر می‌خیزم و او می‌گوید : چایتان را نخوردید . گلوم گرفته است . نمی‌توانم جوابی بگویم .

می‌گوید : اینجا اذیتتان کرد ؟ خوب ، پله ، خاطره ها که زنده می‌شوند ، گاهی دل آدم می‌گیرد . خاطره ها خیلی . . . دیگر نمی‌داند چه بگوید . حرفش نیمه کاره می‌ماند . من رو به در می‌کنم که بروم و او از جایش برمی‌خیزد : باز هم برگردید .

چه خوب است که من پیش از پایان وقت اداری آمده‌ام بیرون . یک نفر هنوز می‌باید آنجا بماند . ناکی ؟ تا چند ساعت دیگر ؟ تا چند سال دیگر ؟ من نمی‌دانم . هیچکس نمی‌داند . خودش هم نمی‌داند .



یک نفر که خیلی شبیه من بود زیر آوار مانده است ، با یک میز به بزرگی یک تابوت و یک تلفنویک فتجان چای . آیا تلفن زیر آوار هم زنگ می‌زند ؟ تحمل خیابان دشوار است . می‌شود زد به کوه ، به سینه آفتاب زده کوه و آسمان آبی‌تری را تماشا کرد . می‌شود ریزش را به فراموشی سپرد . هیچ اتفاق تازه‌ای روی نداده است . دیوار ها هر روز فرو نمی‌ریزند . فردامم فرو خواهند ریخت . احساس می‌کنم که تمام دیوار های حاشیه خیابان کج شده‌اند . با تردید به آسمان نگاه می‌کنم . انگار همه چیز خیال ریزش دارد .

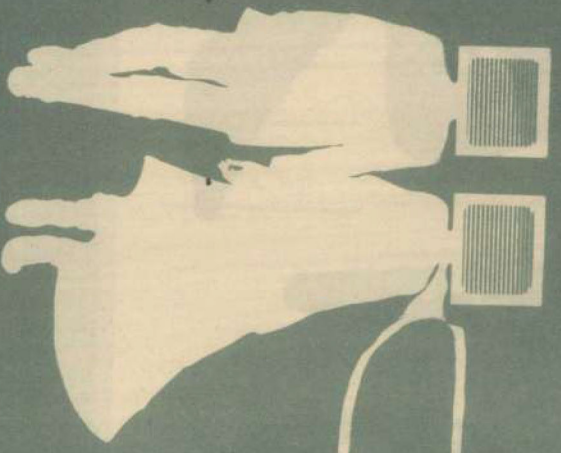
هستند. از کلمه کسانی که به نوبت رای داندانند دعوت خواهند شد که در شب تیشی مجلی با جیره های محبوب خود آیدند و در این شب تیشی براندگان اصلی ابراهیم از میان رای دهندگان انتخاب می شوند. برای این کار باید گان، شرکت در پنجین جشن هر شیر از طریق گروهی که شرکت در حامل بلطف رفت و برگشت در ایستگاه، آقامت در بهترین هتل شیراز و ایلیم یا هوراسیا، آقامت در شیرکت در کلمه بر نامه ها است. آیدندان برای شرکت در کلمه بر نامه ها است.

اگر تا مهلت رای داندانند، می توانند به قطاروت منتقلند و از میان باز برگان دیگر ها و سران ها برگزیدگان و اجرا کنندگان بر نامه های تلویزیون شخصیت های مورد نظر خود را انتخاب کنند. در این خصوص مجله، لایم یاک برود و وقت زن را که شخصیت تلویزیونی محبوب شما هستند، ذکر کنید و برای ما بفرستید.

در پایان هر ماه بر اساس آراء خوانندگان مجله اعلام خواهیم کرد که آقا و ملکه تلویزیون چه کسانی هستند. در آقا گروه منتظر ماندن و فریاد های کارگران و یقه کتله را تحمل کردن، مردم چگونه و تا چه حد آنها را پذیرفته اند.

در مدت کوتاهی که از انتظار مجله می گذرد، توجه خوانندگان به این چنین که به انتخاب آقا و ملکه تلویزیون در سال ۹۴ اختصاص دارد بیش از حد انتظار بوده است. علاوه بر خوانندگان مجله جای خود دارد، می بیند گان و باز برگان سران ها و نایب های تلویزیونی نیز با کمک گوی گاه و می گاه به دفتر مجله سر می کشند و اعتماد آراء رسانه را می رانند. همه مسئولان و می خواهند بدانند در برابر کدام رسانه و تلاشهایشان در تلویزیون، ساعت ها زیر نور پروژکتور

# ملکه تلویزیون؟ آقای تلویزیون؟ باک سرگرمی و نظر خواهی جالب، با جایزه



کوبین مخصوص رأی گیری  
وقتی تلویزیون  
کلمه تلویزیون  
نام رأی دهنده  
نامی و تلفن:

## دلارام کشمیری



فصلیت هایش را با دوباره فیلم شروع کرد و بعد به تلویزیون آمد و حالا همه دار اجرای برنامه های جذاب عمومی تلویزیون است.  
۱۵ و ۲۷ سال دارد و دلبسته شیمی است.  
موسیقی می گویند که هنگام اجرای برنامه هایت دارد که معروف به مبالغه با بیق و برزاند، البته اول با پروزی خودش نمی آید. ولی همیشه نوراحبت است و سعی می کند هر چه لذت بر حق با مردم را هم بزند تا همیشه برنامه هایت شود و آونی برنامه را خیلی دوستند.

## ژاله کاظمی



دلارام برادر تلویزیون از دست دلارام کشمیری جوان است و سهیل است که چرا دلارام هر کسی را می خواهد بیاورد کند درست قبل از شروع برنامه اش، هنگام تنظیم نور او را میبندد. و برای همین همیشه نور اول برنامه های دلارام هم در مقابل این امر است.  
دلارام هم در مقابل این امر است می گویند:  
« دل من از او برخوردار است چون از دست این آقا با گوینده ها مجبوریم همیشه دل بالچه را داشته باشیم و لایم یاک ساده بیوشم.»  
از طرف ۱۳۹۴ است و دبیرم می باشد.  
مگر از او راجع به بیق هایش باقی هنگام اجرای برنامه اش سوال کنیم می گویند:  
« والله هنگام اجرای می گویند به خاطر این است که لایم هیچ از دوی نوشته ای که برای خواندن بین می دهند نمی خوانم. ولی بنده این طور نیست من قبلا از دوی نوشته می خوانم اما بعضی وقتها که دارم حرف میزنم زبانم نمیگردد که کلمه را درست بگویم.  
و خنده ای هم که بعضی میگویند بنده هیچ وقت نمی توانم حرفم را درست بگویم.  
تعدادی گزارش است. به خطا تصمیم گرفته بودم از سال ۹۰ که کمتر بیق داشته باشم.»



## سیروس افهیمی

## حسین قندهاریان

## اسدالله پیمان

## ایرج کرگین

افهیمی یکی از کابینت که این هفته از طرف خوانندگان مجله رای داشت.  
او کار هنری خودش را رسماً از سال ۱۳۹۴ با ورود به تلویزیون شروع کرد و شش سال در فرهنگ و هنر هم کار کرد. مسافت و هم ۵۰۰ کیلومتری می کرد. در تلویزیون ملی کار خود را در مجموعه امیرسلطان و سرکار استوار آغاز کرد و اکنون خود تهیه کننده چند برنامه مستند است.  
میگویند چون حسین است موقع ضبط برنامه هایش در استودیوهای بلند و پشت نور مرئی قدم میزنند. هر چند دقیقه یکبار سرش را از لای نور می کشد او و از مصداق استیغاف ها میگویند:  
« هنوز تمام نشده ام.»  
افهیمی از ادواج کرده یک دختر و یک پسر گویند دارد. اما اگر از خودش بپرسی می گویند:  
« چند گروه بچه و هنکار هستند تا این دارم.»  
افهیمی را اصلاً در نقش بهرمان نایب و امان وجود داشته و می بینیم و به کلمه خودش، بهرمان نایب و امان وجود داشته و بعد پسر بزرگ خود افهیمی است.  
افهیمی قسطنطنیه از دانشگاهی این برنامه را از دوی یادداشت می کند که از میدی دارد تنظیم می کند.  
مشاغلش را عمل گریند، دوستان دست گرفته که دست مشاغلش به صورت تیشی بوده است!

این گوینده جوان تلویزیون خودش چندان امیدوار نیست که بهرمان آقا تلویزیون انتخاب شود و می گویند:  
« گمان دیگری هستند که حاشی انتخاب مستندان از من بیشتر است. مثل ایرج کرگین.  
قندهاریان جوان از بیعت سال ۱۳۹۷ است و لایم یاک فریاد دارد. در قسمت لایم تلویزیون مشغول کار است. جیره او را هر چه هنگام اجرای برنامه در زمانها می بینیم. در ضمن خدمت سر لایم را هم در تلویزیون می گذارند. کار گوینده را سه سال و نیم پیش شروع کرده است. از دست آگاهی چایی که به آب داده دویزنامه روز ها و روزنامه ها بوده است.  
لقبه چنین بود که قندهاریان مشغول مساجله باشم چه بود که میماند یک نواختی داشت. صدای لایم و آن مساجله خوانده گویم او را به عالمی دیگر میرود و البته برای جانی نبود همیشه قندهاریان مرتب به راه می گفت و سر را به عنوان تکیه گاه می برد.  
تا صحبت مساجله شونده که تمام شد دویزین دوی صورت قندهاریان بر پشت لایم قندهاریان که هنوز در عالم خودش بود در برابر چشم های متعجب تماشاگران و مساجله خواننده مدتی مرتب می گفت که سرش را تکان می داد.  
این موضوع برای اهل ایشان قندهاریان مدت ها باعث خنده و شوخی بود.

آقای تلویزیون همیشه مونتیک کار دوس پیمان است. پیمان در حال حاضر سرپرست تلویزیون رشت است و سابقاً رئیس گروه تلویزیون بود. او در فرهنگ و هنر و رادیو نیز سابقه کار دارد. او گوینده ای است مسلط و خوش صدا و خنده دار.  
بعد از همکاری سابق پیمان حکایت می کرد که:  
« من مسئول پیش اخیر بودم و پیمان مسئول برنامه ای بود که بسیار اقبال پیش می شد. دوی در برنامه سن انتخابی پیش آمد و لایم که قرار بود فقط یک دقیقه اش نشان داده شود در حدود سه یا چهار دقیقه نشان داده شد. پیمان که از این موضوع سببی شده بود با دست تمام بین گفت:  
« لایم این چه جور کار کردی است ها؟ حالا پیمان پایی سر من و پیمان که چقدری باید برنامه پیش کرد. خلاصه من هم با ترس و لرز تمام پایی سرش ایستادم تا هرز کار کردی و یاد گرفتم.  
پس میماند پیمان استخوانی پیمان بگیرد و بعد فیلم هفت شود.  
ایشان هم با دست تمام شروع به کار کردند. منی لایم و تا پیمان بر پشت که به من بگویند « حالا هرز کار کردی با یاد گرفتی؟»، پایش وقت که بگوید فیلم را هفت کند، دست آمد استخوان را برداشت و ظاهره موطنی پیمان موجه شد که سگ وقت بود پایی درختی و پایش را کرده بود پاید و پله...»



پازده گوریل، سی‌وینچ اورانگوتان، هشتاد و پنج شمپانزه و ۱۲۵ انسان در محلی به نام مرکز پژوهش پستانداران یرکز (Yerkes)، در دانشگاه جورجیا به سر می‌برند. گوریل‌ها، اورانگوتان‌ها و شمپانزه‌ها همگی از علاقمندان تلویزیون هستند و با تماشای آن سرگرم می‌شوند. برنامه‌هایی وجود دارد که به‌طور ویژه، مورد علاقه‌ی آنهاست و خلاصه تلویزیون را با موزم معاوضه کرده‌اند!

این شایعه است یا حقیقت؟ آیا پس از بیست سال که از تکامل تلویزیون می‌گذرد، باید علاقه‌مندترین و مطلوبترین بینندگان آن را در میان موجوداتی یافت که تا تکامل طبیعی هنوز راه درازی در پیش دارند؟ آیا به راستی در جنگهای جورجیا اصول تکامل طبیعی دگرگونی خارق‌العاده و شگرفی یافته است؟

جمع‌های بدترکیب گوریلی قرارداد است، انداختم و آهسته گفتم: پس حقیقت دارد؟ می‌دانستم که کار به این‌جا می‌کشد.

دکتر روی شانام زد و گفت: ناراحت نشوید. میمونها از همه‌ی برنامه‌ها خوششان نمی‌آید اکثراً به برنامه‌های پرهیجان و خشن توجه دارند. گهگاه هم فیلم مستند می‌بینند.

از خشم پریدم و فریاد زدم: «گهگاه هم فیلم مستند؟ ببیند به کجا رسیده‌ایم! تلویزیون مهمترین وسیله‌ی سرگرمی و ارتباطات است که تاکنون بوجود آمده و میلیونها انسان طرفدار و علاقمند جدی آن هستند. حالا یک دسته میمون دارند همان برنامه‌هایی را که مردم تماشا می‌کنند، می‌بینند!»

تدیکنتر رفتم و ادامه دادم: می‌دانید اگر این موضوع به خارج درز کند در افکار و روحیه‌ی مردم چه تاثیری می‌کند؟ چهره‌اش درهم رفت و... می‌دانم مقصود

دکتر بورن با قدمهایی سریع از دفتر کارش درآمد و من با عجله از پی او می‌رفتم. دکتر رو بمن کرد و گفت: این که میمونها تلویزیون دوست دارند مهم نیست. نیروی بینایی‌شان قوی‌است و از نظر تشخیص آدمهای روی پرده مشکلی ندارند. ما میمونی داشتیم که می‌توانست عکس میمونها را از عکس انسانها تفکیک کند. یعنی عکس میمونها را یک طرف بگذارد و عکس آدمها را طرف دیگر. تنها اشکال کار این بود که هر وقت به عکس خودش می‌رسید آن را روی عکسهای آدمها می‌گذاشت!

من بادیر باوری به دکتر نگاه می‌کردم. او باشتاب از راهرو می‌گذشت و از کنار آزمایشگاهها که پنجره‌های شیشه‌ی داشتند، رد می‌شد. تکلیسین‌های سفید پوش روی موجودات کوچک پشمالو خم شده و کاری انجام می‌دادند.

دکتر تبسمی کرد و گفت: ما بعضی وقتها به این‌جا می‌گوییم، شهر میمونها. مجموعه‌ی پستانداران ما شاید در تمام دنیا بی‌ظنیر باشد. یک گوریل سالم در بازار آزاد پنج هزار دلار قیمت دارد. «میمونهای بزرگ» پستانداران بی‌دم و بزرگی است که می‌توانند بایستند و تقریباً مثل انسان با قامت راست راه بروند.

از قبیل گوریل، اورانگوهان، شمپانزه و گیبون. دکتر خیلی با عجله و تند راه می‌رفت. من عقب افتاده بودم. با چند گام بلند خودم را به او رساندم.

— می‌دانید؟ میمونها از بیکاری خسته و عصبانی می‌شوند. حتی بیشتر از ما آدمها، چون ما لاقلاً می‌توانیم کتاب بخوانیم، اما میمونها ناراحت و عصبانی می‌شوند، بعضی وقتها هم به حال اغما می‌افتند. به‌خصوص میمونهایی که باید از نظر آزمایش تنها باشند به علت دوری از دوستان خود شدیداً احساس تنهایی می‌کنند.

از در عقب ساختمان در آمدم و به ردیف دراز قفسها رسیدیم. در هر قفس دو میمون صورت های خود را به میله‌های آهنی چسبانده بودند. بیرون هر قفس، در یک ردیف مرتب، دستگاہهای گیرنده‌ی تلویزیون قرار داشت. روی پرده صحنه‌ی از یک فیلم سالهای ۱۹۴۰ اروول فلین دیده می‌شد.

خود را شاهد صحنه‌ی باور نکردنی و ترس انگیز یافتیم. بیکه خوردم. دکتر بورن از کنار قفسها می‌گشت. میمونها را با اسم مخاطب قرار می‌داد و با آنها خوش و بش می‌کرد:

«صبح بخیر، وندی. صبح بخیر، سودا» به یک زوج شمپانزه اشاره کرد: «دیروز متوجه شدم که این دو سخت سرگرم تماشای اپرای سبک هستند. بیش از یک ساعت و نیم تکان نمی‌خورند. البته مقصود این نیست که داستان اپرا را هم دنبال می‌کردند، اما لاقلاً از تماشای حرکات بازیگران لذت می‌بردند.» چند میمون در جواب دکتر نگاه‌های سرسری به او انداختند و بار دیگر تماشا را از سر گرفتند. کمی جلوتر اورانگوتان بزرگی به نام «سنا» در قفس انفرادی خود لمیده بود، هویج گاز می‌زد و سرگرم

بود. هنگام تماشای این گونه صحنه‌ها از هیجان جیغ می‌کشید و بالا و پایین می‌پرید. و چیزهای دوروبرش را به سمت گیرنده‌ی تلویزیون می‌انداخت. رفته رفته «آرتیست بد» برنامه‌ها را شناخته بود، چون آرتیست بد همان کسی بود که خشونت ودعا ایجاد می‌کرد.

بایی از تماشای او روی پرده خوش می‌آمد. یک روز بایی توی تلویزیون دید که دو شمپانزه خانگی را خراب می‌کند. روز بعد خانه‌ی خودش را به ویرانه‌ی تبدیل کرد.

من گفتم: خوب دیگر بدتر... — به فکر رسید که چون بایی این قدر به تلویزیون علاقه دارد، لابد می‌توان سایر میمونها را به همین طریق سرگرم کرد. به این جهت درخواست تلویزیون مستعمل کردم و حالا صاحب ۱۵ گیرنده هستیم. برویم نشانمان بدهم.

دکتر بورن با قدمهایی سریع از دفتر کارش درآمد و من با عجله از پی او می‌رفتم. دکتر رو بمن کرد و گفت: این که میمونها تلویزیون دوست دارند مهم نیست. نیروی بینایی‌شان قوی‌است و از نظر تشخیص آدمهای روی پرده مشکلی ندارند. ما میمونی داشتیم که می‌توانست عکس میمونها را از عکس انسانها تفکیک کند. یعنی عکس میمونها را یک طرف بگذارد و عکس آدمها را طرف دیگر. تنها اشکال کار این بود که هر وقت به عکس خودش می‌رسید آن را روی عکسهای آدمها می‌گذاشت!

من بادیر باوری به دکتر نگاه می‌کردم. او باشتاب از راهرو می‌گذشت و از کنار آزمایشگاهها که پنجره‌های شیشه‌ی داشتند، رد می‌شد. تکلیسین‌های سفید پوش روی موجودات کوچک پشمالو خم شده و کاری انجام می‌دادند.

دکتر تبسمی کرد و گفت: ما بعضی وقتها به این‌جا می‌گوییم، شهر میمونها. مجموعه‌ی پستانداران ما شاید در تمام دنیا بی‌ظنیر باشد. یک گوریل سالم در بازار آزاد پنج هزار دلار قیمت دارد. «میمونهای بزرگ» پستانداران بی‌دم و بزرگی است که می‌توانند بایستند و تقریباً مثل انسان با قامت راست راه بروند.

از قبیل گوریل، اورانگوهان، شمپانزه و گیبون. دکتر خیلی با عجله و تند راه می‌رفت. من عقب افتاده بودم. با چند گام بلند خودم را به او رساندم.

— می‌دانید؟ میمونها از بیکاری خسته و عصبانی می‌شوند. حتی بیشتر از ما آدمها، چون ما لاقلاً می‌توانیم کتاب بخوانیم، اما میمونها ناراحت و عصبانی می‌شوند، بعضی وقتها هم به حال اغما می‌افتند. به‌خصوص میمونهایی که باید از نظر آزمایش تنها باشند به علت دوری از دوستان خود شدیداً احساس تنهایی می‌کنند.

از در عقب ساختمان در آمدم و به ردیف دراز قفسها رسیدیم. در هر قفس دو میمون صورت های خود را به میله‌های آهنی چسبانده بودند. بیرون هر قفس، در یک ردیف مرتب، دستگاہهای گیرنده‌ی تلویزیون قرار داشت. روی پرده صحنه‌ی از یک فیلم سالهای ۱۹۴۰ اروول فلین دیده می‌شد.

خود را شاهد صحنه‌ی باور نکردنی و ترس انگیز یافتیم. بیکه خوردم. دکتر بورن از کنار قفسها می‌گشت. میمونها را با اسم مخاطب قرار می‌داد و با آنها خوش و بش می‌کرد:

«صبح بخیر، وندی. صبح بخیر، سودا» به یک زوج شمپانزه اشاره کرد: «دیروز متوجه شدم که این دو سخت سرگرم تماشای اپرای سبک هستند. بیش از یک ساعت و نیم تکان نمی‌خورند. البته مقصود این نیست که داستان اپرا را هم دنبال می‌کردند، اما لاقلاً از تماشای حرکات بازیگران لذت می‌بردند.» چند میمون در جواب دکتر نگاه‌های سرسری به او انداختند و بار دیگر تماشا را از سر گرفتند. کمی جلوتر اورانگوتان بزرگی به نام «سنا» در قفس انفرادی خود لمیده بود، هویج گاز می‌زد و سرگرم

تماشای قسمتی از یک شوی تلویزیونی بود. دکتر بورن گفت: ما سعی کردیم با اسباب‌بازی سرگرم شان کنیم، اما آنها هرچه که گیرشان بیاید، اوراق می‌کنند. تلویزیون بهترین وسیله‌ی سرگرمی آنهاست.

من گفتم: ای کاش این حرف را نمی‌زدید. در شیرخوارگاه — بله شیرخوارگاه — دسته‌ی از میمونهای کوچک (برفی با پیش بند) روی زمین نشسته و سرگرم تماشای تصاویر تلویزیونی بودند. دکتر بورن با تبسمی گفت: درست مثل بچه‌ی آدم‌ها. از همان لحظه‌ی که تلویزیون را به این‌جا آوردیم به تماشای آن علاقمند شدند.

همه چیز غیر واقعی می‌نمود. تردید به یک ساعت میان قفسها، آخورها و میدانهای بازی جانوران گردش کردیم و به تماشای جانورانی که دورگیرنده‌ها حلقه زده بودند پرداختیم. بعضی باها را روی هم انداخته بودند و بعضی دیگر هانشان باز مانده بود و برخی هم به نرده‌ها آویخته، تماشا می‌کردند.

در تمام این مدت من گمان می‌کردم که به آزمایشگاه یک دکتر فرانکشتین دیگر با گذارده‌ام که پنهانی سرگرم ساختن موجودات پست‌تر از انسان است تا به خاطر سرگرمی خود آنها را به جان انسانها بیندازد

این مرحله دیگر وحشتناک و قبول نکردنی است. میمونها برنامه انتخاب کنند؟! او گفت: آنچه می‌بینید به هیچ وجه جنبه تجربی جدی ندارد. این فقط نوعی سرگرمی است برای وقت گذرانی در مواقعی که با... دکترها و تکلیسین‌های مرکز... کار نمی‌کنند. این کار چیزی نیست جز وسیله‌ی برای رفع خستگی. میمونها می‌نشینند غذا می‌خورند و برنامه تماشا می‌کنند.

من به آرامی پرسیدم: لطفاً بگویید آیا به این ترتیب بین ما و میمونها چه تفاوتی باقی می‌ماند؟ دکتر بورن مکث کرد، چهره‌اش درهم شد و گویا در پی جواب بود. من مانع شدم و گفتم: متشکرم. به اندازه‌ی کافی تماشا کردم.

— نمی‌خواهید بقیه‌ی قسمتهای مرکز تحقیق ما را بازدید کنید؟ موزه ما در نوع خود کم نظیر است. ما آزمایشگاه‌های مختلف برای مصونیت شناسی، درد شناسی، زیست شناسی اجتماعی، بافت شناسی، درد شناسی بافتی، فیزیولوژی عصبی، زیست شناسی روانی، تشریح، مردم شناسی فیزیکی، تشریح اعصاب و فیزیولوژی بصری داریم.

جواب دادم: «نه، متشکرم. وقت دیگری می‌آید.» باهم از کنار قفسهای میمونها که داشتند —



به نظرم با حالتی ابهامان — به یک برنامه‌ی اپرای سبک نگاه می‌کردند، گذشتیم. دکتر جلوی در با من خداحافظی کرد و گفت: امیدوارم مطلب دستگیرتان شده باشد.

آن روز در بازگشت از مرکز تحقیقات مرکز، وقتی در چمن دانشگاه جورجیا قدم می‌زدم، در این فکر بودم که آیا باید خبر وقایع جنکال جورجیا را در اختیار مردم دنیا گذاشت یا نه؟ می‌اندیشیدم که سالها وقت لازم است تا برای میمونها برنامه‌های تلویزیونی خاص تهیه شود، تا گوریلها به ایستگاههای تلویزیونی بنویسند که میل دارند فلان برنامه پخش شود، تا تبلیغات چی‌ها متوجه بشوند که بازار میمونها هنوز دست نخورده است، تا...

روبر گرداندم و به مرکز تحقیقات نگاه کردم. آیا در پس آن ابروان آویخته و پشمالوی میمونها، در عجز آنها هنگامی که چمبانته می‌زنند و برنامه‌های تلویزیونی می‌بینند چه می‌گذرد؟ موقعی که فیلم مستند می‌بینند در سرشان چه می‌گذرد؟

حتی در آن هنگام مطمئن بودم که مردم در میدانچه‌ی شهر جمع شده با خشم حرف می‌زنند و مشعل‌ها را برای یورش به قلعه‌ی این فرانکشتین جدید برافروخته‌اند. دکتر گفت: بهتر است کمی عقب‌تر بروید.

بعضی میمونها آب در دهان خود نگه میدارند و وقتی بیگانه‌ی می‌آید و نوازش شان می‌کند، آب را به صورت او می‌پاشند. از تماشای واکنش آدمها خوششان می‌آید.

با عجله خودم را از دسترس میمونها دور کردم. پس آنها هم از این شوخیها بلد هستند! با دکتر بورن به بازدید خود ادامه دادیم. او گفت: البته نمی‌توانم بگویم که آنها برنامه‌ی تلویزیونی مورد علاقه‌ی دارند. همه چیز را تماشا می‌کنند. ما به یک دستگاه ضبط فیلم ویدئو احتیاج داریم تا برنامه‌های خاصی تهیه کنیم و به آنها نشان بدهیم، ولی در حال حاضر هیچ نمی‌دانیم چه انگیزه‌ی آنها را وامی‌دارد یک برنامه را بر برنامه دیگر ترجیح بدهند.

می‌توانیم برای تلویزیون کاستی خود، که با فیلمهای ویدئوی مخصوص کار می‌کند، دگمه‌های رنگی کار بگذاریم: رنگ قرمز برای وسترن، آبی برای اپرای سبک، سبز برای فیلم مستند، زرد برای فیلم‌مسابقات. این طوری به میمونها فرصت انتخاب می‌دهیم و می‌توانیم واکنش آنها را مطالعه کنیم.

جان‌ی هالیدی

در تلویزیون

● جان‌ی هالیدی هنر پیشه و خوارنده فرانسوی بعد از موفقیتش در فستیوال سان‌رمو بخاطر آهنگ «دوست دارم» قرار داد جدیدی را برای شرکت در یک فیلم ایتالیایی امضاء کرد. هنوز فیلمبرداری فیلم مذکور پایان نرسیده بود که تلویزیون فرانسه او را برای شرکت در یک واریته به فرانسه دعوت کرد. این برنامه موزیکال که مدتهاست ضبط آن پایان رسیده و حتی به تلویزیون‌های سایر کشورها نیز فرستاده شده است باعث آن شد که بار دیگر در موزیکال جدیدی که بکارگردانی «میشل‌آرنولد» برای تلویزیون فرانسه تهیه خواهد شد شرکت کند. گفته شده است موفقیت بیشتر هالیدی بخاطر رقصها و دکورهای جالبی بوده است که تلویزیون فرانسه برای او تدارک دیده است.



میمون‌ها، تماشاگران پروپاقرص بر نامه‌های خشن و پرهیجان تلویزیون



من چند ساعت پس از شنیدن آن شایعات به «یرکز» رسیدم. باشتاب خود را به اتاق کار رئیس مرکز رساندم. از مردی استرالیایی و گشاده به نام «جوفری بورن». حقیقت را جويا شدم و پرسیدم: آخر این دیگر چه جور شوخی است؟ میمونها که استمداد هوش تماشای تلویزیون ندارند. تلویزیون مخصوص انسان است!

دکتر دستهایش را به نشانه‌ی نفی بالا برد و پاسخ داد: ببیند. قصد توهینی ندارم. ما این‌جا برای میمونها گیرنده‌ی تلویزیونی کار گذاشته‌ایم و واقعیت این است که آنها از تماشای تلویزیون، برای تفریح و وقت گذرانی خوششان می‌آید.

خود را روی یک صندلی چرمی، که کنار

# جنبه‌های مردمی يك مشكل

جوانی که چندین سال است در آلمان بسر می‌برد، برای دیدار خانواده‌اش به تهران آمده بود. او که در همان آلمان گواهینامه رانندگی گرفته و با اتومبیل خودش مسافرت می‌کرد، در مدت ۲۰ روزی که در تهران بود بیش از بیست بار تصادف کرد و جالب این بود که در تمام این تصادف‌ها، کارشناس فنی او را بی‌گناه تشخیص داد یعنی در واقع این دیگران بودند که با او می‌زدند و چون اتومبیل قرص و محکمی داشت در برخورد با ماشین‌های شبه مقوای وطنی ککش نمی‌گرید و آنکه می‌زد، پالم و لوچه آویزان و اتومبیلی که برای صاحبش شکله درمی‌آورد، ناچار بود مبلغی نیز به‌عنوان خسارت و جریمه بسلفند و دوست‌ها، در مدت اقامتش در ایران، از این راه - به قول خودش - کلی کاسب بود!

ازش پرسیدیم: چرا همه‌اش به اتومبیل تو می‌زنند؟ ما هم صبح تا شام توی همین شهر رانندگی می‌کنیم و اگر بنا باشد هر روز تصادف کنیم اصلا بکار و زندگیمان نمی‌رسیم.

خندید و گفت: دلایل خیلی ساده است. شامه به این بی‌نظمی عادت کرده‌اید و با خلاف خودتان خلاف دیگران را جبران می‌کنید. مثلا وقتی یکی از خط خودش به طرف مسیر تو منحرف می‌شود تو هم به خط آن دیگری منحرف می‌شوی و در نتیجه با قیقاچ رفتن از تصادف جلوگیری می‌کنی. اما من هنوز به این روش رانندگی عادت نکرده‌ام. من وقتی خط مسیری را راست گرفته‌ام و می‌روم، به خیال خیابانهای شهر های آلمان اصلا تصورش را هم نمی‌کنم که ممکن است اتومبیلی که در سمت چپ یا راست من حرکت می‌کند یکباره هوس کند بخط من تجاوز کند آنهم چنان آرتیستیک و بدون هیچ چراغ و علامتی! بنا بر این وقتی او منحرف می‌شود من همچنان براه خود ادامه میدهم و طبیعی است راننده متخلف بماشین من می‌زند و ناچار باید جریمه و خسارت بپردازد. یا مثلا وقتی در يك خیابان اصلی چهل متری می‌رانم، باور نمی‌کنم که ممکن است آقای راننده‌ای از يك کوچه شش متری بدون توقف و بی هیچ علامتی به سرعت داخل خیابان اصلی بشود و به اتومبیل من بزند! جالب اینکه این تخلف‌ها و قیقاچ رفتن‌ها و ویراژ‌ها اغلب در خیابان‌های اصلی شهر و در واقع در برابر دیدگان پلیس انجام می‌گیرد بدون اینکه مامور خصمی باور و یاورود. فقط وقتی تصادف می‌شود - البته آنهم با دست کم یکساعت فاصله - سرو کله پلیس پیدا می‌شود و قضیه را فیصله می‌دهد. این فیصله دادن هم چندان آسان نیست چون طرف متخلف با وجود محرز بودن خلافش حاضر نیست زیر بار بروند و میکوشند بزور قسم خوردن و حضرت عباس و حتی گریه و التماس خود را بی‌گناه و مبری جلوه دهد!

گفتم: مگر در آلمان پلیس چه کار می‌کند؟ سری تکان داد و گفت:

در شهر های آلمان پلیس نه تنها در داخل شهر تمام اتومبیلها را زیر نظر دارد بلکه حتی در جاده‌ها و اتوبانها راننده‌ها را با هلیکوپتر کنترل میکند و ممکن نیست راننده‌ای خلاقی بکند که پلیس نبیند یا ندیده بگیرد. اگر چنین کنترلی نباشد اصلا رانندگی

در خیابانهای شهر های آنجا غیر ممکن می‌شود. گذشته از این خود مردم نیز مقررات را بطور کاملا جدی رعایت می‌کنند و من در مدت این چند سال بیاد ندارم که دیده باشم يك راننده آلمانی از چراغ قرمز بگذرد، یا حق تقدم عابر پیاده را رعایت نکند، یا به تقدم عبور راننده های دیگر بی‌اعتنا باشد و بطور کلی یکی از خلافتهای مضحك راننده های تهران را مرتکب شود. این دوست دانشجو بدنبال حرفهایش می‌گفت:

- برای من عجیب تر از همه، بر خورد راننده های متخلف با آدم است. طرف بدون ملاحظه می‌آید و می‌گوید به ماشینت که بعد هم شروع میکند به خنده های تمسخر آمیز و بی‌نمک. این مرحله اول ماجرا است. بعد که متوجه خطایش میشود تازه طلبکار از آب درمی‌آید و شروع به داد و بیداد می‌کند، اما وقتی کارشناس فنی می‌رسد و او را متخلف می‌شناسد، صحنه سوم آغاز میشود: آقای طلبکار بگریه و التماس می‌افتد و با خواهش و تمنا و اظهار ادب و ارادت می‌کوشد دل شما را بدست بیاورد و تا شاید از تقصیرش بگذرید و از پرداخت خسارت معافش بدارید! این صحنه های مضحك و مشتمر کننده که نشانه ضعف شخصیت افراد است بیش از نفس عمد تصادف و صدمه مالی باعث تأسف است.

دوست عزیز ما در پایان روز بیستم فرار را بر قرار ترجیح داد و با آلمان بازگشت با این تصمیم که اگر باز دیگر بایران آمد با اتومبیل نیاید و برای همیشه فکر رانندگی در شهر «دلربای» تهران را بطاق نیان بیفکند!

اما این مشکل ظاهرا برای مردم تهران جاودانه است و حل شدنی. پلیس و راهنمایی آخرین راه حل را زده‌کشی میان خیابانها دانست که نشانه بی‌اعتمادی کامل پلیس به مردم (از پیاده و سواره) بود که میخواست با دیوار کشی در وسط خیابانها مانع تخلف پیاده‌ها و راننده‌ها بشود و دیدیم که توفیقی در این کار نبود. مهندسین ترافیک شهرداری هم چند سال پیش با چیدن بلوک‌های سیمانی وسط خیابانها و آن خط - کشی های چپ اندر قیچی، ابتکاری بکار زدند و بودجه‌ای را بچاه ویل ریختند بی آنکه به راستی ثمره‌ای حاصل کند.

و حالا ظاهرا همه خسته شده‌اند و این مشکل را به امان خدا رها کرده‌اند تا شاید خود به خود پاره حلی منجر شود و مرور زمان این گره را بکشد! مردم هم که کوشش در این راه نمی‌کنند، حال آنکه این مشکل راه‌های دیگری دارد که مهمترین آنها رامیتوان چنین خلاصه کرد:

۱- کنترل شدید و مداوم پلیس - پلیس تهران در امر ترافیک هرگز شدت عمل و کنترل همه جانبه‌ای نداشته است. البته این بدان معنی نیست که پلیس کم جریمه می‌کند تا مثلا در نصب تابلو و خط کشی خیابانها کوتاهی می‌ورزد. نه، شاید پلیس راهنمایی تهران از پلیس تمام شهر های جهان بیشتر جریمه از مردم بگیرد اما این بر گهای جریمه برای چه تخلفی صادر میشود؟ بیشتر برای تخلف «توقف ممنوع» که از مردم بدبختی که بخاطر نبودن پارکینگ ناچارند اتومبیل خود را کنار خیابان رها کنند اخذ میشود. اما من تاکنون ندیده‌ام پلیس، راننده‌ای را که از سرعت

مقرر در داخل شهر تجاوز کرده متوقف و جریمه کند یا از راننده‌ای بخاطر انحراف بچپ یا خلافتهای دیگری از این قبیل بازخواست کند. اصولا در این شهر همه گونه رانندگی مجاز است به شرطی که تصادف نکند چون فقط بعد از تصادف است که متوجه خلاف شما می‌شوند. و حتی من بسیار دیده‌ام اتومبیلهای پلیس راهنمایی که قیقاچ می‌روند، از عبور ممنوع می‌گذرد، به چپ و راست منحرف میشود و راننده‌های آنها بیشتر از بنده و شما رانندگی می‌کنند. . . و رطب خوردمنع رطب هم می‌کند! اما چون؟

البته گاه و گداری مامورین پلیس را در خیابان می‌بینیم که سخت مراقب بنظر میرسند و حتی عابرین پیاده را جریمه می‌کنند اما این مراقبت چند روز طول میکشد؟ فوشت سه یا چهار روز. . . بدش باز هم همان آتش است و همان کاسه. . .

بی‌تردید اگر پلیس راهنمایی تهران یکسال و حتی شش ماه تمام قوای خود را تجهیز کند و امر ترافیک شهر را صمیمانه زیر کنترل بگیرد و هرگونه تخلفی را بی اغماض مورد مجازات قرار دهد، این مشکل به معنی واقعی کلمه حل خواهد شد چون در این مدت مردم خواه ناخواه مقررات را رعایت خواهند کرد و بالطبع این تبعیت از مقررات در اثر مداومت برایشان بصورت يك عادت در خواهد آمد. اما با يك دو روز و حتی يك هفته و یکماه کنترل آنهم کنترلی توأم با «زرگواری» و «آقا منشی» پلیس هرگز نتیجه‌ای عاید نمیشود.

۲- وسایل ارتباط جمعی، رادیو و مطبوعات و تلویزیون، این مساله را بطور جدی‌تری مورد توجه قرار دهند و با توجیه مساله برای مردم و ایجاد اعتقاد و اطمینان به صداقت پلیس از اذهان مردم و اینکه تمام این کوشش‌ها واقعا برای تامین سلامت و زفاه بیشتر برای خود مردم است به پلیس در راه انجام وظایف سنگینش یاری کنند. . . و تفهیم اینکه رانندگی صحیح و اصولی امری شخصی و اخلاقی است و نشانه شخصیت و فرهنگ يك فرد است و در واقع ربطی به پلیس ندارد.

مثلا همین تلویزیون خودمان، لازم نیست که حتما در هفته يك برنامه به عنوان شهربانی یا پلیس و راهنمایی داشته باشد تا در طی آن مسائل مربوط به ترافیک و رانندگی را برای مردم مطرح کند چون همان جنبه «خاص» بودن برنامه باعث میشود که مردم بآن توجه نکنند و جدیش نگیرند. این امر، یعنی آشنا کردن مردم با مسائل مربوط به ترافیک و لزوم رعایت اصول صحیح و انسانی رانندگی، باید صورت مداوم و متنوعی داشته باشد و بشکلی گیرا و موثر لایزای برنامه‌های مورد علاقه مردم گنجانده شود تا واقعا نتیجه‌ای به دست آید. در هفته های اخیر نمونه‌هایی از این نوع «میان پرده» ها در برنامه‌های تلویزیون دیدیم که به عقیده من جالب و امیدوارکننده بود و بجاست که در ادامه و تنوع بخشیدن بدانها کوشش مجدانه تر معمول شود که هم خدعتی است و هم لطفی به برنامه‌ها می‌بخشد.

البته اقدامات دیگری هم از قبیل تمرین خیابانها و غیره باید همزمان با این امور انجام گیرد که من به بحث در باره آنها نمی‌پردازم چون تنها مشکل را از نظر مردمی و انسانی مورد توجه قرار داده‌ام.

# بر نامه‌های هفتگی تلویزیون ملی ایران

# تلویزیون‌های آموزشی و امریکا

# رادیو ایران



# برنامه های تلویزیون ملی ایران برنامه اول (تهران-همدان) (کانال ۷)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

## پنجشنبه

۱۷۳۰ - کودکان - بازی بازی  
این بار نیز دلقکها یا نقول بچه ها «بابا قندی بزرگه و بابا قندی کوچیکه» با بازیهای جالب و تفریحی کودکان را سرگرم می کند.

۱۸۱۰ - کتاب و نوجوانان  
کتاب: کوههای سفید اثر جان کریستوفر از جمله کتابهایی است که در آن مسائل طبقه جوان توجه کامل شده است. برنامه این ساعت اختصاص دارد به نقد و بررسی کتاب کوههای سفید از دیدگاه زندگی و پدیده های سل جوان - این کتاب را نیز با کاستی به فارسی ترجمه کرده است.

۱۸۳۰ - نوسن  
با شرکت ونیتر بریوز

۱۹ - دامپی و پسر  
عنوان فیلم این ساعت «فرار» است دامپی از بسیاری نجات میابد اما با شکرکها و غرور نیش از حد همسرش را می آزرده آنجا که شوهرش را ترک می کند.

کارگردان: جون کونت - هنرپیشه: جان کارمن

۱۹۳۰ - نغمه ها  
با واریته رقص و آواز شروع می شود که در آن گروهی دختر و پسر شرکت دارند. پس از واریته رقص و آواز، خانم پرتو، آقای افشین و ژاکلین دختر و یکن هر یک برنامه ای اجرا میکنند و سپس نوبت به گروه فلاورز میرسد و در پایان خانم طلیعه برنامه آواز خود را اجرا می کند.

۲۰ - اخبار

۲۱ - فرعه کبی - درباره کسور

۲۱۳۰ - مسابقه چهره ها  
این بار چهره مضی برنامه گذشته «بنال» باید آنرا معرفی کند از صنف ماهی فروشان است.

۲۲ - فیلم سینمایی

۲۳ - فیلم سینمایی

۲۴ - فیلم سینمایی

## شنبه

۱۱۳۰ - کارگاه موسیقی  
برای آشنایی بیشتر کودکان با اصول موسیقی، این هفته نیز برنامه یادگیری کارها سازهای مند «کسارل ارف» که قسمتی از آنرا هفته قبل دیدید ادامه می یابد.

۱۲ - باگربانی  
۱۲۳۰ - رنگارنگ

بختی در باره نمایشگاههای مد و سالن های زیبایی جهان و اشاره ای به پدیده های جدید هواپیمائی و تکنولوژی.

۱۳ - مصاحبه مقام امنیتی

۱۴۳۰ - سرزمین عجایب  
این فیلم را «هاری هاریس» کارگردانی کرده و در آن «گاری کانسوی» که «رینالد» و «دان مارشال» شرکت دارند.

۱۵۳۰ - رویداد های جهان  
بررسی حوادث مهم هفته در ایران و جهان

۱۶ - فونبال - تزانه  
مسابقه بین تیمهای استوک سیتی و اوورتون مربوط به جام باشگاههای انگلستان.

۱۷ - راه آهن: فیلم توغان قرمز  
با شرکت: دیل رابرتسن - گاری کالینز

کارگردان: ساموئل فولر

۱۸ - اخبار

۱۸۱۰ - سرگرمیهای علمی  
۱۸۳۰ - موسیقی ایرانی

سمن خانم - جوهری سعید - کوروش و مرجان بترتیب ترانه های حاصل محبت شبلی ستاره - غروب ساحل - تنهایی و وای ازل را اجرا می کنند.

۱۹ - راهبه پرند  
با شرکت «سالی فیلد»

۱۹۳۰ - مسابقه صندوق شانس

۲۰ - اخبار

۲۰۴۵ - موسیقی  
بروش - زهره - بی بی و افصح همراه با ارکستر فرهنگ و هنر ترانه هایی اجرا می کنند.

۲۱ - پهلوانان  
دنباله داستان «راه حقیقت» که قسمت اول آن هفته گذشته بخش شد. شجاع الدوله و صمدخان که نقشه قتل پهلوان نایب را نقش بر آب دیدند این بار نقشه های دیگری می کنند.

۲۲ - فیلم گرفتار

با عنوان «مهم» - با شرکت «رابرت واگنر»

۲۳ - فیلم گرفتار

۲۴ - فیلم گرفتار

## یکشنبه

۱۷۳۰ - تدریس زبان آلمانی  
۱۸ - اخبار

۱۸۱۰ - کودکان - «ما و شما»  
در آغاز نامه های چند تن از کودکان خوانده می شود و نظرات و خواسته های آنان مطرح و به سئوالهایشان پاسخ داده می شود، در پایان از کودکان بازنگر برنامه گانور گرم خانواده دعوت می شود که میهمان هفته این برنامه باشند.

۱۸۳۰ - واریته شش هشتم

۱۹ - ایران زمین  
حماسه های ملی - بختی درباره شاهنامه فردوسی توسط استاد ذبیح اله صفا

۱۹۳۰ - دور دنیا  
ادامه مسافرت های «پیروپاپ» قهرمانان فیلم به سرزمینهای تازه که در آنجا وقایعی برای آنان روی میدهد.

۲۰ - اخبار

۲۰۴۵ - روکامبول - با شرکت: میشل یون - مورس شوالی

۲۱ - جایزه

عنوان فیلم این ساعت «صبح دوشنبه» است. استیو مک کوئین بازیگر زبردست سینما این بار نیز در نقش «جاش» سبب می شود تا چارلز پولهانی را که از صندوق برفت برده است برگرداند.

۲۱۳۰ - شهر آفتاب  
معرفی کتابهای جدید هفته.

۲۲ - موسیقی فرهنگ و هنر  
ارکستر سازهای زهی چند قطعه موسیقی ایرانی اجرا می کند و پریش همراه با این ارکستر ترانه «لیلی» را میخواند.

۲۳ - اخبار

۲۰۴۵ - فیلم الماس

۲۱ - سرزمینهای سبز  
با شرکت: ادا گابور - ادی آلبرت. کارگردان: ریچارد آلپیر.

۲۱۳۰ - چشم انداز  
دنباله سیر و بررسی در تاریخ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران.

۲۲ - آژیر

۲۲۳۰ - روزها و روزنامه ها  
«دین و شرف» است.

۲۳ - اخبار

۲۴ - اخبار

۲۵ - اخبار

پهلوانان، جمعه ساعت ۳۱ - برنامه اول و شبکه سرتاسری

اخبار تلویزیون ملی ایران، برنامه اول و شبکه ساعت ۲۰

کارگاه موسیقی کودکان صبح جمعه ساعت ۱۱:۳۰ از برنامه اول و شبکه سرتاسری



## چهارشنبه

## سه شنبه

## دوشنبه

۱۷۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ - اخبار

۱۸۱۰ - کودکان  
رنگ کردن تابلو، کار تازه ایست که کودکان در برنامه «چکار کنیم» یاد می گیرند. تابلوهایی که هفته پیش با چوب اره درست کرده اند با دستور مری و مجری برنامه رنگ می کنند.

۱۸۳۰ - دانش

فیلمی از فعالیتهای موسسه رازی که برای معرفی بیشتر موسسات علمی ایران، از طرف تلویزیون ملی تهیه شده است.

۱۹ - دکتر کیلدر  
عنوان فیلم این ساعت «سودجویان» است. پدر جین وین پرستار بیمارستان در همان بیمارستان بستری می شود و پس از مدتی میمیرد. مساله پرداخت هزینه کفن و دفن و چند مساله مادی دیگر موضوع فیلم این ساعت است که شاهد وقوع این حوادث خواهید بود. هنرپیشگان این فیلم «ریچارد چمبرلین» و «ریچارد میسی» هستند.

۲۰ - اخبار

۲۰۴۵ - سرکار استوار  
راز قتل های بی در پی با وجود تشابه یکسان استوار را کلافه کرده است. شش نفر از این متئولین که هر شش نفر تازه عروس بوده اند بصورت مشابه قتل می رسند.

«هفتمین قربانی» که عنوان برنامه این ساعت است با گزارش سرکار استوار به مرکز و دخالت سروان پرده از راز این جنایات برمیخیزد. جنایاتی که متئول با پای خود بسوی آنها می رسند.

۲۱۳۰ - تا ابدت کسی زنده نیست  
با شرکت: جان گارفیلد - جرال دین فیتز جرال و والتر برنارد.

۲۱ - فرعه کبی بانک عمران

۲۱۳۰ - روزهای زندگی  
با هنر نمایی: مک دونالد کری و کارگردانی «جویهار» طی یک سلسله حوادث «مری» به پدرش تلفنی اطلاع می دهد که مایل است بمنزل برگردد.

۲۲۳۰ - هفت شهر عشق

۲۳ - اخبار

۲۴ - اخبار

۲۵ - اخبار

# برنامه های تلویزیون ملی ایران

## برنامه دوم (تهران) (کانال ۴-۹)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

برنامه دانش ساعت ۱۸:۳۰ روز دوشنبه



سیمین غانم در برنامه موسیقی ایرانی جمعه ساعت ۲۴ - برنامه دوم

یکشنبه

پنجشنبه

۱۹:۳۰ - ورزش  
۴۰ - اخبار  
۴۱ - برادران کارامازوف  
۲۱:۳۰ - می می چه میدانت؟  
کارگردان «درک مارتینوس»  
۲۲:۳۰ - ذهن و زبان  
بخش درباره مساله «وراثت» توسط  
آقای دکتر مستقی  
۲۳:۳۰ - اخبار

جمعه

۱۸ - شما و تلویزیون  
۱۸:۳۰ - واریته تام جونز  
با شرکت: شری والس  
۱۹:۳۰ - اختاپوس  
پس از مدتها که جای «کنل» در  
جمع یاران اختاپوس خالی بود چهره  
نازهای بجای او وارد انجمن می شود که  
برنامه این ساعت را اختصاص به بحث  
درباره تصویب اعتبارنامه و سایر مزایای  
قانونی عضویت در انجمن می دهد.

۴۰ - اخبار  
۴۱ - خیابان منحوس: آخرین  
قسمت (جام افتخار)  
۴۲ - تئاتر  
تئاتر در سالی که گذشت  
در این برنامه آقایان زهری و دکتر  
ممنون گفتگویی دارند درباره فعالیتهای  
تئاتری در سال چهل و نه.

۲۳ - موسیقی ایرانی  
سوگل - زیبا - ژاله - غانم و مرجان  
همراه با ارکستر تلویزیون ملی بترتیب  
ترانههای: ساقی مستان - پیام لیدل -  
از من جدا شو - هم آشیان و تنها بتو  
گفتم را میخوانند.

شنبه

۱۹:۳۰ - موسیقی ایرانی  
غانم - زیبا - جوهری - ژاله - نوین  
و عتیلی بترتیب. ترانههای: از جام  
چه میخواهی - گل ستاره - از تو  
گذشتم - تنها تویی - راز و نیاز را  
اجرا می کنند.

۲۰ - اخبار  
۴۱ - هنرهای تجسمی  
۲۱:۳۰ - فیلم سینمایی: عملیات در  
آتلانتیک شمالی با شرکت همفری بوگارت  
ریوند می سی.  
۲۳:۳۰ - اخبار

سه شنبه

دوشنبه  
۱۹:۳۰ - ادبیات جهان  
زندگی و نمونههایی از شعرهای تصویری  
«پیردورنار» شاعر قرن شانزدهم  
فرانسه همراه با بحثی پیرامون پیدایش  
مکتب «پنیاد» و تاثیر آن بر آثار  
شاعران و نویسندگان فرانسه پس از قرن  
شانزدهم.  
۴۰ - اخبار

۴۱ - مسابقه جایزه بزرگ  
مسابقه بین دبیرستان «میرجان» و  
دبیرستان «کمال ایران» انجام  
می گیرد.  
۲۱:۳۰ - موسیقی اصیل ایرانی  
۲۲:۰۰ - داستانهای جاوید ادب پارسی  
داستان «لیک» آلفروش اقتباس از  
شاهنامه فردوسی داستانی از بهرام گور  
۲۳ - فانوس خیال  
۲۳:۳۰ - اخبار

۲۱:۳۰ - مسابقه بین دبیرستان «میرجان» و  
دبیرستان «کمال ایران» انجام  
می گیرد.  
۲۲:۰۰ - داستانهای جاوید ادب پارسی  
داستان «لیک» آلفروش اقتباس از  
شاهنامه فردوسی داستانی از بهرام گور  
۲۳ - فانوس خیال  
۲۳:۳۰ - اخبار

چهارشنبه

دوشنبه  
۱۹:۳۰ - موسیقی ایرانی  
ارکستر فرهنگ و هنر آهنگی از رضا  
وحدانی بخش می کند برپرسی اوفلیا  
پرنو. در این برنامه زهره ترانه مستی  
را میخواند.  
۴۰ - اخبار  
۴۱ - جولیا  
کارگردان - راین جانسون  
۲۱:۳۰ - دانش

۱۹:۳۰ - جهان حیوانات  
۴۰ - اخبار  
۴۱ - سیمای شجاعان  
۲۲ - موسیقی اصیل ایرانی  
۲۳:۳۰ - شما بگوئید  
۲۳:۱۵ - نگاهي بگذشته  
۲۳:۱۵ - کاوش  
با عنوان «تخم مرغ خوب»  
۲۳:۳۰ - اخبار

# برنامه های نیمروز تلویزیون ملی ایران (برنامه اول)

پنجشنبه

۱۲ - بهداشت  
۱۲:۱۵ - اسونکر  
۱۲:۴۵ - واریته  
۱۴ - اختاپوس  
۱۴:۲۰ - اخبار

شنبه

۱۲ - کارتر  
۱۲:۱۵ - دختر شاه پریان  
۱۲:۴۵ - موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴ - محله بیتون  
۱۴:۲۰ - اخبار

یکشنبه

۱۲ - حفاظت و ایمنی  
۱۲:۱۵ - ویدوک  
۱۲:۴۵ - واریته  
۱۴ - ادبیات جهان  
۱۴:۲۰ - اخبار

دوشنبه

۱۲ - کارتر  
۱۲:۱۵ - گریزها  
۱۲:۴۵ - موسیقی اصیل ایرانی  
۱۶ - محله بیتون  
۱۴:۲۰ - اخبار

سه شنبه

۱۲ - خانواده  
۱۲:۱۵ - خیابان منحوس  
۱۴ - شما و تلویزیون  
۱۴:۲۰ - اخبار

چهارشنبه

۱۲ - پلیس و راهنمایی  
۱۲:۱۵ - جولیا  
۱۲:۴۵ - موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴ - محله بیتون  
۱۴:۲۰ - اخبار

# کنسرت

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در روزهای  
۲۴ و ۳۱ فروردین و هشتم اردیبهشت چند کنسرت  
آموزشی را در محل کارگاه نمایش تلویزیون ملی  
ایران برگزار خواهد کرد.

محل فروش بلیت

روابط عمومی تلویزیون ملی ایران - خیابان  
تخت جمشید بین فرصت و روزولت - شماره ۳۶۵  
بنگاه تهون - خیابان پهلوی روبروی بزرگهر  
انجمن فیلامونیک - خیابان ارفع  
دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران  
قیمت بابت سه تومان



# برنامه های تلویزیون ملی ایران برنامه شبکه اصفهان - شیراز - آبادان - خرمشهر - رشت

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با  
برنامه اول است و بعد از آن:  
۲۱:۳۰ - بیتون پلیس  
۲۲:۳۰ - جهره ایران (مشترک با  
برنامه اول)  
۲۳ - واریته  
۲۳:۳۰ - اخبار

جمعه

۱۸ - شما و تلویزیون  
۱۸:۳۰ - واریته تام جونز  
۱۹:۳۰ - اختاپوس (مشترک با  
برنامه دوم)  
۲۰:۰۰ - اخبار  
۲۰:۴۵ - موسیقی (مشترک با  
برنامه اول)  
۲۱ - پهلوانان (مشترک با  
برنامه اول)  
۲۲ - گرفتار  
۲۳ - موسیقی ایرانی

یکشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با  
برنامه اول است و از آن بعد:  
۲۱ - داش پالکی (مشترک با  
برنامه دوم)  
۲۲ - موسیقی ایرانی  
۲۲:۳۰ - اسرار شهر بزرگ (مشترک  
با برنامه دوم) با شرکت  
«پال بورک»  
۲۳:۳۰ - اخبار

دوشنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۳  
مشترک با برنامه اول است.  
۲۲ - داستانهای جاوید ادب پارسی  
۲۳ - فانوس خیال  
۲۳:۳۰ - اخبار

سه شنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۳ مشترک  
با برنامه اول است  
۲۳ - ایران زمین  
۲۳:۳۰ - اخبار

چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با  
برنامه اول است  
۲۱:۳۰ - بیتون پلیس  
۲۲:۳۰ - هفت شهر عشق  
۲۳ - نگاهي به گذشته  
۲۳:۱۵ - کاوش  
۲۳:۳۰ - اخبار

# اختلافهای برنامه های مراکز آبادان و رشت با برنامه شبکه سرتاسری

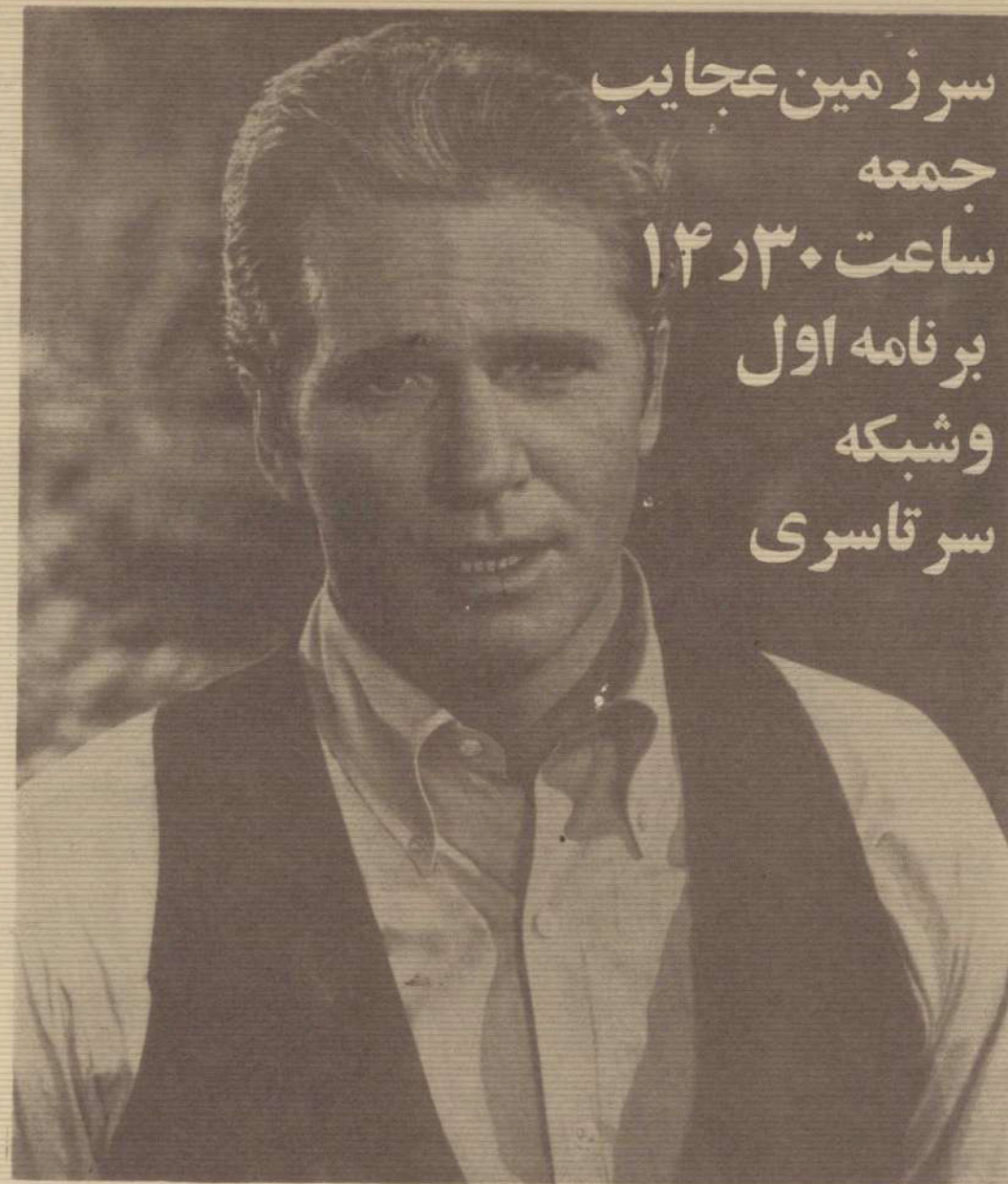
از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

## مرکز آبادان

پنجشنبه	شنبه	دوشنبه	چهارشنبه
۱۵ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - کارتون باکزیانی ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه سرتاسری ۱۸ر۳۰ - همایگان از ساعت ۱۹ مجدداً برنامه شبکه پخش میشود.	۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - در جهان ما ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همایگان از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه سرتاسری پخش میشود.	۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - دانش ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همایگان ۱۹ - برنامه شبکه ۲۳ - وارثه شش هفتم	۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - معما ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همایگان از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش میشود.
جمعه	یکشنبه	سهشنبه	هرگز رشت
۱۰ر۴۵ - تلاوت قرآن و سخنرانی مذهبی ۱۱ر۳۰ - کارگاه موسیقی ۱۲ر۲۵ - اذان ظهر ۱۲ر۳۰ تا ۲۲ - برنامه شبکه ۲۲ - فیلم هاوایی ۲۳ - موسیقی ایرانی ۲۳ر۳۰ - دکتر بن کیسی	۱۶ر۴۰ - تلاوت قرآن ۱۷ - آقا خرسه ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همایگان ۱۹ر۰۰ - برنامه شبکه ۲۰ر۴۵ - روزهای زندگی از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه پخش میشود.	۱۵ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۶ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همایگان ۱۹ر۰۰ - برنامه شبکه ۲۳ - آهنگهای شاد	جمعه تا ساعت ۲۴ برنامه شبکه پخش میشود. ۲۲ - فیلم گرفتار دوشنبه تا ساعت ۲۴ برنامه شبکه پخش میشود. ۲۳ - فیلم آژیر این مرکز در سایر روزهای هفته برنامه شبکه پخش میکند.



قمر خانم - شنبه ساعت ۲۱ برنامه اول و شبکه سرتاسری



سرزمین عجایب  
جمعه  
ساعت ۱۴ر۳۰  
برنامه اول  
و شبکه  
سرتاسری



مسابقه چهره ها - پنجشنبه ساعت ۲۱ر۳۰ از برنامه اول و شبکه سرتاسری



هفت شهر عشق - چهارشنبه ساعت ۲۲ر۳۰ برنامه اول و شبکه سرتاسری



« قصه قصه » چهارشنبه ساعت ۱۸ر۱۰ برنامه اول و شبکه

# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران مراکز: تبریز - کرمانشاه - بندرعباس - رضائیه

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

## مراکز تبریز

### پنجشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - سرزمین عجایب
- ۱۷ر۲ - با هم فسه بگیریم
- ۱۸ - جادوی علم
- ۱۸ر۲ - ادبیات جهان
- ۱۹ - بیقرار
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۱ - هفت شهر عشق
- ۲۱ر۲ - فیلم سینمایی

### جمعه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - بازی بازی
- ۱۷ - فیلم سینمایی
- ۱۸ر۲ - دختر شاه بریان
- ۱۹ - اختاپوس
- ۱۹ر۲ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - حقیقت
- ۲۱ - بولتن هفتگی استان
- ۲۱ر۱۵ - ترانه های شاد
- ۲۱ر۲ - انسانها
- ۲۱ر۴۵ - رویداد های هفته

### شنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - مضحك فلمی - چکار کنم
- ۱۷ - چهره های درخشان
- ۱۷ر۲ - فخرمان
- ۱۸ - دانش
- ۱۸ر۲ - غرب وحشی
- ۱۹ر۱۵ - پلیس و مردم
- ۱۹ر۲ - موسیقی محلی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - محله بیتون
- ۲۱ر۲ - چهره ایران
- ۲۲ - مسابقه تلاش

### یکشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - آموزش روستایی
- ۱۷ر۲ - وارنیه غربی
- ۱۸ - توسن
- ۱۸ر۲ - سرکار استوار
- ۱۹ - ایران زمین
- ۱۹ر۲ - هالیوود و ستارگان
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - موسیقی ایرانی
- ۲۱ - جایزه بزرگ
- ۲۱ر۲ - فیلم سینمایی

### دوشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - پسر دریا
- ۱۷ - موسیقی و کودک
- ۱۷ر۲ - جولیا
- ۱۸ - رنگارنگ
- ۱۸ر۲ - گیدئون
- ۱۹ر۲ - زنگوله ها
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - محله بیتون
- ۲۱ر۲ - ادبیات ایران
- ۲۲ - آخرین مهلت

### سه‌شنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - آفاخرسه
- ۱۷ - مجله هفتگی جوانان
- ۱۷ر۲ - فرار
- ۱۸ - راز بقا
- ۱۸ر۲ - حفاظت و ایمنی
- ۱۸ر۴۵ - روهاید
- ۱۹ر۲ - موسیقی غربی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - سرکار استوار
- ۲۱ - تلویزیون تماشاگران
- ۲۲ - دکتر بن‌کیسی

### چهارشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - آموزش روستایی
- ۱۷ر۲ - وارنیه غربی
- ۱۸ - داستانهای تاریخی
- ۱۸ر۱۵ - کهنشان
- ۱۹ - روزها و روزنامه ها
- ۱۹ر۲ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - محله بیتون
- ۲۱ر۲ - مسابقات ورزشی

### پنجشنبه

- ۱۶ر۲ - از گذشته های دور
- ۱۷ - آفاخرسه
- ۱۷ر۲ - فیلم سینمایی
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹ر۲ - بل و سیاستین
- ۲۰ - کانون گرم خانواده
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - دانش پالکی
- ۲۲ - مسابقه چهره ها
- ۲۲ر۲ - شبهای تهران

### جمعه

- ۹ر۲ - موسیقی و کارتون
- ۱۰ - چهره های درخشان
- ۱۰ر۲ - موسیقی ایرانی
- ۱۱ - سرزمین عجایب
- ۱۲ - رنگارنگ
- ۱۲ر۲ - ستارگان
- ۱۴ - رویداد ها
- ۱۲ر۲ - فوتبال
- ۱۵ - اعتراف
- ۱۶ - شو « نام جونز »
- ۱۷ - راه آهن
- ۱۸ - اختاپوس
- ۱۸ر۲ - شما و تلویزیون
- ۱۹ - صندوق شانس
- ۱۹ر۲ - عشق هرگز نمی‌میرد
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - پهلوانان
- ۲۲ - تاتر یا بحث آزاد

### شنبه

- ۱۷ - انگلیسی
- ۱۷ر۲ - کودکان
- ۱۸ر۲ - بهداشت
- ۱۹ - کتاب و جوانان
- ۱۹ر۲ - آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ - نغمه‌ها
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - بیتون پلیس
- ۲۲ - چهره ایران ( امواج روشن )
- ۲۲ر۲ - اسرار شهر بزرگ

## مراکز بندرعباس

### یکشنبه

- ۱۷ - کودکان
- ۱۷ر۲ - کودکان - نوبادگان
- ۱۹ - مجله هفتگی جوانان
- ۱۹ر۲ - دامپس و پسر
- ۲۰ - دانش
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - موسیقی غربی
- ۲۲ - پنج دقیقه آخر

### دوشنبه

- ۱۷ - انگلیسی
- ۱۷ر۲ - کودکان - نوبادگان
- ۱۸ر۲ - موسیقی محلی
- ۱۹ - مسابقه نو جوانان
- ۱۹ر۲ - داستانهای جاوید ادب ایران
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - جشن هنر
- ۲۲ - مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۲ر۲ - هفت شهر عشق
- ۲۲ر۴۵ - فیلم مستند

### سه‌شنبه

- ۱۶ر۲ - آموزش روستایی
- ۱۸ر۲ - سریال
- ۱۹ - دنیای حیوانات
- ۱۹ر۲ - شهر آفتاب
- ۲۰ - جولیا
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - سرکار استوار
- ۲۲ - ادبیات جهان
- ۲۲ر۲ - فیلم تمدن

### چهارشنبه

- ۱۷ - انگلیسی
- ۱۷ر۲ - کودکان - نوبادگان
- ۱۸ر۲ - ورزش
- ۱۹ - هنر نقاشی
- ۱۹ر۲ - آرزوهای بریاد رفته
- ۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ر۲ - اخبار
- ۲۱ - بیتون پلیس
- ۲۲ - ایران زمین
- ۲۲ر۲ - سیمای شجاعان

### پنجشنبه

- ۱۸ - سرزمین عجایب
- ۱۹ - هالیوود و ستارگان
- ۱۹ر۲ - زنگوله ها
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - اختاپوس
- ۲۱ - فیلم سینمایی یا سیمارون

### جمعه

- ۱۸ - فوتبال و وارنیه ایرانی
- ۱۹ر۲ - دختر شاه بریان
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - خانه مهر خانم
- ۲۱ - وارنیه های ایرانی یا شبهای تهران

### شنبه

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸ر۲ - بازی بازی
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹ر۲ - حقیقت
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - چهره ایران
- ۲۱ - غرب وحشی

### یکشنبه

- ۱۸ر۲ - کارتون باگربانی
- ۱۹ - چهره های درخشان
- ۱۹ر۲ - آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - هفت شهر عشق
- ۲۱ - مدافعان



# برنامه‌های رادیو ایران

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

## پنجشنبه

- ۱۶۱۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۶۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶۳۲ - کودکان
- ۱۷ - فیلم آقاخسته
- ۱۷۳۰ - فیلم سینمایی
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹۳۰ - فیلم سیلاس مارنر
- ۲۰ - کانون گرم خانواده
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱۱۵ - دانش بالکی
- ۲۲ - فیلم گرفتار
- ۲۳ - شبهای تهران

## جمعه

- ۹۱۵ - اسلاید و موزیک
- ۹۳۰ - کودکان ( مضحك قلمی و موسیقی کودک )
- ۱۰ - مسابقه جدول تلویزیونی
- ۱۰۳۰ - موسیقی شاد ایرانی
- ۱۱ - فیلم سرزمین عجایب
- ۱۲ - یادگار های کهن
- ۱۲۳۰ - فیلم ستارگان
- ۱۳ - مسابقات فوتبال
- ۱۴۳۰ - فیلم رانده شده
- ۱۶ - وارثه تام جوتر
- ۱۷ - فیلم هتل امپریال پالاس
- ۱۸ - اختاپوس
- ۱۸۳۰ - شما و تلویزیون
- ۱۹ - موسیقی محلی
- ۱۹۳۰ - فیلم عشق هرگز نمی‌میرد
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱۱۵ - رویدادها
- ۲۱۳۰ - پهلوانان
- ۲۲۳۰ - تآثر

## شنبه

- ۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷۰۲ - آموزشی ( تدریس )
- ۱۷۳۰ - کودکان
- ۱۸۱۵ - کتاب و کودک
- ۱۸۳۰ - برنامه محلی
- ۱۹ - کتاب و نوجوانان
- ۱۹۳۰ - فیلم آنچه شما خواستاید
- ۲۰ - نغمه‌ها
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱۱۵ - بیتون پلیس
- ۲۲ - چهره ایران
- ۲۲۳۰ - فیلم اسرار شهر بزرگ

## یکشنبه

- ۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷۰۳ - آموزشی ( تدریس )
- ۱۷۳۰ - کودکان
- ۱۸۳۰ - محلی
- ۱۹ - موسیقی ایرانی
- ۱۹۳۰ - فیلم بینوایان
- ۲۰ - دانش
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱۱۵ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ - فیلم پنج دقیقه آخر

## دوشنبه

- ۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷۰۳ - آموزشی ( تدریس )
- ۱۸ - کودکان
- ۱۸۱۵ - مسابقه بگردویاب
- ۱۸۴۵ - محلی
- ۱۹ - نوجوانان ( مسابقه جایزه بزرگ )
- ۱۹۳۰ - داستانهای جاوید ادب ایران
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱۱۵ - جشن هنر
- ۲۲ - خانه قمر خانم
- ۲۲۳۰ - فیلم مستند

## سه‌شنبه

- ۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷۰۳ - آموزش روستائی
- ۱۸۱۵ - مسابقه سنجش افکار
- ۱۸۳۵ - محلی
- ۱۹ - دنیای حیوانات و کلکسیونر
- ۱۹۳۰ - شهر آفتاب ( معرفی و بررسی کتابهای تازه )
- ۲۰ - فیلم جولیا
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱۱۵ - سرکار استوار
- ۲۲ - ادبیات جهان
- ۲۲۳۰ - فیلم تمدن

## چهارشنبه

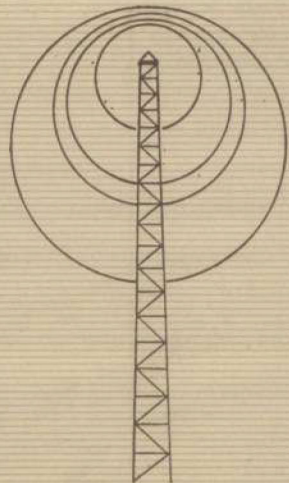
- ۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷۰۲ - آموزشی ( تدریس )
- ۱۸ - کودکان
- ۱۸۴۵ - محلی
- ۱۹ - پلیس راهنمایی
- ۱۹۱۵ - موسیقی جاز جوانان
- ۱۹۳۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - از همه رنگ
- ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱ - از همه رنگ
- ۲۲ - ایران زمین
- ۲۲۳۰ - فیلم سیعای شجاعان

## پنجشنبه

- ۶۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
- ۶۰۲ - اخبار
- ۶۰۸ - تقویم تاریخ
- ۶۱۵ - شادی و امید
- ۶۴۵ - موسیقی
- ۷۰۰ - اخبار
- ۷۱۵ - کودک
- ۸۰۰ - اخبار
- ۸۰۵ - مطبوعات
- ۸۱۵ - موسیقی
- ۸۲۰ - رنگین‌کمان
- ۹۰۰ - اخبار
- ۹۰۵ - زن و زندگی
- ۱۰۰۰ - اخبار
- ۱۰۰۵ - زن و زندگی
- ۱۰۲۰ - ترانه‌ها
- ۱۱۰۰ - اخبار
- ۱۱۱۰ - موسیقی
- ۱۱۲۰ - موسیقی محلی
- ۱۱۵۵ - سخنرانی
- ۱۲۰۰ - اذان ظهر
- ۱۲۰۶ - ایران و اسلام
- ۱۲۲۰ - کارگران
- ۱۲۰۰ - اخبار
- ۱۲۰۵ - مرزهای دانش
- ۱۲۵۰ - آگهی
- ۱۴۰۰ - اخبار
- ۱۴۲۰ - موسیقی
- ۱۵۰۰ - ساز تنها
- ۱۵۱۵ - پاسداران جامعه
- ۱۵۲۰ - کاروان
- ۱۶۰۰ - اخبار
- ۱۶۰۵ - نقشی درآئینه هفته
- ۱۷۰۰ - اخبار
- ۱۷۰۵ - هنر برای مردم
- ۱۹۰۰ - اخبار ورزشی
- ۱۹۰۵ - یادداشتهای يك سفر کوتاه
- ۲۰۰۰ - مشروح اخبار و تفسیر
- ۲۰۲۰ - تکالیف مطبوعات
- ۲۰۴۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰۵۵ - برنامه آگهی‌ها
- ۲۱۰۰ - راشد

## جمعه

- ۶۰۰ - باامداد سلام شاهنشاهی اعلام و خبر
- ۶۰۸ - تقویم تاریخ
- ۶۱۵ - شادی و امید
- ۶۰۰ - آگهی‌ها
- ۷۰۰ - باامداد مشروح اخبار
- ۷۱۰ - برنامه کودک
- ۷۲۰ - نسل آینده
- ۷۵۰ - آگهی‌ها
- ۸۰۰ - اخبار
- ۸۰۵ - شما و رادیو
- ۱۱۲۰ - گزارش رادیو ایران
- ۱۲۰۰ - اذان ظهر
- ۱۲۰۶ - رنگها و بیرنگها
- ۱۲۲۰ - سیروسفر
- ۱۲۵۵ - آگهی‌ها
- ۱۲۰۰ - نمایشنامه
- ۱۲۲۰ - گلها
- ۱۴۰۰ - مشروح اخبار و تفسیر
- ۱۴۲۵ - ساز تنها
- ۱۵۰۰ - آگهی‌ها
- ۱۵۱۰ - شاعران قصه میگویند
- ۱۶۰۰ - اخبار
- ۱۶۰۵ - بگوئید و بشنوید
- ۱۷۰۰ - آئینه زندگی
- ۱۸۰۰ - اخبار
- ۱۸۰۵ - کاروانی از شعر و موسیقی
- ۱۸۲۰ - مسابقه بیست سئوالی
- ۱۹۰۰ - اخبار ورزشی
- ۱۹۰۵ - موسیقی ایرانی
- ۲۰۰۰ - مشروح اخبار و تفسیر
- ۲۰۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰۵۵ - برنامه آگهی‌ها
- ۲۱۰۰ - زیر آسمان کبود
- ۲۱۲۰ - گلها
- ۲۲۰۰ - اخبار - افسانه آدینه
- ۲۲۲۰ - ساز تنها
- ۲۲۴۵ - موسیقی ایرانی
- ۲۲۰۰ - اخبار
- ۲۲۰۵ - گلها
- ۲۲۲۵ - موسیقی ایرانی
- ۲۴۰۰ - برنامه عادی



## برنامه‌های رادیو تهران (برنامه دوم)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

سه‌شنبه	یکشنبه	جمعه	
<p><b>بخش اول</b></p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸۳۰ - برنامه انگلیسی ۹۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲۴۵ - ساز تنها</p> <p><b>بخش دوم</b></p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰۳۰ - جهان اندیشه ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p style="text-align: center;"><b>چهارشنبه</b></p> <p><b>بخش اول</b></p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸۳۰ - برنامه انگلیسی ۹۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲۴۵ - ساز تنها</p> <p><b>بخش دوم</b></p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>	<p><b>بخش اول</b></p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸۳۰ - برنامه انگلیسی ۹۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲۴۵ - ساز تنها</p> <p><b>بخش دوم</b></p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰۳۰ - ترکه زرین ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p style="text-align: center;"><b>دوشنبه</b></p> <p><b>بخش اول</b></p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸۳۰ - برنامه انگلیسی ۹۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲۴۵ - ساز تنها</p> <p><b>بخش دوم</b></p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>	<p>۶ - موسیقی کلاسیک ۸ - برنامه گلها ۸۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان ۹ - آهنگهای متنوع غربی ۱۰ - دفتر آدینه ۱۲ - آهنگهای انتخابی هفته ۱۳ - موسیقی رقص در آمریکای لاتین ۱۳۳۰ - داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ ۱۴ - در جهان موسیقی ۱۵ - آوای موسیقی ۱۶ - جاز ، موسیقی قرن ما ۱۷ - نمایشنامه برنامه دوم ۱۸۳۰ - اندیشه و احساس در هنر هفتم ۱۹ - ایران در پستر زمان ۲۰ - از کلاسیک تا مدرن ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p style="text-align: center;"><b>شنبه</b></p> <p><b>بخش اول</b></p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸۳۰ - برنامه آلمانی ۹۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰۳۰ - برنامه انگلیسی ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲۴۵ - ساز تنها</p> <p><b>بخش دوم</b></p> <p>۱۷ - آهنگهای متنوع غربی ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - گلهای جاویدان ۲۰ - موسیقی جاز ۲۰۳۰ - ادبیات جهان ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p><b>بخش سوم</b></p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>	<p style="text-align: center;"><b>پنجشنبه</b></p> <p><b>بخش اول</b></p> <p>۶۰۰ - موسیقی سبک ۸۳۰ - برنامه انگلیسی ۹۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲۴۵ - ساز تنها</p> <p><b>بخش دوم</b></p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸۱۵ - ساز های غربی ۱۸۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰۳۰ - جهان هنر ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>

### برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکنند:

	از شنبه تا چهارشنبه
۱۸۰۰ - اخبار و برنامه دهقان	۶۰۰ - یاداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۱۹۰۰ - اخبار ورزشی	۶۰۲ - اخبار
۱۹۰۵ - موسیقی	۶۰۸ - تقویم تاریخ
۱۹۱۵ - بحث اپدولوژیک	۶۱۵ - شادی و امید
۲۰۰۰ - مشروح اخبار و تفسیر	۶۱۵ - موسیقی نشاط انگیز
۲۰۴۰ - نکاهی ب مطبوعات	۶۵۷ - آهلی
۲۰۴۰ - موسیقی ایرانی	۷۰۰ - اخبار
۲۰۵۵ - برنامه آهلی ها	۷۱۵ - کودک
۲۱۰۰ - مشاعر ( ۴۵ دقیقه )	۷۵۰ - آهلی
۲۱۴۵ - برنامه گلها ( ۱۵ دقیقه )	۸۰۰ - اخبار
۲۲۰۰ - اخبار	۸۰۵ - نکاهی ب مطبوعات
۲۲۰۵ - داستان شب	۸۱۵ - آهنگهای بی‌کلام
۲۲۲۰ - ساز تنها	۸۲۰ - رنگین‌کمان
۲۲۴۵ - موسیقی ایرانی	۹۰۰ - اخبار
۲۲۵۰ - اخبار	۹۰۵ - زن و زندگی
۲۲۵۵ - برنامه گلها	۱۰۰۰ - اخبار
۲۲۴۰ - موسیقی ایرانی	۱۰۰۵ - دنباله برنامه زن و زندگی
۲۴۰۰ - خلاصه اخبار ۲۴ ساعت	۱۰۲۰ - ترانه های ایرانی
۲۵ دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها	۱۱۰۰ - اخبار
۴۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایران(ن)	۱۱۱۰ - موسیقی ملل
۱۹۰۵ تا ۱۹۳۰ ساعت	۱۱۲۰ - موسیقی مطبی
یکشنبه سپاهیان انقلاب	۱۱۲۵ - سخنرانی مذهبی
دوشنبه یادداشتهای يك سفر کوتاه	۱۲۰۰ - اذان ظهر
سه‌شنبه سپاهیان انقلاب	۱۲۰۶ - ایران و اسلام
چهارشنبه بحث اپدولوژیک	۱۲۲۰ - کارگران
۱۹۳۰ تا ۲۰۰۰ ساعت	۱۲۵۵ - آهلی
یکشنبه موسیقی ایرانی	۱۲۶۰ - اخبار هنری
دوشنبه یادداشتهای يكسفر کوتاه	۱۲۷۰ - برنامه جوانان
سه‌شنبه اسرار تندرستی	۱۲۷۵ - آهلی ها
چهارشنبه بحث اپدولوژیک	۱۲۸۰ - اخبار
۲۱۰۰ ساعت	۱۲۸۰ - سیری در مسئله روز
یکشنبه برنامه ادبی	۱۳۰۰ - ساز تنها
دوشنبه نغمه‌ای در خاموشی	۱۳۱۵ - عمران منطقه‌ای
سه‌شنبه فرهنگ مردم	۱۳۲۰ - کاروان شعر و موسیقی
چهارشنبه جانی‌دالر	۱۳۰۰ - اخبار
	۱۳۰۵ - از چهار گوشه جهان
	۱۳۰۰ - اخبار
	۱۳۰۵ - آینه زندگی



## برنامه رادیو ایران فرستنده سوم F. M

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

### پنجشنبه

- ۲۰ - ارکستر های بزرگ جهان (ماتئوانی)
- ۲۰:۳۰ - موسیقی جاز (لی مورگان)
- ۲۱ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز شهیدی (بیات ترک)
- ۲۲:۳۰ - موسیقی کلاسیک (استراوینسکی)
- ۲۴ - موسیقی رقص

### جمعه

- ۱۴ - موسیقی سبک
- ۱۵ - آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ - آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ - موسیقی فولکلوریک (آمریکا)
- ۱۸ - موسیقی جاز (سولومونک)
- ۱۸:۳۰ - موسیقی فیلم (میلی خیلی خیلی مدرن)
- ۱۹ - ترانه های ایرانی (کنسرت عارف)
- ۱۹:۳۰ - موسیقی رقص
- ۲۰:۳۰ - ساز تنها

### شنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (جرمی ویلتن)
- ۲۱:۳۰ - موسیقی جاز (لویی آرمسترانگ)
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز وفائی (سدگاه)
- ۲۲:۳۰ - موسیقی کلاسیک (شوبرت - بهوون - موتزارت)

### یکشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (لیبریسی)
- ۲۱:۳۰ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز سیاوش (ابوعطا)
- ۲۲:۳۰ - موسیقی کلاسیک (بهوون)

### دوشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (فرانک پورسل)
- ۲۱:۳۰ - کنسرت خوانندگان خارجی (کوآرتز ماس)
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز قوامی (همایون)
- ۲۲:۳۰ - آهنگ (موسیقی آوازی) : (اشتراوس)

### سه شنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (مارتین دنی)
- ۲۱:۳۰ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز قوامی (بیات ترک)
- ۲۲:۳۰ - موسیقی کلاسیک (استمانا)

### چهارشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (بوتس راندلف)
- ۲۱:۳۰ - موسیقی جاز (وس مونتگمری)
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز وفائی (شور)
- ۲۲:۳۰ - موسیقی کلاسیک (شومان - مندلسن)

### پنجشنبه

- ۱۴:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۵ - مکانیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۶ - شیمی ششم
- ۱۶:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۶:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۷ - مثلثات ششم طبیعی
- ۱۷:۳۰ - انگلیسی
- ۱۷:۴۵ - آئین نگارش
- ۱۸ - زنگ تفریح
- ۱۸:۱۵ - طبیعی ششم
- ۱۸:۴۰ - ترانه
- ۱۸:۴۵ - شیمی ۶
- ۱۹:۱۰ - فیزیک ۶
- ۱۹:۳۵ - جبر ششم ریاضی
- ۲۰ - برنامه کودکان

### جمعه

- ۸:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۹ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۹:۰۵ - برنامه کودک
- ۹:۳۰ - برنامه هنری
- ۱۰:۳۰ - مسابقه اطلاعات عمومی
- ۱۱ - برنامه هنرمندان
- ۱۳ - فیلم سینمایی

### شنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴:۱۵ - فیزیولوژی گیاهی ششم
- ۱۴:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۶ - حساب استدلالی ششم
- ۱۶:۳۰ - مکالمه آلمانی
- ۱۶:۴۵ - دستور زبان فارسی
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۴
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۴۵ - شیمی ۴
- ۱۸:۱۰ - فیزیک ۴
- ۱۸:۳۵ - مثلثات ششم ریاضی
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ - حساب استدلالی ششم
- ۱۹:۳۵ - برنامه کودکان

### یکشنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستانی
- ۱۴:۱۰ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۶ - ترمیمی و رقومی ششم
- ۱۶:۳۰ - مکالمه آلمانی
- ۱۶:۴۵ - دستور زبان فارسی
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۵
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۴۵ - شیمی ۶
- ۱۸:۱۰ - فیزیک ۶
- ۱۸:۳۵ - ریاضی سال دوم
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ - مثلثات ششم
- ۱۹:۳۵ - برنامه کودکان

### دوشنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴:۱۵ - زمین شناسی ششم
- ۱۴:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۶ - مثلثات ششم ریاضی
- ۱۶:۳۰ - مکالمه فرانسه
- ۱۶:۴۵ - عربی ششم
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۳
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۴۵ - شیمی ۳
- ۱۸:۱۰ - فیزیک ۳
- ۱۸:۳۵ - ریاضی سوم هندسه و جبر
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ - هندسه و مخروطات ششم
- ۱۹:۳۵ - برنامه کودکان

### سه شنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستان
- ۱۴:۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۶ - ترمیمی و رقومی ششم
- ۱۶:۳۰ - مکالمه آلمانی
- ۱۶:۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۵
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۴۵ - شیمی ۶
- ۱۸:۱۰ - فیزیک ۶
- ۱۸:۳۵ - ریاضی ۴
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ - جبر ششم طبیعی
- ۱۹:۳۵ - برنامه کودکان

### چهارشنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴:۱۵ - رسم فنی
- ۱۴:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گریدد انگلیش
- ۱۶ - هندسه و مخروطات ششم
- ۱۶:۳۰ - گرامر انگلیسی
- ۱۶:۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ششم
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۴۵ - شیمی ۵
- ۱۸:۱۰ - فیزیک ۵
- ۱۸:۳۵ - ریاضی ۵
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ - ترمیمی و رقومی ششم
- ۱۹:۳۵ - برنامه کودکان

## برنامه تلویزیون آموزشی (کانال ۱۱)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰



## در تلویزیون

### مجموعه جدید «این و آن»

«حماسه شاعر جوان»، قسمت اول از مجموعه تلویزیونی جدیدی به نام «این و آن» ضبط شده است. «این و آن» یک سریال کمدی، انتقادی است که با کوشش حسن تهرانی برای تلویزیون آماده می‌شود. نویسندگان این مجموعه، حسن تهرانی و مهناز مهاجری هستند. در «حماسه شاعر جوان» برخوردی با جالب یک شاعر که در باره ویتنام شعر می‌گوید و یک منتقد شهرستانی و طرفدار مسئولیت و دو دوشیزه جوان و هنردوست زمینه اصلی داستان است. در این سریال فیروز و کیلی، جواد میر میران، ایران جلالی، رویا و آدین شرکت دارند. فیلمبردار ابوالقاسم ناسوتی و تدوین کننده حسن قشقای است.



فیروز و کیلی در صحنه‌ای از «حماسه شاعر جوان»

### دو مجموعه جدید در دست

#### ترجمه

تلویزیون ملی ایران دو فیلم جدید خریداری کرده است که بزودی کار ترجمه آن تمام می‌شود و پس از دوبلاژ جزء سریالهای تلویزیونی پخش خواهد شد. این فیلمها برترتیب «البورتویست» و «بل فگور» است که اولی اقتباسی است از داستان کتاب «البورتویست» یا «پسرتیم» اثر نویسنده بزرگ انگلستان «چارلز دیکنس». این فیلم در چهارده قسمت تهیه شده است و هر قسمت آن به مدت نیمساعت پخش خواهد شد. فیلم «بل فگور» از سریالهای طولانی فرانسوی است.

### دو برنامه جدید

در شمار برنامه های تازه تلویزیون ملی ایران دو فیلم جدید پیش بینی شده است که به علت به پایان نرسیدن فیلمهای سریال قبلی فعلا پخش نمی‌شود. این دو فیلم یکی «کنت موت کریستو» است که بجای آن نرساعت هفت و نیم بعد از ظهر روزهای شنبه دنباله فیلم «آرزوهای از دست رفته» پخش می‌شود و دومی فیلم «جادوی علم» است که جایگزین فیلم «دامبی و پسر» گرفته و روزهای پنجشنبه ساعت هفت بعد از ظهر پخش می‌شود. پس از پایان فیلمهای سریال «آرزوهای از دست رفته» و «دامبی و پسر» بلافاصله فیلمهای «کنت موت کریستو» و «جادوی علم» بجای آنها و در همان ساعات از روزهای شنبه و پنجشنبه پخش می‌شوند.

### باشگاههای روستائی

#### در رشت

مرکز فرستنده تلویزیون رشت که از روز بیست و یکم فروردین برنامه های شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران را پخش خواهد کرد، در جهت گسترش و توسعه فعالیتهای خویش اقدام به تأمین باشگاههای روستائی تلویزیون کرده است. در نخستین مرحله پنجاه باشگاه در پنجاه روستای نزدیک به شهر رشت شروع بکار کرده‌اند. قرار است تعداد این باشگاهها تا پایان تابستان امسال به بیشتر از دویست باشگاه برسد.

### خلافت و سفارش

از فروردینماه امسال در زمینه برنامه های جدید تلویزیون برنامه‌ای تهیه و پخش می‌شود با عنوان «خلافت و سفارش». در این سری برنامه‌ها همه هفته یک کارگردان - یک روزنامه نگار - یک گرافست و یک معمار شرکت دارند. موضوع این برنامه ها بررسی مساله خلافت است در کارهای سفارشی و اینکه بازار بای در کارهای سفارشی چه اندازه در خلافت و جریان آزاد اندیشه موثر است. این برنامه رامظفر رویائی تهیه می‌کند.

### فیلم «زندگی شهریار»

#### به زودی پخش خواهد شد

شراکیم یوشیج فیلمی در دست تهیه دارد از زندگی استادشهریارشاعر گرانقدر معاصر در این فیلم شهریار حرفهای جالب و تازه‌ای را پیرامون هنر و ادبیات ویژه شعر امروز ایران عنوان کرده است که شنبیدی است قسمت دیگری از این فیلم اختصاص دارد به سیر در مراحل عشق از دیدگاه شهریار که خود اهل طریقت است و سیر و سلوک و دنیای با شکوه عشق را با تمام وجودش درک کرده است، با توجه به مشکلات بسیار از جمله عدم توانائی جسمی شهریار برای مراحل فیلمبرداری و بحثهای گوناگون که تهیه کنندگان با زیرکی تمام مطرح کرده‌اند این فیلم در حد خود یکی از فیلمهای پرسر و صدا و مورد توجه خواهد بود. اینکه شهریار با تمام درویش مسلکی و منزوی بودنش چگونه تن به اینکار داده است شاید بیاس احترام و ارزشی است که او برای «نیما» و بالطبع فرزندش شراکیم قائل است. فیلم در مرحله مونتاز است و تا پایان فروردین آماده پخش خواهد بود. شراکیم این فیلم را برای تلویزیون ملی ایران ساخته است.



### مری آپیک در بیمارستان

بعد از ظهر پنجشنبه گذشته برنامه اختاپوس ضبط می‌شد. در یکی از صحنه ها فراد بود «مری آپیک»، هنرمند جوان این برنامه با دوچرخه سطح سراسیمبی را پائین بیاید. هنگام بازی، مری آپیک از دوچرخه به زمین افتاد و زخمی و بیهوش، روانه بیمارستانش کردند، ضبط برنامه اختاپوس به همین دلیل متوقف شد.

### «در تکاپوی یافتن جانشینی برای کلنل»

پس از مرگ عزت‌الله نوید، شخصیت معروف «کلنل ولی‌الله خان» در سریال اختاپوس، مدتی برنامه های این مجموعه پیش دربی تلویزیونی تعطیل شد، زیرا جای شخصیت این بازیگر فقید خالی بود. دیری نپایید که هنرمندان برنامه اختاپوس فعالیت خود را از سر گرفتند و بدنیال این کوشش قرار است به زودی پجسای «کلنل» هنرمند دیگری در برنامه اختاپوس بازی کند. چهره‌ای که این هنریشه جدید خواهد داشت غیر از چهره «کلنل» و شخصیتی جدید و بخصوص خواهد بود. برای بازی در این نقش چند بازیگر مشهور در نظر گرفته شده‌اند که از میان آنها شانس انتخاب یکی از این سه نفر «جهانگیر فروهر» مرتضی احمدی و عزت‌الله مقبلی «پیش از دیگران است.



# برنامه تلویزیون آمریکا

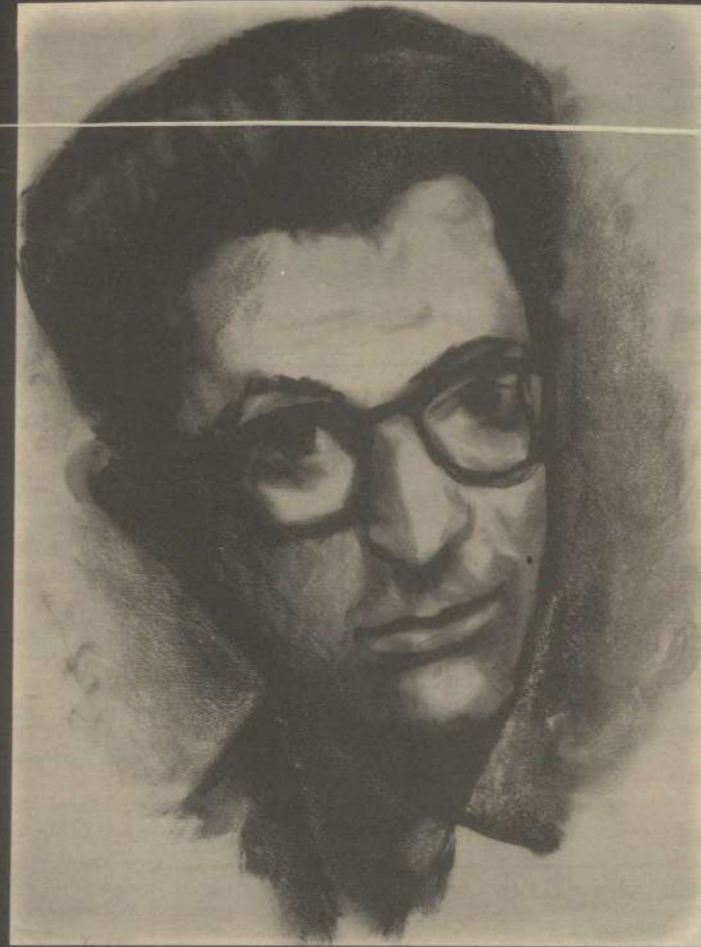
ایستگاه تلویزیون آمریکا در تهران کارهای تاسیساتی و نوین سازی خود را به مراحل نهائی رسانیده است. انجام این عملیات گاهی ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون صورت نگرفته در این هفته اجرا نخواهند شد. برنامه‌هائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اطلاع کتبی ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از طریق پست تغییر یابند (اطلاعات مخصوص) و هر نوع تغییری نیز که در برنامه تلویزیون داده شود در صورت لزوم بعد از برنامه اخبار ساعت 18 اعلام خواهد شد.

از پنجشنبه 19 تا چهارشنبه 25 فروردین ماه 1350

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۷ هانی وست	۸ نمایش کودکان	۱۷ برنامه کودکان	۱۷ برنامه کودکان	۱۲/۲۰ چهارراه	۸ نمایش کودکان
۱۷/۲۰ جولیا	۱۱ پایان برنامه بامدادی	۱۸ اخبار	۱۸ اخبار	۱۴ زندگی همین است	۱۱ پایان برنامه بامدادی
۱۷/۵۵ برنامه آگهی	۱۷ قلب مقدس	۱۸/۲۰ اطلاعات مخصوص	۱۹ اخبار	۱۴/۲۰ «کلاسزها»	۱۴ ورزشکار آمریکایی
۱۸ اخبار	۱۷/۱۵ گریستورفا	۱۹ هانی وست	۲۰ اخبار	۱۷/۵۵ برنامه آگهی	۱۵ آخرین اخبار
۱۸/۱۵ اولین سمنه	۱۷/۲۰ دشت سرسبز	۱۹ جولیا	۲۰/۰۵ برنامه کمدی	۱۸ رویداد های هفته	۱۵/۰۵ تکنیک اسکی (تکراری)
۱۸/۲۰ اطلاعات مخصوص	۱۷/۵۵ برنامه آگهی	۱۹/۲۰ جولیا	۲۱/۰۵ برنامه آگهی	۱۸/۱۵ اولین سمنه	۱۷/۲۰ برنامه اسپرت
۱۹ اطلاع ۲۲۲	۱۸ اخبار	۱۹ هانی وست	۲۲ اخبار	۱۸/۲۰ مردان اتاویلیس	۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۹/۲۰ نمایش دورسی دی	۱۸/۱۵ بزرگترین مبارزه قرن	۲۰/۰۵ نمایش باربارا ماننیر	۲۲/۰۵ نمایش پوکا	۱۹ نمایش دانشگاهی	۱۸ رویداد های هفته
۲۰ اخبار	۱۸/۲۰ آزادی زنان	۲۱/۰۵ برنامه آگهی	۲۲/۲۰ مسابقه بکس	۱۹/۲۰ بیول آندرسن	۱۸/۱۵ اولین سمنه
۲۰/۰۵ روز های خوش	۱۹ دانیل یون	۲۱/۰۵ برنامه آگهی		۲۰ اخبار	۱۸/۲۰ مردان اتاویلیس
۲۱ برنامه تاتر آرستراتک	۲۰ اخبار	۲۲ اخبار		۲۱/۰۵ برنامه آگهی	۱۹ نمایش دانشگاهی
۲۱/۵۵ برنامه آگهی	۲۱/۰۵ برنامه آگهی	۲۲ اخبار		۲۱/۵۵ برنامه آگهی	۱۹/۲۰ بیول آندرسن
۲۲ اخبار	۲۲ اخبار	۲۲/۲۰ قسمت دوم برنامه تاتر		۲۲ اخبار	۲۰ اخبار
۲۲/۰۵ نمایش دیک کات	۲۲/۰۵ فیلم سینمایی			۲۲/۰۵ برنامه لوید بریجز	۲۰/۰۵ برادران اسمانرز
				۲۲/۲۰ نمایش اشپ	۲۱ کشف جنایت
					۲۱/۵۵ برنامه آگهی
					۲۲ اخبار
					۲۲/۰۵ فیلم سینمایی

مواد برنامه تلویزیونی ممکن است به سبب تاخیر در دریافت فیلمها و مطالب بدون اطلاع قبلی تغییر یابد

# «در تمام زندگی هر گز به ما اشاره می کند»



بمناسبت  
بیست و یکمین سال  
خاموشی صادق هدایت

عاطفه گرگین

«ما همه مان تنهاییم، نباید گول خورد. زندگی یک جور زندان است، زندان‌های گوناگون ولی بعضی‌ها به دیوار زندان صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند. بعضی‌ها می‌خواهند فرار بکنند دستشان را بیهوده زخم می‌کنند و بعضی‌ها هم ماتم می‌گیرند، ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنییم، همیشه باید خودمان را گول بزنییم، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته می‌شود.»  
«صادق هدایت»

روزگاری ژان برشاریلوک در خصوص هدایت گفت: حیف است چراغی بدین روشنی خاموش شود. از قول من به او بگویند دنیا به شما احتیاج دارد. بیست و یکسال کم نیست. بیست و یکسال از خاموشی صادق هدایت می‌گذرد، ولی گذشت این سال‌ها هرگز نتوانسته است آثار هدایت را به فراموشی بسپارد. هدایت هنوز در میان ماست و حقیقت این بودن، نوشته‌های این بدعت‌گذار قصه نویسی امروز ایران است، که هم چنان به زندگی جاوید در میان ما ادامه می‌دهد. ادبیات ما تاجه پایه مدیون هدایت است؟ آیا ناکتون این سؤال را پاسخ داده‌ایم که چه کسی ادبیات ما را از حوزه تعارف، مجلسی بودن، نفاخ یک مشت ادیب‌صنعتکار و متحجر نجات داد؟ هدایت در بجه‌های ادبیات ایران را به سوی توده‌های اکثریت محروم جامعه گشود و خاستگاه کارش، فهرمانهایش، زندگی جریان‌یافته در آثارش مردمی شدند که سراغ آن‌ها را تنها در کوچه و بازار می‌توان گرفت، مردمی که ساده لوحانه به زندگی عشق می‌ورزند و زندگی آنان را هرگز نمی‌توان در اطراف‌های در بسته نشست و دید و احياناً در خصوص آن یادداشتی نکاشت. اگر ما هدایت را نومی‌دانیم تا حدودی به بیراهه رفته‌ایم زیرا که هدایت چیزی جز نومی‌دنی نمی‌دید و همین نومی‌دنی را می‌نوشت و ما از یک نویسنده واقع‌گرا که متعلق به قوم خود و تاریخ خویش است آیا جز این انتظاری دیگر می‌توانیم داشت؟

هدایت به مرگ به عنوان یک حقیقت‌نگاه می‌کرد، حقیقتی که از بدبینی‌ناشی‌نمی‌شود حقیقتی که وجود دارد و انکار ناپذیر است.

روزی پرویز خالری با شوری که در سرداشت، قطعه شعر عقاب را سرود و به هدایت تقدیم کرد. وقتی این شعر را برای هدایت خواند او گفت: «آخرش عالی است. عقاب بالا می‌رود، اوج می‌گیرد، در آسمان ناپدید می‌شود. فقط آدمیزاد احق است که در دم مرگ، خانواده خود را به بالین خود جمع می‌کند. حیوانات برای اینکه در گوشه‌ای بمیرند از دیگران جدا می‌شوند این کاری است که فیل‌ها در هند می‌کنند. ناکتون هرگز کسی مردن یک‌توره را به چشم دیده‌است؟»

شکوه حقیقت است که هدایت را از پای درمی‌آورد. حقیقت مرگ. برای او زندگی حتی نکته‌ای دلپذیر ندارد که بازگوشود و همه آن سراسر حرمان‌ها، عقده‌های کور و بوسیدن است. آیا در مرگ می‌توان دلپذیری جست آهدایت به پاسخ این سؤال می‌اندیشد. او که پیام‌گزار همه سرگشتگی‌های انسان روزگار خویش است در یکی از قصه‌هایش می‌گوید: «مثل اینکه آدم ساعت‌های دراز را بیابان خشک بی آب و علف می‌گذرد، به امید اینکه یکنفر دنیا نشه، اما همین که بر می‌گردد که دست اون را بگیره می‌بیند که کسی نبود - بعد می‌لغزه توی چاله‌ای که تا انوقت ندیده بود میافته - زندگی دالان دراز بیخ زده‌ای است...»

انسان همیشه از مواجهه با خویشش در هراس است، انسان همیشه از آینه‌ای که در برابر او باشد و حقیقت همه تاریکی‌های وجودش را باز گوید می‌هراسد، ولی صادق هدایت نهراسید. در این آینه نگاه کرد و بی رحمانه بدین تاریکی‌ها زندگی بخشید. «صادق» اگر از بوجی می‌گوید این بوجی ساختگی و مصنوعی نیست، این بوجی زندگی دوران اوست که بدون هیچ‌گونه واژه‌ای به بیان آن می‌نشیند، و بدین خاطرست که بیش از هر نویسنده دیگری در دوران خود مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد.

صادق هدایت را سرفصل قصه نویسی در ایران می‌بینم. او به قصه نویسی مفهومی دیگر داد و ادبیات را از تذکره نویسی، سفرنامه‌ها، خاطرات و نوشته‌های متحجرانه نجات داد. او ادبیات را با زندگی و جامعه‌اشی داد. آدم‌های هدایت آدم‌هایی نیستند که انتخاب شده باشند. حرف‌هایی را بازگوکنند و مثل مجسمه‌ها در فضای به خصوصی ایستاده باشند، آدم‌های قصه‌های هدایت دست‌پاافتنی هستند، به ما نزدیک‌اند، در میان ما هستند، در همه جا هستند، هرگز در جای به خصوصی نایستاده‌اند، حرکت دارند، جان دارند. در نوشته‌هایی که هدایت به ذهن پناه می‌برد و از مجردات می‌گوید باز ما با عناصر شناخته شده و نمود‌های زنده زندگی روبروئییم.

آنچه هدایت را واداشت که به درون خود بخزد و درون را بکاود، به قول خود او «زجاله» های زمانه‌اش بودند، شرایط زیستی او بود. به راستی هدایت را نمی‌توان محکوم کرد که چرا تا بدین پایه از نومی‌دنی و ناکامی گفته است. آیا به کسی که می‌بیند و وانمود می‌کند که ندیده است در خور احترام است؟

هدایت به عنوان یک نویسنده شهامت و جسارت گفتن را داشت. در میان هفده اثر هدایت و نیز تعداد ترجمه‌های او افکاری هم‌بسته جریان دارد و این چیزی جز همدردی با انسان و بشریت نیست. سال‌ها هرچه بیشتر می‌گذرند، ما هدایت را بزرگ‌تر و براج‌تر می‌یابیم.

«ما بد تربیت می‌شویم. همه خرابی‌ها به گردن همین خرافات است که از بچگی توی کله‌مان چپانده‌اند و همه مردم را آن‌دنیایی کرده‌اند، این دنیا را ماول کرده‌ایم و فکر موهوم را چسبیده‌ایم نمیدانم کی از آن دنیا برگشته که خیرش را برای ما آورده! از توی خشت که می‌افتیم برای آخرت‌ان‌توره می‌کنیم تا بمیریم. اینهم زندگی شد؟» هدایت اگر از فرسایش و فرسودگی‌آساز سخن می‌گوید و از آغاز جوانی به گیاهخواری پناه می‌برد و گامندی وار می‌خواهد همه به یکدیگر عشق ورزند و زشتی هیچ مفهومی نداشته باشد، این چیزی جز صداقت و صمیمیت او نیست نسبت به انسان. اگر او همه تاریکی‌ها را نوشت، شاید یکی از هدف‌هایش این بود که آدم‌ها پس از خواندن تاریکی‌ها و برابر نهادن با آنچه مفهومی از خوبی و روشنائی دارد، برای خویش گزینش‌هایی را مسر گردانند که پایان آن‌ها چیزی جز مدینه فاضله نیست، ولی حداقل تنفسی گاهی برای روح و رفتار آدمی است.

هنگامی که هدایت می‌بیند هیچ تکیه‌گاهی وجود ندارد، هیچکس نمی‌تواند دیگری را حس کند، هیچکس فکر کسی نیست، دردها را باید به تنهایی تحمل کرد و جوهر همبستگی‌های انسانی خاموشی گرفته است لب به شکوه می‌شاید: «یک چیز هائی هست که نمی‌شود به دیگری فهماند، نمی‌شود گفت آدم را مسخره می‌کنند هر کسی، مطابق افکار خودش دیگری را قضاوت می‌کند. زبان آدمیزاد مثل خود او ناقص و ناتوان است.»

اینک که در آستانه بیست و یکمین سال خاموشی «صادق هدایت» هستیم. این خرسندی برای ما وجود دارد که دیگر هدایت‌ان مرد تنها و گمنامی نیست که در نهم آوریل ۱۹۵۱ در بولوار سن میشل پاریس خودکشی کرد. آثار او اینک هر سال چند بار تجدید چاپ می‌شود و مردم ما ارزش میراث مردی را که هستی خود را قطع کرد و رگ و خون خود را در قالب‌های انسانی نوشته‌هایش ریخته‌باز شناخته‌اند.



# جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون

قسمت اول - کلمات مدخل

«است که امروز جامعه‌شناسان آنها را» *Mass-Media* می‌خوانند، عبارتی که شامل سینما و مطبوعات هم میشود. در اینجا باید توجه کرد که مقصود از ارتباط در این موارد، از این‌گونه مبادله‌های پیام بین فرستنده و گیرنده‌های هم حجم، مانند مکالمه بین دو فرد نیست بلکه بیشتر جنبه شعاع افکنی گرد مرکزی را دارد که از این مرکز پیام‌ها صادر می‌شوند در حالی که گیرنده است که «توده» و «جمع» شنوندگان و تماشاگران را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر عامل فرستنده و گیرنده در رادیو و تلویزیون، هم توان و هم حجم نیستند. فرستنده یک «مرکز» است و گیرنده یک «توده» پس در اینجا به عبارت واضحی سخن از «بخش» در میان است. یعنی «بخش» مورد خاصی است از ارتباط حتی ارتباط دور. ارتباط یا تبادل پیام، معنای عام و شاملی است که بخش رادیویی و تلویزیونی جزء و اخص و مورد خاص آن محسوب می‌گردد، دریافت پیام‌هایی که توسط اسواچ به شکل فردی یا خانوادگی صورت می‌گیرد. و این یکی از دلایلی است که مطابق آنها، جامعه‌شناسی رادیو-و تلویزیون به سختی می‌تواند از روانشناسی یا روانشناسی اجتماعی برکنار بماند.

از سوی دیگر باید روی این واقعیت با فشاری کرد که اگر جامعه‌شناسی رادیو-و تلویزیون منحصرا وابسته به افعال این وسایل یعنی رادیو و تلویزیون روی جامعه و گروه‌های مورد نظر خود باشد، نافی است. رزق فریدمان در همین مورد اصطلاح «بین‌العلا» یا اعمال و افعال متقابل را به کار می‌برد. در حقیقت ترجمه توده مردم عکس‌العملی بسیار غیر مستقیم و ضعیف روی فرستنده به جا می‌گذارند ولی برنامه‌های رادیو تلویزیونی خود در محتوایی که دارای شمول و مضامین اجتماعی است به وجود می‌آیند. در توجیه این مساله، به شکافتن این می‌پردازیم از یک سو جالب خواهد بود اگر چنانکه «برنارلین» پیشنهاد می‌کند یک جامعه‌شناسی مؤلفان رادیو تلویزیون را به وجود آوریم که متضمن هدفها و نیات، قالب فرهنگی و کارگروهی آنها باشد. از سوی دیگر، چنانچه مانند «ا. مولز» تئوری «اطلاعات» را در مجموع جریانهای هنری یا معرفتی بسیار پیچیده‌ای که در دل یک جامعه جریان دارد جای نهم مشاهده خواهد شد که تهیه پیام‌های بخش شعبی یا به عبارت دیگر، ساختمان برنامه‌های رادیو تلویزیونی در دل محیطی فرهنگی انجام می‌شود که به طریق از خود جامعه ملو و اشباع شده است آن چنانکه رادیو-و تلویزیون به عنوان فرستنده، طرحی است از یک مدار. یک جریان که بخشی کم و بیش قابل توجه از استرئوتیپ‌هایی را که در خود داشته، پس از دستکاری و ارزش‌گذاری مجدد، به شکل پیام‌های تازه، برای توده می‌فرستد. البته منظور از این مدار، یک جریان بسته نیست. اینجا حتی اگر فرستنده تصویر خاص خود یا لایف مجموعه تصاویر و امیوات بخش شده خود را برای گیرنده نفرستد، می‌تواند شامل نوعی انعکاس جامعه مربوط به خود باشد. در همین جهت است که «پان پرتوکوب» عقیده دارد جامعه‌شناسی رادیو-و تلویزیون باید این واقعیت را به عنوان موسسه‌ای قائم به ذات مطالعه کند، موسسه‌ای که داده‌های فرهنگی و هنری جامعه را در کلیت‌نوعی برنامه بخش شده، مطابق قوانین خود، خلاصه می‌کند و در برمی‌گیرد. و این امر مکاشفاتی اساسی را در مورد جهت‌یابی فرهنگی تمدن کنونی رهنمون می‌گردد.

سلسله مقالاتی که تحت عنوان جامعه‌شناسی رادیو-و تلویزیون از این پس تا چندین شماره خواهد خواند، مبتنی بر اثری است به قلم ژان کازنوو Jean Cazeneuve استاد دانشگاه سوربن، معاون جامعه‌بین‌المللی جامعه‌شناسان زبان فرانسه و یکی از مبدیان سازمان رادیو تلویزیون فرانسه. این که می‌گویم مبتنی، و نه ترجمه، به خاطر آن است که هماهنگ با شیوه نگارش و فرانت مجله‌ای باشد چراکه متن اصلی، کتابی است در مایه‌های علمی، با نثری طیما سنگین و در خود خواص. بکارت و اهمیت موضوع، انگیزه برگرداندن آن را به فارسی، به وجود آورده و از سوی دیگر با توجه عینی، بیم آن می‌رود که مورد عنایت و دسترسی گروه بزرگی قرار نگیرد. این است که با دخل و تصرفاتی، البته نه در محتوا، بلکه در شیوه جمله بندی، اصطلاحات و نا محدودی حجم مطلب، به نظرتان می‌رسد.

جمشید ارجمند

در حقیقت جامعه‌شناسی باید نه این طور به مطالعه تأثیر جامعه کلی یا جامعه تهیه کنندگان، روی تهیه کردن و اجرای برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی بپردازد و نه به عکس، این‌ها را به عنوان داده‌هایی ساده تلقی کند و تأثیرشان را روی اجتماع، تجزیه و تحلیل نماید. حاصل آنکه، باید در عین حال هم پیچیدگی و تعدد موضوع، یعنی ساختمان پیام بخش شده را در نظر گرفت و هم اشاعه آن را در توده‌ای که گیرنده محسوب می‌شود. این، دو مختصاتی است که «لازارسکل» دقیقا برای برداشتن حدود و جایگزین کردن امکانات مطالعه جامعه‌شناسی در این زمینه به کار می‌برد. به عقیده او از این نقطه نظر، باید تمیزی اساسی بین دو روش و نظر کاملا مختلف قایل شد. نخستین روش که بخصوص مورد توجه امریکاییهاست و در یک «جامعه‌شناسی عمل» جایگزین می‌شود، مساله را در ساده‌ترین و دست یافتنی ترین شکلش مورد بررسی قرار می‌دهد. مسائلی مطرح می‌کند که پیچیدگی و تعدد موضوع را محدود می‌سازد، مسائلی که شعاع گوناگونی دارد. مثل: «اگر شهری به شیوه‌ای خنثی خوانده شود بیشتر مورد توجه شنونده قرار خواهد گرفت یا اگر با احساس فرانت گردد؟ این شکل مطرح کردن قضیه در مورد سوژه‌هایی معلوم و بسیار محسوس، طبعاً مورد حمایت و پسند بندهای صنعتی بزرگی است که برنامه‌های رادیو تلویزیونی را از نظر مالی تأمین می‌کنند و مایلند بازده تلاشهای تبلیغاتی خود را هرچه زودتر به دست آورند. روش دیگر توسط لازارسکل تعیین و تعریف شده و بیشتر در فرانسه شایع و معمول است. در این روش به عکس، توجه روی پدیده‌های پیچیده و بلند مدت است. فی‌العمل بررسی می‌کند که آیا تلویزیون تأثیرات مهمی روی ساعات فراغت کارگران فرانسوی دارد؟ یا چه تأثیری روی آینده رادیو می‌تواند داشته باشد. پس در این مورد، با یک جامعه‌شناسی تحول روبرو هستیم.

جامعه‌شناسی بلژیکی روزه کولوس طرح دیگری را غیر از این دو روش ترجیح می‌دهد. در این روش، شیوه‌های مختلف روبرو شدن با مسائل، متناسب با دو خصلت قرار می‌گیرند. نخستین خصلت، نقش و وظیفه اجتماعی موضوع و دیگری شعاع تأثیر متقارن در زمان و در مراحل واقعیت اجتماعی است.

اگر حالت فعلی بررسیهای دردست انجام را در نظر بگیریم، می‌توانیم آنها را بر حسب منشاء عمیقشان، به ملاحظات عملی تحولی و همچنین بر حسب نقش اجتماعی‌شان دسته بندی کنیم. همچنین در مجموع جامعه‌شناسی رادیو-و تلویزیون از یک سو، در تحقیق کلی عملی و تحول وسایل ارتباط جمعی جای گرفته و از سوی دیگر بر حسب نقشهای مورد بحث با جامعه‌شناسی تفریحات، جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی موسسات و بالاخره جامعه‌شناسی زندگی روزمره در هم شده است. باید پس از بررسی خصائص عمومی زمینه مورد کاوش، داده‌های موضوع و بعضی از نتایج بدست آمده جنبه‌های مختلف را برای تعیین کیفیت اجتماعی رادیو و تلویزیون جمع‌آوری کرد و سپس به بررسی مهمترین تأثیرات اجتماعی بین‌العمل‌ها (اعمال متقابل) در ارتباط با بعضی نقش‌های اساسی رادیو و تلویزیون پرداخت و این‌ها همه برای آنکه بتوان تعیین و تدقیق مطلوب از تحقیقات انجام شده به دست آورد.



## نمایشگاه نقاشی

از ۲۱ فروردین ماه نمایشگاهی از آثار نقاشی «قاسم حاجی زاده» در گالری قندریز افتتاح میگردد. در این نمایشگاه ۲۰ تابلو که در برگزیده تازه‌ترین آثار این نقاش خواهد گرفت یا اگر با احساس فرانت گردد؟ این شکل مطرح کردن قضیه در مورد سوژه‌هایی معلوم و بسیار محسوس، طبعاً مورد حمایت و پسند بندهای صنعتی بزرگی است که برنامه‌های رادیو تلویزیونی را از نظر مالی تأمین می‌کنند و مایلند بازده تلاشهای تبلیغاتی خود را هرچه زودتر به دست آورند. روش دیگر توسط لازارسکل تعیین و تعریف شده و بیشتر در فرانسه شایع و معمول است. در این روش به عکس، توجه روی پدیده‌های پیچیده و بلند مدت است. فی‌العمل بررسی می‌کند که آیا تلویزیون تأثیرات مهمی روی ساعات فراغت کارگران فرانسوی دارد؟ یا چه تأثیری روی آینده رادیو می‌تواند داشته باشد. پس در این مورد، با یک جامعه‌شناسی تحول روبرو هستیم.

جامعه‌شناس بلژیکی روزه کولوس طرح دیگری را غیر از این دو روش ترجیح می‌دهد. در این روش، شیوه‌های مختلف روبرو شدن با مسائل، متناسب با دو خصلت قرار می‌گیرند. نخستین خصلت، نقش و وظیفه اجتماعی موضوع و دیگری شعاع تأثیر متقارن در زمان و در مراحل واقعیت اجتماعی است.

## سندلی کنار پنجره...

«سندلی کنار پنجره بگذاریم و به شب تاریک، سرد، خاموش بیابان نگاه کنیم» نام نمایشنامه‌ای است از عباس نعلبندیان که به کارگردانی خود او در روزهای نوزدهم، بیستم و بیست و یکم و بیست و پنجم فروردین در محل کارگاه نمایش اجرا خواهد شد. این نمایش را شکوه نجم آبادی - بهرام وطن پرست - محمد یاقر غفاری - مهوش افشار پناه - هوشنگ توزیع - رضا رویگری - سهیل سوزنی - صدرالدین زاهد، فریر زمسندر و پرور شمس فضل‌اللهی بازی می‌کنند.



## «بی‌تا» مونتاز شد

در این هفته مونتاز تصاویر فیلم «بی‌تا» پایان رسید و نسخه کار برای انجام امور لایراتواری به لایراتوار فیلم تلویزیون ملی ایران تحویل شد. این فیلم، که بصورت محصول مشترک به سرماه تلویزیون ملی و شرکت سینمایی فانوس خیال تهیه میشود. اولین کار داستانی هزر داریوش برای سینمای تجارتنی است. نقش‌های اول فیلم را گوگوش، عزت‌الله انتظامی و مهری رحمانی بازی میکنند و گفته میشود که گوگوش با این فیلم برای اولین بار استعداد دراماتیک شایانی از خود بروز داده است.

بعد از انجام کارهای لایراتواری، «بی‌تا» وارد مرحله صدا پردازی خواهد شد. موسیقی این فیلم را لوریس چکنائوریان آهنگساز جوان ایرانی خواهد ساخت که اخیرا بعنوان رهبر میهمان، برنامه هائی با ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ضبط کرد.

## پرومته

شهر و خردمند و سهیل سوزنی نمایش «پرومته» را که بر اساس ترجمه عباس نعلبندیان از متن آشیل تهیه شده، در روزهای ۱۷ - ۲۶ - ۲۷ و ۳۱ فروردین در محل کارگاه نمایش اجرا می‌کنند. بازیگران این نمایشنامه هوشنگ توکلی - علی حلاج - محمدرضا خردمند - صدرالدین زاهد - محمود عزیزی و محمود نوازی هستند.



هشت سال قبل نیز که هزر داریوش اولین فیلم‌های کوتاه خود بنامهای «جلدیمار» و «گودمقدس» را ساخت کار موسیقی متن این فیلم‌ها را چکنائوریان سپرد. در کارهای بعدی داریوش موسیقی متن وجود نداشت.

زین دست با اعتقاد به اینکه فاتحین صحرا گشاینده راهی جدید در سینمای ایران خواهد شد، آنرا به زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی دوبله کرده است تا در کشور های آسیایی و اروپائی نمایش در آید.

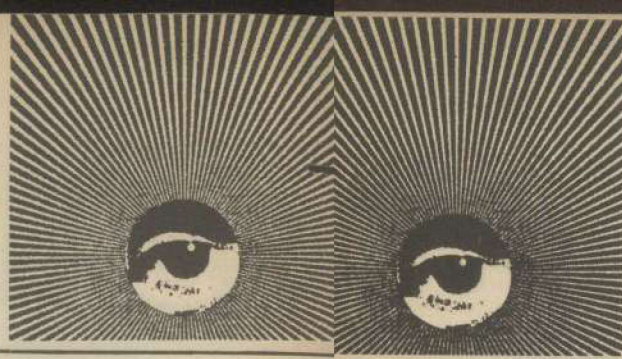
## فاتحین صحرا

«فاتحین صحرا» فیلم جدید «محمد زین دست» بروی ارکان آمد. زین دست که تحصیلات سینمایی خود را در امریکا پایان رسانده، با موفقیت فیلم «خانه‌ای پرروشن» بعنوان کارگردانی هوشیار و آگاه شناخته شد. او با فیلم «هاشم خان» فعالیت خود را در سینمای فارسی آغاز کرد.

## بکت، ۵

۵ نمایش کوتاه بنام‌های بازی بی‌حرف شماره ۱ - بازی بازی بی‌حرف شماره ۲ - رفت و آمد - نفس از «ساموئل بکت» را «آری آوانسیان» با ممد بازیگران کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران: اسماعیل خلیج، بهرام وطن پرست، شمس فضل‌اللهی - فرخنده باور - سهیل سوزنی - هوشنگ توکلی - محمد یاقر غفاری - آزاده خوزان و مهوش افشار پناه در تاریخ هجدهم و بیست و چهارم فروردین ماه در محل کارگاه نمایش بروی صحنه خواهد آورد.





زاله کرنی، سولیت ایرانی گروه باله قرن بیستم.

موریس بزار، در تالار رودکی

گروه باله « قرن بیستم » به سرپرستی « موریس بزار » هنرمند معروف به تهران آمد و از فرمایش برنامه هائی در تالار رودکی اجرا خواهد کرد .  
« بزار » از معروف ترین و درخشان ترین هنرمندان باله است . او از تمام وجودش و از تمام آگاهی ها و تجاربتش در راه هرچه بهتر و ساده تر نشان دادن هنرش بهره می جوید و به همین علت است که کارش هرگز به پیچیدگی رو نمی کند و هنر سهل و ممتنع او تمام تماشاگران را صرف نظر از وابستگی های ذهنی و عاطفی به تفکر و حیرت و سرانجام به دنیائی از شادی و تحرک می برد .  
خصوصیت دیگر موریس بزار در این است که او باله را نه فقط برای خویش و یا ذهن این و آن ، بلکه بیشتر برای مشاهده تماشاگرانی که صحنه او را احاطه می کنند ارائه می دهد .

صحنه ای از « پرنده آتشین » بزار



او با باله خود « در آن واحد یک هنر عمیقاً تاتری و جدی ، یک اثر زیبا و سحرانگیز و یک نمایش سرگرم کننده را به تماشا می گذارد » .  
باله « موریس بزار » متاثر از زندگی تماشاگران اوست و این است که تماشاچی با کار او الفتی دیرینه در خود احساس می کند .  
« بزار » در سال ۱۹۲۷ در بندر ماریس زاده می شود و تحصیلات خود را از سال ۱۹۴۵ در پاریس آغاز میکند و با کسانی چون « مادام روسان » ، « لئو استات » ، « مادام آگوروو » و پس از آن در لندن با « اورا و لگوا » کار می کند .  
کارنامه هنری او شاید یکی از درخشان ترین کارنامه های قرن باشد تا جائیکه یکی از محققین هنری او را مانند « والتر » در ایامی قرن نوزدهم می شناسد . آئی از تحرک و خلاقیت باز نمی آید و با تلاش به حدی می رسد که از سال ۱۹۶۰ با تاسیس گروه « باله قرن بیستم » خود را به عنوان بزرگترین عامل تحول و دگرگونی در هنر باله به جهاتین می شناساند .

برای چه زشت هستیم !!

اعترافات باربرا

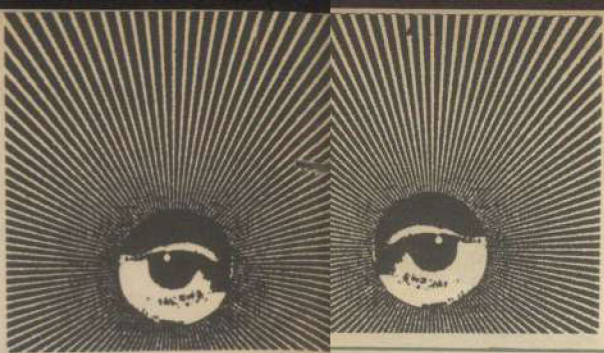
● چگونه امکان دارد زشت روی مانند من برای نخستین بار در فیلمی شرکت کند و موفق به دریافت اسکار شود ؟ بعد از موفقیت فیلم اولم ، در فیلم دیگری شرکت کردم که شهرتی بی سابقه برایم به ارمغان آورد سپس آهنگی با صدای من ضبط شد و در ردیف پرفروش ترین صفحات روز درآمد . تاکنون هیچکس حتی روزنامه نگاران از من سؤال نکرده اند که زندگی هنری من چگونه است ، حتی به خودشان اجازه نداده اند لحظه ای وقتشان را تلف کنند و حرفهای مسرا بشنوند بلکه همیشه خواسته اند از زندگی و احساسات رفیق خودم برایشان صحبت کنم .  
اکنون مشغول بازی در فیلم دیگری هستم که برای تمام فیلمهاست ، جدی و عمیق و در نوع خود موفق . من آواز نمیخوانم برای آنکه آهنگی را خوانده باشم . نقشی را ایفا نمیکنم برای آنکه فقط بازی کرده باشم بلکه احساس میکنم از کارم لذت میبرم .  
□ خوب ، باربرا کمی از فیلمهایتان صحبت کنیم .  
● خوشبختانه فیلمبرداری آخرین فیلم بخوبی انجام شده است . « شونه بسر و بچه گریه » از کارهایی است که بدون شک با موفقیت بسیار روبرو خواهند شد . این فیلم داستانی بسیار گیرا دارد . یک کمدی - درام جالب است . همبازی من در این فیلم جورج سگال است ، هنرپیشه ای که به راستی به کلمه از دهان من خارج شد روزنامه نگاران شروع بساختن شایعات میکنند که بین من و جورج رابطه عاشقانه وجود دارد . معمولاً هر بار که فیلمی مورد توجه قرار میگیرد جنجالهای کاذبی نیز دوروبر هنریشگانش سرمی گیرد .  
□ نظر میرسد واقعا از این موضوع میترسید .  
بیشتر از آنچه که بتوان تصورش را کرد ، نه ؟  
● من ... و ترس ؟ پس شما باربرا استرالیسند را نمی شناسید !  
□ بهر حال این شایعات نمیتواند صورت خوبی برای طرفدارانتان داشته باشد .



یک مصاحبه جالب با باربرا استرالیسند

● کاملاً صحیح است ، حقیقتی است که باید قبول کرد . به هر حال روزی نیست که در مطبوعات خبر جنجال تازه ای را نخوانیم . من دشمن زیاد دارم .  
برای کسانی که در سینما بعنوان سبیل زیبایی شناخته شده اند تران خواهد بود که مردم برای فیلمهای دخترت زشت روی مثل من اینطور سرودست بشکنند . گاهی احساس میکنم که مردم قبول ندارند که من زشت هستم بغت و سرنوشت زشت و زیبا نمی شناسد .  
□ چطور ، باربرا ؟  
● این حقیقتی است که می تواند برای هرکس اتفاق بیفتد . برای من ، شما و شخص دیگری که در خیابان قدم میزند . زیبا یا زشت تفاوتی نمیکنند یک موضوع را فراموش نباید کرد ، یک هنرمند همیشه هنرمند است میخواهد زشت باشد و یا زیبا و این تشخیص مردم است .  
□ داستان زشتی شما برای شمانیز سوژه ای شده است ، در همه مصاحبههایی که با شما کرده اند روی این مساله تکیه کرده اند و گفته اند ، زشتی ولی موفق هستیم . آیا مبالغه نمی کنید ؟  
● شما واقعا فکر میکنید که مردم به زشتی من ترحم میکنند و بدین فیلمهای من میروند ؟ شما فکر میکنید این چهره ناموزون و این بینی کج و موج برای من یک عقده روانی درست کرده است ؟  
□ بعضیها میگویند یک عقده بهتر از عقدههای دیگر در وجود شما هست .  
● بذارید هرچه میخواهند بگویند که من به صراحت میگویم که زیبا هستم . این سایرین هستند که بمن تلقین میکنند که زیبا نیستم ، اگر واقعا مردم دوست دارند این حرفها را بزنند برای من مهم نیست من میپذیرم شاید بدانید که مرا جزو خوش اندام ترین چهره های سینمایی شناخته اند و گفته اند که اندام و چهره من کاملاً با یکدیگر هم آهنگی دارند . بهر حال برای من وجود مطرح است و وجود « باربرا استرالیسند » و آنچه در قلب و روح این زن وجود دارد .





از: هزیر داریوش

دید در نمای درشت

برای آغاز، بعد از خوشامرغه این نشریه، بجای مقدمه، توضیح، تفسیر یا سیاست، با تشریح یک جوی، برای نظریه، نگرانی، و قبل از باز کردن باب بررسی فیلمهای روز، این ترجمه یک مطلب از «سرگئی مینی نیلیویچ ایزنشتین»، این بزرگ، کلمه به کلمه...

او همراه با دخترک داستان گریه میکند، و نه همراه با هنریشمی که دارد نقشش را خوب یا بد بازی میکند. او در عواطفی که موسیقی بر می‌انگیزد غوطه میخورد، و غالباً آواز نیست که دارد به نغمه‌های گوش میدهد که فقط متن صوتی گفتگویی است که مجلوبش کرده است.

این، در حدیترین حدش، فقط با فیلمهای بدست میاید که واجد حقیقت کامل و قدرت بزرگ افق هنری باشند. در مطبوعات، معادل دقیق این نقطه نظر مقاله متقدم است، «مقاله خلاصه داستان» عالی که در آن‌ها آمدهای داستان نه در قالب تصاویر سینمایی مشخص، بلکه در حد رفتارها و سرنوشت‌های ارزایی می‌شوند که انکار از آن موجوداتی زنده هستند و دارند زندگی واقعی خوششان را میکنند، و باز انکار که بر حسب تصادف مطلق بر روی پرده سینما آورخته شده‌اند، همچنانکه لایه هرچیز دیگری هم که از کنار یک سالن سینما میگذشتند میتوانستند تصادفاً بر پرده‌اش ظاهر شود.

در این نوع «مقاله» خلاصه داستان «رفتار درست یا غلط آدمها بر ما تأثیر میگذارد - جانب یک آدم بازی را علیه دیگری میگیریم، بدنیاال گشای انگیزه‌های درونشان میرویم، و واقعا آرزو می‌کنیم که چیزی از این آدمهای پرده (که بنظرمان مردم هستند که در بنظر حقیقت واقعی رشمیکنند) بخوابیم. اگر چنین فاصله‌ای تا حد یک خلاصه داستان ساده سقوط نکند، میتواند افکار یک تماشاگر را که از تأثیر فوری اثر ناشی شده متکسر سازد.

و بالاخره، شیوه سومی هم برای ارزایی یک فیلم تنها میتواند شیوه سومی وجود داشته باشد، بلکه باید این شیوه سوم وجود داشته باشد. این بررسی دقیق خود فیلم است «در نمای درشت»: با دستور تحلیل دقیق «مقاله فیلم را به قسمتهای مختلف» (تجزیه) میکند، عناصرش را در یکدیگر مینماید تا نمایشش را درازد. درست به همین شیوه است که یونیسوز و متخصیصین یک مدل ساختمانی جدید را در زمینه فنی خاص خوششان بررسی میکنند.

باید بررسی یک فیلم از نقطه نظر یک نشریه حرفه‌ای وجود داشته باشد. ارزایی فیلمها از دید «نمای عمومی» و «نمای متوسط» همچنان ادامه می‌یابد. اما قبل از هرچیز باید بررسی در نمای درشت مورد توجه قرار گیرد، دیدی در نمای درشت از همه حلقه زنجیرهای کوچکی که یک فیلم را ترکیب میکند.

بالاخره در دید نمای عمومی، ما میتوانیم فضاوتی کاملاً صحیح، و حتی به شکل بیرحمانه‌ای «اجتماعی» از یک فیلم داشته باشیم، و با آنکه میتوانیم گاهی از «مقاله - خلاصه داستان» ساده و اجمالی، از طریق انتخاب دقیق و آگاه و فکر شده رویدادها و تصاویر فیلم، فزاینده و معجزه همچنین موفقیتم که به کار سینما یا چیزی حرفه‌ای و انتقادی نگاه کنیم - ما باید بالاترین توقع‌ها را از تولیدی که بها مربوط است داشته باشیم، و در اینجاست که ما از تکامل بپذیریم. بدون این «نقد سوم» که نه رشدی حاصل میشود، نه پیشرفتی، و نه علو دائمی سطح کارمان.

ارزایی سراسر اجتماعی نباید به مثابه سبزی باشد که در پشت آن یک نگارش بد (که در آخرین تحلیل، ارزش واقعی فیلم را معین میکند) بتواند بی نتیجه پنهان شود. علاقه تماشاگر به فهمه نباید باعث ایجاد روحیه اغماض نسبت به یک فیلمبردار بد شود، و بهین ترتیب، توفیق تجاری یک فیلم نباید بار مسئولیت یک متن موسیقی بی‌ارزش، یا صدا برداری ناقص، و یا (غالباً) خرابکارهای لابراتوار را از شانه ما بردارد.

آن روزهای قدیمی، و گذشته، را در نخستین سالهای «اکبر» (۱) بخاطر می‌آورم. آن روزها کارگردان سرزنان و نرسان کارش را در برابر اجتماعی از حرفه‌ای‌ها عرضه میکرد. این نرس و لرز نه به این خاطر بود که بعد از پایان

نمایش، فلان همکار به او چنین یا چنان بگوید. این همان حالتی است که یک خواننده در برابر اجتماعتی از خوانندگان، یک مشت زن در برابر تماشاگران مشت زن، و یک گاو باز در برابر گروه علاقمندان به این فن دارد. در آن روزها، در این حالت، هیچ نت لفظ، هیچ انحراف، هیچ زمان سنجی بد، از دید هیچکس مخفی نمی‌ماند. کوچکترین لطمه به حقیقت درونی کار، کمترین بیدقتی در تدوین، بی اهمیت ترین اشتباه در نورپردازی، کمترین سستی حرفه‌ای یا واکنش شدید ملامت و تهنیتج دوبرو میشد. و این از آنجاست که تماشاگر حرفه‌ای، بخاطر ارج نهادن به تعامیت فیلم، بخاطر شرکت فکری و حسی در رویدادها، ناچار نبود از این نکته که فقط یک تماشاگر ساده نیست غافل بماند - او میدانست که یک حرفه‌ای است. میدانست که توفیق کلی یک فیلم الزاماً و بطور غیر قابل تغییر بمفهوم تکامل همه بندها و مفصل‌هایش نیست. گریم که موضوع گریه را و بازیها رضایت بخش بود، که البته عیوب نقشی کار را تا حدی می‌پوشاند. حرفه‌ای، هرچقدر هم تحت تاثیر حقیقت اثر قرار میگرفت، باز نسبت به عناصری که فاقد تکامل بودند سخت و بیرحم بود.

بعد دوره مضحکی شروع شد. پذیرش فیلم بعنوان یک «کل» محلی برای چشم پوشی از همه نواقص و خطاهایش شد. دوره دیگری را بخاطر می‌آورم، دوره انحطاط «اکبر» - در این زمان، اگر فیلمی با توفیق دوربرو میشد، دیگر قدرش بود که کسی مثلاً بگوید که فیلمبرداریش سست است و با از نظر نقشی ابتکاری نیست. اگر جرات میکردی که نا اینه‌د فراربری، سرزنش همه اشتباهات سینمای شوروی را به سر تو میریختند، و مترسکهای ترسناکی در مقابلت کتان میدادند، و منجمله این اتهام که «وحدت شکل و محتوی» را منکر شده‌ای!

امروزه، این میتواند فقط یک داستان بنظر بیاید، اما داستان کثیفی است. این دوران، نوفعات مربوط به کیفیت کار سینمایی را کاهش داد، آتش میبار های سخت تری را خاکستر کرد، و حتی حس مسئولیت را در وجود خود سینماگران کشت - این به شکل های گوناگونی نسبت به ترکیبات یک فیلم، تولیدی بی تفاوتی کرد. وضوح و آرمان های پرافتخار سبک سینمایی به ابهام گرآیند و رنگ باختند.

اما حالا ما باز صلح داریم. تکامل کیفیت حرفه‌ای کاری که باید عرضه کنیم، بدون توجه به زمان، مکان، و شرایط، این وظیفه مقدس ماست. و مبارزه بخاطر ایجاد شرایطی که در آن‌ها بتوان به کیفیت مطلوب دست یافت، و اینهم وظیفه ماست. ایجاد تسهیلات برای تکمیل شرایط تولیدی کارمان، ایجاد امکانات نامیرنوشتمین این کیفیت لازم برای محصولاتمان. همچنانکه دلبستگی برحد و مرز به آرمان‌ها، مبارزه برای شکل و ماهیت هنری آثارمان، اینها باید هدف های روزنده ما باشند. در آستانه صلح جدیدمان: ما شما را به این هدف‌ها فرا میخوانیم.

نمودی در «نمای درشت» از آنچه ما باید انجام دهیم: دراییم، در بونه نقد بگذاریم و بوجود آوریم: چنین باید باشد خط مشی مبارزه نشریه‌ای که دوباره متولد میشود: اسکوتوگینو!

اگر لازم باشد در برابر برخی از فیلمها «در نمای عمومی» تمکین خواهیم کرد. اگر ممکن باشد مثل یک تماشاگر «در نمای متوسط» تحت تأثیر قرار خواهیم گرفت. اما «در نمای درشت» از نظر حرفه‌ای نوفعات سخت و تسکین ناپذیری از همه عوامل سازنده یک فیلم خواهیم داشت. در چنین طرز عملی، از بدوازه‌های دنیای غیر انتقادی و دنیای تنگ نظر، که میخواهد با عضویت «وحدت تجزیه شده شکل و محتوی» ما را بتزسانده و همی بدل راه نظوایم داد، و به تأکید بر بنیادهای و اختلاف های کیفی بین یک مضمون و شکل های بعضی‌اش ادامه خواهیم داد.

م - م - ایزنشتین



رئیس «المانها» کی وودل



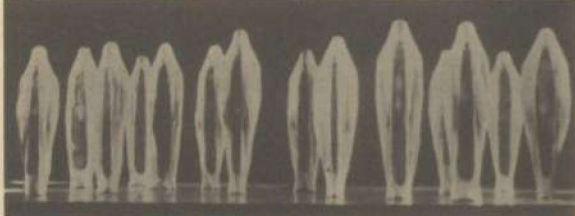
نیگولایز هنگام رهبری عده‌ای از بالرین‌ها

فریادها و سروصداهائی از موزیک الکترونیکی پدید می‌آید، و واکنشهایی که در انسان ایجاد میکند با کمک نوره‌های خیره کننده بر روی بدن‌ها حالتی خاص بر صحنه میدهد، که جمعا تشکیل یک باله جدید و معدن را میدهد. اینها تصاویری هستند از باله های جدید که از کشور امریکا برخاسته است و اکنون به مرحله‌ای رسیده است که مردم بخاطر دیدنش سرو دست می‌کشند. در میان این استادان اعجاب انگیز بیش از هرکس نام «مارتا گراهام» و «جورج بالانک» به چشم میخورد که در سال ۱۹۲۳ این‌باله‌جدید را در «مدرسه باله امریکائی» بروی صحنه آوردند و بمرغی فضیلت گذاشت و سپس «اولوین نیگولایز» رئیس هنرستان رهس خیابان هاتری نیویورک است که اخیراً باله جدید «گلگسی» را ابداع کرده و آترو شیفتگان باله های تیبیک امریکائی تقدیم داشته است.

منتقدین درباره این باله نوظهور و زیبا بحث و گفتگوی بسیار کرده و آترو فرم جدیدی در قالب نثر دانسته ونوشته‌اند: «این رهس جدید نمونه ایست از اتحاد و همبستگی هنر ها... حتی مجسمه‌سازی نقشی اساسی در این هنر جدید دارد زیرا در روی صحنه تمام هنرها به‌انفاق نور و موزیک الکترونیک برای تماشاگر این تردید را ایجاد میکند که آیا واقعا اینها انسانند یا مجسمه‌های متحرکی هستند که با یک ریتم زیبا و شکیل بحرکت در می‌آیند؟ عده‌ای دیگر معتقدند که رهس‌های جدید و معدنی که طی سالهای اخیر قلبها را تسخیر کرده، از روی باله‌های جدید اقتباس شده است.



تشیع ستارگان



رئیس کلن پوستان



رئیس شهر کنجکوان

باله جدید در امریکا

# دیداری با ژازه طباطبائی در پاریس به اقتضای زنده بودن باید وسیله‌ای برای بیان زندگی داشت

وجود می‌آورد

من در زمینه‌های مختلف هنری از نقاشی گرفته تا داستان‌نویسی کار می‌کنم. اصولاً برای من هنرمند مهم است و یا نقاش و یا مجسمه ساز. چراکه وقتی حرفی برای زدن بود دیگر قالب آن انتخاب کردنی است و این انتخاب مشکلی هم نخواهد بود. مهم داشتن موضوعی برای بیان است، بعد این بیان ممکن است در قالب نقاشی و رنگ و فرم و یا به وسیله کلمات و یا به وسیله اصوات باشد. هنرمند به آسانی می‌تواند این قالبهای متعدد و مختلف را برای بیان موضوع و مطلب خود انتخاب کند.



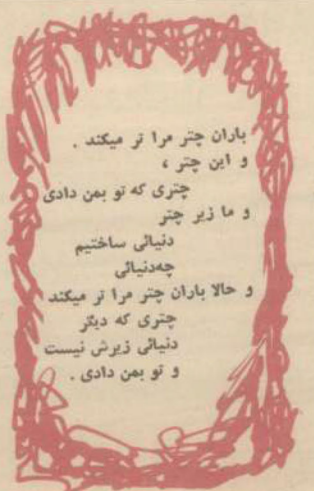
چطور می‌فهمی که فکرت مال کدام قالب است

ببین خود آن فکر، راهش را به دست می‌دهد. ماده اصلی فکر نزد توست و این اصل و ماده راه بروز خود را با خود به وجود می‌آورد. همه این قالب‌ها بستگی به آن موضوع و بهانه اولیه دارند و این «بهانه» برای بیان است که شخصیت هنر را فراهم می‌کند. وقتی این بهانه وجود داشت، شما به خودی خود و به‌حرف و جوه آن بهانه،



برای من مساله اصلا به شکل دیگری مطرح است. برای من این يك حالت ناملاطبیعی است. هرگز هم فکر نکرده‌ام چه می‌توانم باشم و چه هستم. هرگز فکر نکرده‌ام نقاشی باشم و یا نقاش نباشم. و اصولاً نمی‌دانم نقاشی چگونه مساله‌ی من باید باشد و چه حکمی باید داشته باشد. خوب به اقتضای زنده بودن باید وسیله‌ی برای بیان زندگی داشته باشد این وسیله برای من نقاشی باشد.

برای من «هنر» به صورت عام آن، معنایی جز آن که در نزد روزنامه‌نویس‌ها و یا در کتابها پیدا کرده است، دارد. هنر يك وسیله برای آزادی تصور است. و این آزادی تصور گاهی حالت فریب دارد. درست مانند آن پستانکی که در دهان بچه می‌گذارند، تا در تصور پستان مادر و شیر، آرام بگیرد. هنرمند از طریق این وسیله بیانی، حضور در دنیا‌های تصویری را آسان می‌کند و آبراه وجود می‌آورد. به عقیده من در میان هنر هاه نقاش موفق‌ترین آنهاست چرا که وسیله و ابزار زیاد و متعدد و گوناگون برای ظهور داشته و ظهور نقاش هم يك حالت عام تر و جهانی تری از مثلا شعر و یا نثر دارا خواهد بود.

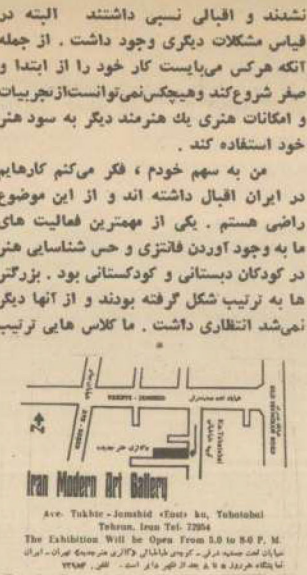


اما برای من وجود این دنیا‌های تصویری، يك واقعیت است. آنها صانه دریاور این تصور و ظهور آن است. اگر بررسی دقیقی از کنش و رفتار انسانها داشته باشید، به آسانی متوجه خواهید شد که این عادات و حرکات خیلی هم جدی و منظم و خشک نیستند و فقط آن سطح ظاهری جدی بودن است که گاه تصور های درونی و زنده آنها را در معرض دید قرار نمی‌دهد. بعضی‌ها هم آن حالت تصویری «مک‌زدن» را از یاد می‌برند و فکر می‌کنند که واقعا دارند چیزی می‌نوشند! در حالیکه در این عمل تصویری، واقعیت، فانتزی مک‌زدن است و نه تظاهر به نوشیدن. نمی‌دانم منظورم را می‌رسانم یا نه... مساله اگر آن راضی شدن و افتنا باشد، دره‌سما تصور خلاصه می‌شود هنرمند کسی است که می‌خواهد این رضایت‌یادری که او را می‌سوزاند و باید دیگران را هم بسوزاند تعریف کند و بگوید:

هر آدمی فکر می‌کند دنیای خودش خیلی بزرگ است و باید دیگران از آن اطلاع داشته باشند. در هنرمند هم منظور است. بروز هنری، اطلاع دادن از يك دنیای خاصی است. و عادی هم هست. فرق يك هنرمند با يك آدم معمولی توانایی و قدرت انعکاس دنیا‌های ذهنی است. ممکن است يك آدم معمولی از وقتی به رختخواب می‌رود تا صبح يك داستان کامل در ذهن خود مجسم کند و یا خواب ببیند، اما تفاوت او با هنرمند که این داستان را می‌نویسد و یا يك نقاش که دنیایی را بر پرده می‌آورد قدرت انعکاس تصورات و دنیا‌های خصوصی است. هیچکس در این دنیا وجود ندارد که فکر نکند و تصوراتی نداشته باشد. اما قدرت و شهادت ابراز و خلق مجدد آن است که هنر را به

خواهید فهمید که مثلا انرژی کلمه می‌تواند ظرفیت آن بهانه را داشته باشد و یا کاشی می‌فهمید که چند حرکت فرم در فضا می‌تواند بیان‌کننده مطلب شما باشد، در این جامجمه قالب بهانه شما می‌شود و یا موسیقی . . .

تعریف ساختن برای هنر در گذشته بسیار بوده و در آینده هم بسیار خواهد شد. اما اگر بخواهیم واقعا در این مورد تعمق و بررسی کنیم می‌فهمیم که بیان هنری در چهار قالب کلی انجام می‌گیرد: قالب کلام، که از آن شعر منتج می‌شود، قالب صدا و آوا، که از آن موسیقی منتج می‌گردد، قالب رنگ و فرم، که از آن نقاشی و مجسمه سازی حاصل می‌آید، مرحله دیگر فرم که در فضا ایجاد می‌شود، و قالب معماری است که من جنبه هنری آن را در مرحله اول و آنچه‌ان فنونی مثل سایر هنر ها نمی‌دانم چرا که معماری در خدمت یک هدف قرار دارد که جنبه هنری و سازندگی آنرا تقریباً از بین می‌برد. و در این میان با پیشرفت تکنیک و مواد بسیاری که در هنر نقاشی ایجاد شده و حالا دیگر هر ماده‌ای در نقاشی برای بیان حالت و انصراف می‌توان استفاده کرد، من فکر می‌کنم که حالت‌سازنده و جهانی هنر واقعا بسیار قوی‌تر از سایر قالب‌های هنری شده است. از طرف دیگر اگر مثلا فکر کنید که بهترین شعر یک شعر فقط برای یک ملت می‌تواند معنا داشته باشد و در ترجمه، دیگر آن حالت طبیعی و اصالت خود را از دست می‌دهد، در حالیکه نابولی هر نقاشی را می‌تواند در هر نقطه جهان به نمایش گذارد و تمام ملتها می‌توانند آن را نگاه کنند و تحت تاثیر قرار گیرند. بنابراین جنبه جهانی یک شعر از جنبه جهانی یک اثر نقاشی کمتر است.



دادیم، در گالری هنر جدید که در خانه خود تشکیل داده بودم، و در آن از بچه هاخواستیم که به هر ترتیب که دلشان می‌خواهد دنیایشان را نقاشی کنند. الا آن چهارده سال است که با بچه ها کار می‌کنم و در این مدت درسیاری از بی‌نالی‌های نقاشی کودکان نقاشی‌های بچه‌هایی که با من کار می‌کردند برنده شد و تعداد بسیاری مدال برای نقاشی این بچه‌ها به مناسبت نمایش گذارد و تمام ملتها می‌توانند آن را نگاه کنند و تحت تاثیر قرار گیرند. بنابراین جنبه جهانی یک شعر از جنبه جهانی یک اثر نقاشی کمتر است.

می‌دانید مساله درک و حس من از زندگی مطرح است من از کودکی با زندگی به صورت متفاوت و جداگانه‌ای از دوستان و همسن‌های خود، آشنا شدم و مسایل زندگی همواره برایم به صورت علاقه‌های سوالی بود که من همیشه با آنها در تصادم و مقابله بودم. من می‌دانم که هرکس در زندگی خود با این مسائل مواجه خواهد شد و اصولا در زندگی هرکس مسایلی وجود دارد که باید به آنها جواب گوید، اما برای من مساله‌های دیگری، هم وجود دارد که به عنوان کامل‌کننده همه مسائل دیگر عادی و موجود در زندگی همه مردم کوچک و بزرگ مطرح می‌شود و آن مساله، آماده کردن جامعه از نتیجه برخورد من با مسائل جامعه است.

پس باید یک خود سنجی همیشگی داشته باشی

به عقیده من این خود سنجی وظیفه هر موجود زنده‌ای است. اگر این سنجش وجود نداشته باشد تنها دلیل آن، عدم تحرک و نابودی است. وظیفه یک هنرمند به عقیده من اصلا آوردن پیام و یک خط منحنی آنکه آنها زنده‌اند و می‌توانند حرکت کنند. این بسیار مهم است. و بدون شک در انعکاس زندگی و زیبایی‌های آن به مردم، خود هنرمند باید در حوزه زندگی قرار داشته باشد. و درحوزه قرار داشتن یعنی هر روز، حرکت داشتن و هرروز، با خود فاصله گرفتن. هنر یکی از وسایل است که در زندگی حرکت ایجاد می‌کند. اصولا هنر مدرن در ایران یکباره به وجود آمد و این به وجود آمدن هم کاملا غیر مترقبه بود. من به همین دلیل شاید هرگز هنر مدرن در ایران با شکستهای روحی که در عرصه هنر ما در غرب وجود دارد روبه‌رو

نشندند و اقبالی نسبی داشتند البته در قیاس مشکلات دیگری وجود داشت. از جمله آنکه هرکس می‌بایست کار خود را از ابتدا و صفر شروع کند و هیچکس نمی‌توانست از تجربیات و امکانات هنری یک هنرمند دیگر به سود هنر خود استفاده کند.

من به سهم خود، فکر می‌کنم کارهایی که در ایران اقبال داشته‌اند و از این موضوع راضی هستم. یکی از مهمترین فعالیت‌های ما به وجود آوردن فلانتری و حس شناسایی هنر در کودکان دبستانی و کودکانی بود. بزرگترها به ترتیب شکل گرفته بودند و از آنها دیگر نمی‌شد انتظاری داشت. ما کلاس‌هایی ترتیب

دادیم، در گالری هنر جدید که در خانه خود تشکیل داده بودم، و در آن از بچه هاخواستیم که به هر ترتیب که دلشان می‌خواهد دنیایشان را نقاشی کنند. الا آن چهارده سال است که با بچه ها کار می‌کنم و در این مدت درسیاری از بی‌نالی‌های نقاشی کودکان نقاشی‌های بچه‌هایی که با من کار می‌کردند برنده شد و تعداد بسیاری مدال برای نقاشی این بچه‌ها به مناسبت نمایش گذارد و تمام ملتها می‌توانند آن را نگاه کنند و تحت تاثیر قرار گیرند. بنابراین جنبه جهانی یک شعر از جنبه جهانی یک اثر نقاشی کمتر است.

می‌دانید مساله درک و حس من از زندگی مطرح است من از کودکی با زندگی به صورت متفاوت و جداگانه‌ای از دوستان و همسن‌های خود، آشنا شدم و مسایل زندگی همواره برایم به صورت علاقه‌های سوالی بود که من همیشه با آنها در تصادم و مقابله بودم. من می‌دانم که هرکس در زندگی خود با این مسائل مواجه خواهد شد و اصولا در زندگی هرکس مسایلی وجود دارد که باید به آنها جواب گوید، اما برای من مساله‌های دیگری، هم وجود دارد که به عنوان کامل‌کننده همه مسائل دیگر عادی و موجود در زندگی همه مردم کوچک و بزرگ مطرح می‌شود و آن مساله، آماده کردن جامعه از نتیجه برخورد من با مسائل جامعه است.

پس باید یک خود سنجی همیشگی داشته باشی

به عقیده من این خود سنجی وظیفه هر موجود زنده‌ای است. اگر این سنجش وجود نداشته باشد تنها دلیل آن، عدم تحرک و نابودی است. وظیفه یک هنرمند به عقیده من اصلا آوردن پیام و یک خط منحنی آنکه آنها زنده‌اند و می‌توانند حرکت کنند. این بسیار مهم است. و بدون شک در انعکاس زندگی و زیبایی‌های آن به مردم، خود هنرمند باید در حوزه زندگی قرار داشته باشد. و درحوزه قرار داشتن یعنی هر روز، حرکت داشتن و هرروز، با خود فاصله گرفتن. هنر یکی از وسایل است که در زندگی حرکت ایجاد می‌کند. اصولا هنر مدرن در ایران یکباره به وجود آمد و این به وجود آمدن هم کاملا غیر مترقبه بود. من به همین دلیل شاید هرگز هنر مدرن در ایران با شکستهای روحی که در عرصه هنر ما در غرب وجود دارد روبه‌رو



# شوخی

داستان از: میلان کوندرا (Milan Kundera) ترجمه: منوچهر محجوبی

## آنچه گذشت

در شماره پیش، نخستین بخش داستان را به روایت لودویک خواندیم. لودویک که ظاهراً بازنی فرار ملاقات دارد یک روز پیش از ملاقات به یکی از شهرهای جنوبی چکسلواکی می‌آید. هتلی که در آن اطاق گرفته است برای این ملاقات مناسب نیست. به سراغ دوست قدیمی اش کوستکا می‌رود و آپارتمان او را برای ملاقات فردا وام می‌گیرد سپس به اتفاق کوستکا به آرایشگاه می‌رود. زن آرایشگر به نظرش آشنایی می‌آید و پس از آنکه از آرایشگاه خارج می‌شود تلفنی با کوستکا تماس می‌گیرد و متوجه می‌شود که آرایشگر، زنی است بنام لوسی که سالها پیش معشوق او بوده است. در این شماره لودویک را در انتظار ملاقاتش می‌گذاریم و دنباله داستان را به روایت هلفانی خوانیم. . .

## قسمت دوم - هلنا (Helena)

اتاق من دیگر پنجره ندارد، نور گرم و موج خورشید، و در کفم دستهای شمشیر و تاریکی لیخن میزند، و کوه یخ هر لحظه بزرگتر و وحشت و دیوار و تیکه عصر، صدای کلاغ‌ها می‌آید من دیگر نمی‌توانم آنها را روی شاخه‌های درختان: قان و سپیدار‌ها به بینم.

آخر: اتاق من پنجره ندارد. در مورد برنده شدن نمایشنامه ام هم خودم هنوز اطلاع زیادی ندارم چون در شهر خودم هنوز اطلاع زیادی ندارم چون در سفر بودم و الان هم که باهم دیدار می‌کنیم.

از روشی که پیش گرفته‌ام خجل نیستم. نمی‌توانم با آنچه بوده‌ام و آنچه هستم متفاوت باشم. تا هیچ‌نده سالگی چون زنان راهبه محدود بوده‌ام، دو سال در آسایشگاه و دو سال دیگر جبران سالهایی که به تحصیل نرسیده بودم. حتی به رقص نرفتم، آنچه می‌دانستم آپارتمان تمیز یک خانواده خوب پیلزنی (۲) بود و راه مکرر مدرسه. زندگی می‌گذشت. سپس در سال ۱۹۴۹ به پراگ رفتم، ماجرا برایم معجزه بود، بسیار خوشحال بودم. هرگز فراموش نمی‌کنم و به همین جهت است که نمی‌توانم نام پاول را از قلم بزدایم، با اینکه دوست نمی‌دارد، با اینکه آزارم می‌دهد باز هم نمی‌توانم. پاول جوانی من است، پراگ است، دانشگاه است، و تمام ترانه‌های فوجیک است و موزیک است. زمانی که دیدیم با حرکت دستهایش ما را با اطمینان، هرچند فاصله دور بود و امکان دیدن وجود نداشت، اشک را در چشمانش می‌دیدم.

در میان این هیجان و تحرک، نمی‌دانم چه شد که ناگهان دست پاول را گرفتم، و پاول با فشردن دست من به هیجان پاسخ داد. و هنگامی که میدان

۱ - Julius Fucik نویسنده جنگ،  
۲ - اهل پیلزن (Pilsen) که شهر کوچکیست در ایالت بوهم چکسلواکی.  
۳ - Togliatti رهبر سابق حزب کمونیست ایتالیا

دوباره ساکت شد و دیگری به سخرانی پرداخت، می‌ترسیم مبدا از دستم فرار کند، اما چنین نشد. تا پایان تظاهرات، دست در دست یکدیگر ماندیم و حتی یک قدم جابه‌جا نشدیم. جمعیت از هم پاشید و ما ساعت‌ها در پراگ که انباشته از گل‌شده بود با یکدیگر به قدم زدن پرداختیم.

هفت سال بعد، هنگامی که زدنیکا پنج‌ساله شده بود، هرگز فراموش نمی‌کنم که به من گفت: « ما به خاطر عشق ازدواج نکردیم، به خاطر دیسپلین حزبی ازدواج کردیم. » می‌دانم که این جمله در کرما کرم یک متاجر گفته شد، می‌دانم که دروغ بود، می‌دانم که پاول به خاطر عشق با من ازدواج کرد و بعد از ازدواج بود که تغییر پیدا کرد. اما با وجود این، گفتن چنین حرفی ناگوار بود، زیرا او بود که همیشه در بحث‌هایش می‌گفت عشق زمان ما چیز است که با آنچه باید باشد تفاوت بسیار دارد، عشق زمان ما گریز از مردم نیست، بلکه ورود در یک جنگ است، و واقعا عشق ما چنین چیزی بود. ظهر که می‌شد حتی وقت غذا خوردن نداشتیم، دو ساندویچ در دبیرخانه اتحادیه جوانان می‌خوردیم، و دوباره تا پایان روز از یکدیگر جدا بودیم. باید تا نصف شب منتظر پاول می‌ماندم که از جلسات شش تا هشت ساعتش به خانه می‌گردد. در اوقات فراغت من گزاش‌های او را برای خواندن در انواع کتربانها و کلاسهای تعلیماتی ماشین می‌کردم. اهمیتی برای محتوای این سخرانها قائل نبود، اما من می‌دانستم که سخرانهای سیاسی او چه اهمیتی در موافقتش دارد. صدها بار در این سخرانها تکرار کرد که انسان امروز از جهت برانداختن رجحان زندگی خصوصی بر زندگی اجتماعی‌اش با انسان گذشته متفاوت است. و حالا، بعد از سالها، ناگهان توضیح میدهم که رفته در آن روزها زندگی خصوصی‌شان را رها نمی‌کردند. دو سالی با یکدیگر بودیم و کم‌کم شکبائی من تمام شد. این ناشکبائی غیرعادی نبود، هیچ زنی نمی‌تواند تنها با یک دوستی دانشجویی قانع بماند. اما پاول بدین رابطه بی‌ضابطه عادت کرده بود. همه مردان تقابلات خاصی دارند، اما این با زنهاست که به‌عنوان یک زن به فکر خود و به فکر مسئولیت خود باشند. متأسفانه پاول این موضوع را حس نمی‌کرد. اما رفقای من که در دسته موزیک‌دانانگاه بودند، به‌خصوص دوستان دختر من، به فکر این موضوع افتادند، گرد هم جمع شدند و پس از مشورت با عده‌ای دیگر، پاول را به کمیته خواندند. نمی‌دانم به‌او چه گذشت. چون هیچوقت در این باره بحث نکردیم، اما تصور نمی‌کنم که کار او را ساده گرفته باشند. آن روزها بعد از اترق در پایبندی به اصول اخلاقی شدت عمل به خرج داده می‌شد، و من شدت عمل در اصول اخلاقی را به شدت عمل در اصول غیراخلاقی، چنانکه امروز هست. ترجیح می‌دهم. پاول مدت درازی از من برید و من تصور کردم که همه چیز از بین رفته است. از خود بیخود شده بودم، می‌خواستم خود را بکنم، اما دوباره به‌سوی من بازگشت، زانوانم به‌رغم افتاده بود، از من خواست که او را ببخشم، مدال کوچکی که عکس کرملین روی آن بود به من داد. این نفس‌نرین دارائی او بود و هیچوقت آنرا از خود دور نکردم، چون چیز است پر معنی‌تر از اینکه فقط یادگاری پاول باشد. از شادی گریستم و دو هفته بعد ازدواج کردیم. تمام گروه موزیک در عروسی بودند و بیست و چهار ساعت تمام به‌رقص و آواز گذشت. به‌پاول گفتم اگر ما یکدیگر را بی‌قدر کنیم، تمام مردمی را که عروسی‌ها را جشن گرفتند بی‌قدر کرده‌ایم، تظاهرات میدان قدیم شهر را بی‌قدر کرده‌ایم، و آن چیزهایی که بعدها بی‌قدر کردیم بخرم. . .

۱ - Julius Fucik نویسنده جنگ،  
۲ - اهل پیلزن (Pilsen) که شهر کوچکیست در ایالت بوهم چکسلواکی.  
۳ - Togliatti رهبر سابق حزب کمونیست ایتالیا





و بیشتر با نگاه منظور یکدیگر را می فهمند. بعضی از اینها آنقدر ضعیف و از پافتاده اند که مدت زیادی نمی توانند سرپا بمانند. این گروه تمام هم و غمشان این است که برای «عادت» خود پول تهیه کنند؛ عادت به تاس، قاپ، ورق، شیر یا خط «سه شیر»، بیخ دیواری و «لیس پس لیس» و بسیاری عادت های دیگر. ابتدا، هرچه دارند می بازند و یا خرج می کنند، و بعد هرچه را که ارزش فروش داشته باشد، می فروشند. هنگامی که دیگر هیچ چیزشان در بازارهای معمولی قابل خرید نیست، هنوز چیزی برای فروش دارند...

قهوه خانه، زنده است و نفس می کشد - گرچه کند و آرام. بر فراز خواستها و اندیشه های گونه گون و موج قهوه خانه، شعوری وجود دارد. مجرد از ذهن تک تک افراد و حتی لایه های انسانی آن. شعوری با هدف و تحرک در راهی که غیر قابل بازگشت به نظر می رسد. قهوه خانه برپایه ای منطق، تضادهایش جستجوگر مقصدیست در فراسویش. افتان و خیزان می دود، با همت خستگان شریفش که زندگی می سازند، همراه با واخوردگانش که با یاس همدمند و همراه با موربانه هایی که دست به کار تخریب اند. می رود و همه را با خود می برد، قهوه خانه کاروانیست که نوای چاوش آن در همخوانی جامعه ایرانی برای گوش های سالم شنیدنیست و در این قافله، در فضای پردود و جنجال، کارگران، بیکاران پرندبازان، معتادان و حتی قوادان و منحرفین جنسی و قاچاقچیان حضوری شگفت انگیز دارند.

نیستند چون به صغیر و کبیر رحم نمی کنند. پیران از کار افتاده و بازنستگان گروه پر گویند فیلسوف قاپ قهوه خانه اند. غالباً دل های خونین و پردردی دارند. این دسته از شیله پیله های کار هم خوب خبیر دارند، اما باز وقتی یک نفر شروع به گفتن قضیه می کند که قبلاً بارها آنرا تکرار کرده، همه سراپا گوش می شوند، سر تکان می دهند و ریشهای سفیدشان را می خارند، آه می کشند و هر هر می خندند و سرانجام چند نفری که شنونده های خوبی بودند مورد لطف سخنگو قرار می گیرند و به چای و یا قلیان مهمان می شوند. این مهمانی مزه «گوش دادن» است. پیران قهوه خانه، نقالان و بند گویند و ناصحان افتخاری قهوه خانه ها هم می شوند. جوانان را نصیحت می کنند که می نخورند و قمار نکنند اگر گوش شنوا پیدا نکنند و یا اگر حوصله یکدیگر را نداشته باشند، آنوقت به بازی «نرد» می پردازند و با طاس و مهره عقده گشایی می کنند.

«گردن کلفت» ها و باجگیرها، مثل سابق در عرصه قهوه خانه ها جولان نمی دهند و آشکار عمل نمی کنند؛ اما وجود دارند. تشخیص این گروه از دارودسته قاچاقچیان کسالا های «غیرمجاز» در قهوه خانه کمی مشکل است و بیشتر کار مأموران آگاهی و پلیس است. در میان گروه های گونه گون قهوه خانه یسی، گروه رنگ پریده سرگردانی را می توان یافت که خود را بین قهرهای دیگر می فشارند تا پنهان شوند. دستهای لرزان و حرکات عصبی «تولو» می خورند

و «شبح» می می خورند. انبوه بیکاران و روستایان راهی شهر پناهگاهی ارزان تر و بهتر از قهوه خانه ندارند. فضای گرم و رمزهای صمیمانه زمستانشان را بهار می کند و افاناب سوزان تابستان را از سرشان دور. انبوه بیکاران از همه ی گروه ها متغییرتر است. عده یی کنار پیدا می کنند و عده یی دیگر بیکار می شوند، عده یی جدیدی از راه می رسند و دسته یی به سفرهای جدید می روند؛ این گروه، به طور مداوم در قهوه خانه هستند - همچون درد شراب؛ و با چشم های کنجکاو به دنبال کارهای قهوه خانه ها می گردند تا از آنها خبر بگیرند. این گروه که شامل کارگران ساختمان، دارگران کوره پزخانه ها، پوست و روده فروشان و رشکته و امثال اینها می شود، دست به کارهایی نمی زنند که بیکاریشان را پنهان کند.

دلالان، قهوه خانه را عرصه ی تاخت و تازهای سودجویانه ی خود قرار می دهند. فضای قهوه خانه از سروصدای چانه زدن هایشان گیج کننده است. معاملات حضرت عباسی رواج دارد. و هو و جنجالشان زیاد است، و درآمدشان هم کم نیست. به همه کاری دست می زنند، از دلالی پرند گرفته تا گاری و درشکه و اتوموبیل و... رحم و مروت و انصاف ورد زبانان است.

دسته بندی بین دلالاهای قهوه خانه یک عادت قدیمیست. اغلب اتفاق می افتد که یک دسته برای خارج کردن دسته دیگر از عرصه دلالی پول زیادی خرج می کنند. دلالها در قهوه خانه زساد محبوب



(بیشتر فوتبال و کشتی) فیلم های خارجی پر تحرک (پلیسی) و برنامه های مذهبی است.

ظهر بود و برنامه ی موسیقی ملی ایرانی پخش می شد، وقتی از در قهوه خانه می گذشتیم، دو نفر در گوشه ی قهوه خانه بلند بلند با هم حرف می زدند. - پاشو برویم به اکبر آقا قول دادم ساعت ۲ سر میدان باشیم.

- الان می آیم. صبر کن «سوگل» هم بخواند، بعد.

### قهوه خانه نشین ها

در قهوه خانه، به دنبال طبقات مختلف گشتن، شاید درست نباشد؛ زیرا که یک طبقه بیشتر وجود ندارد. تنها، گروه بندی ممکن است انهم نه یک گروه بندی خشک و غیر قابل تغییر؛ زیرا تداخل گروهی زیاد اتفاق می افتد. ملاک این گروه بندی، جز در یکی دو مورد، بیشتر بر شغل افراد متکیست. افراد گروه های مختلف وحشی متضاد، پی-پسروا باهم گفتگو می کنند. از کارهایشان، گرفتاری ها و خاطرات شان؛ چرا که خصوصیات دردهای مشترک فراوانی دارند.

قهوه خانه به عنوان یک فضای ارتباطی، قابل بحث است و از این نظر می تواند با مساجد - در روستاها - مقایسه شود. تنها در مساجد روستاها مسائل با تمام قدرت و شدت و وسعت مورد بحث قرار می گیرد و این خصوصیت در قهوه خانه دست کم گرفته می شود؛ ولی در امر ارتباط تغییر حاصل نمی شود. گرچه گفتارها با سودگی توأم است. و این پدیده شاید زاده ی عدم احساس نفع مشترک بین قهوه خانه نشین ها باشد. در صورتیکه نفع مشترک، محور گفتگوهای مساجد روستاهاست. در قهوه خانه از حال هم باخبر می شوند، پرس و جو می کنند، دنبال هم می گردند، قرار می گذارند، جدل می کنند و به تفریح می پردازند. خستگان از کار برگشته چشم امیدشان به قهوه خانه است. جای می خورند و به دنبال کار جدید از رقیبانشان سؤال می کنند. کارگران ساختمان، کارگران غیر متخصص، شاگردان کس درآمد کارگاه های صنعتی در قهوه خانه تغذیه می شوند چون آبگوشت هم ارزان است و هم مواد غذایی لازم را کم و بیش دارد. غالب بناها حتی متاهلین قبل از اینکه به خانه بروند سری به قهوه خانه ی پاتوق خود می زنند، نه تنها به منظور تفریح و خستگی در کردن بلکه برای جستجوی کار جدید.

گروه خستگان از کار، آرامترین و کم حرف ترین مشتریان قهوه خانه اند اگر حرف مربوط به کار نباشد به فکر فرو می روند یا تلویزیون می بینند و اگر نقال باشد توجهشان به اوست. این گروه بزرگ تماشا و شنیدن گفتگو بیشتر به عنوان «خواب آورده» استفاده می کنند و همین که چشمان سنگین شد راهی منزل می شوند و در راه خانه برای عیال و بچه ها نان



حدود ۸ سال پیش خریداری کرده اند. بهترین برنامه های تلویزیونی از نظر مشتریان قهوه خانه ها، برنامه های ورزشیست و بعد از آن، موسیقی ملی ایرانی و فیلم های دنباله دار ایرانی و برخی فیلم های خارجی. با صاحب قهوه خانه یی در خیابان قزوین گفتگوی داشتیم:

س - چند وقت است که تلویزیون خریدید؟  
ج - ده ماه.

س - تلویزیون را قطعی خریدید یا نقد؟  
ج - قطعی، ۱۰۰۰ تومن پیش دادم، بقیه را ماهی ۱۰۰ تومن.

س - برای تماشای برنامه های تلویزیون از مشتری ها چندتر می گیرید؟

ج - اثر تمام وقت نگاه کنند یک تومن، اگر نصف ۵ ریال.

س - از وقتی که تلویزیون خریدید، تعداد مشتری ها تفاوتی کرده؟

ج - زیاد نه؛ چون مشتری ها ما ثابت هستند. فقط شب هایی که کشتی و فوتبال دارد از جاهای دیگر هم می آیند.

س - خودت هم تلویزیون نگاه می کنی؟  
ج - ای بابا، کی وقتش را دارد؟

پس از گفتگو با قهوه چی، به سراع چند نفر از مشتری ها که مشتاقانه مشغول تماشای تلویزیون بودند رفتیم.

س - معمولاً چه ساعت هایی تلویزیون می بینید؟

یکی می گوید: بعد از کار، بیشتر ظهرها، که برای ناهار می آیم.

دیگری می گوید: هر وقت که «باز» باشد ما نگاه می کنیم!

و یک نفر دیگر اضافه می کند: وقتی که کشتی دارد...

س - چه برنامه هایی را بیشتر دوست دارید؟  
جواب می دهند:

- آواز ایرانی و آهنگ ایرانی.  
- فیلم های خارجی.

- ما که مهندس این کار نیستیم ولی وقتی که کشتی و فوتبال دارد خیلی خوب است.

س - از تعداد پولی که برای تماشای تلویزیون می بردارید راضی هستید؟

ج - ۵ ریال گران است. اگر دو ریال بود، بهتر بود.

س - اگر ارزانتر باشد بهتر است؟  
گران است؛ ولی وقتی که کشتی و فوتبال دارد - عیبی ندارد!

بعد از سؤال و جواب های زیاد، به این نتیجه رسیدیم که بهترین برنامه ها برای قهوه خانه نشین ها، برنامه ی موسیقی ملی ایرانی، ورزش

# یکه یکه یکه

## پس زبان کودکی باید گشاد

یک روانکاو آلمانی با اعتقاد به این که هر کسی قادر باشد دوباره به کودکی باز گردد خوشبخت خواهد شد آسایشگاه هایی برای اولیای اطفال درست کرده است. این روانکاو که دکتر «تویاس بروخر» نام دارد می گوید: «بازیچه ای به یک فرد بالغ بدهید بعد از مدتی خواهید دید که به دوران طفلی خویش باز می گردد. دکتر بروخر رئیس انستیتیوی زیگموند فروید فرانکفورت است.

در آلمان و آمریکا معالجه از طریق اسباب بازی با توفیق روزافزونی روبرو است. هر شب در حدوده زوج در موسسات روانی به بازیهای کودکانه از قبیل جفتک چارکش و گل بازی و نقاشی با انگشت می پردازند و در پایان، ضمن گفتگویی، احساس و حالات خود را بیان می کنند. یکی از مشتریان این معالجه، یک قاضی عبوس و خنگ دادگستری بود که در ابتدا تا یک ماه، بهدرستی دل به تفریحات کودکانه نمی داد و بخصوص موقع نقاشی آزاد، فقط نوک انگشت خود را در رنگ می زد، اما در پایان یک ماه دست خود را تا آرنج در سطل رنگ فرو می برد و دیوارها را آغشته به نقشهای بی شکل می کرد: وقتی دکتر بروخر از او پرسید که آیا بیشتر فتنه راضی است، قاضی محترم دادگستری گفت:

— باید اعتراف کنم که این اولین بار در زندگیم بود که آزادانه به کثافتکاری (با عرض معذرت) پرداختم. وقتی بچه بودم اگر لکه کوچکی هم ایجاد می کردم مادرم به شدت تنبیه می کرد. حالا احساس آزادی می کنم. و در خیر است که جمله بیماران، تمام عقده های کودکی خود را با این بازیها و کثافتکاریها معالجه کرده اند.

## اینجا فرانسه

عملکرد آخر سال «اوار. ت. ف.» (سازمان رادیو تلویزیون فرانسه) اهمیت خارق العاده یکی از سرویس های آن را که تا کنون در نظر اکثریت مردم ناشناخته مانده بود آشکار کرد: بخش امور خارجی و همکاریها اوار. ت. ف. در سال ۱۹۷۰ جمعا ۷۶۰۰۰ ساعت برنامه مستقیم پخش کرده است در حالی که سه رادیوی ملی همین کشور جمعا فقط ۲۲۸۰۰ ساعت پخش مستقیم داشته اند. این برنامه ها، به نکتته گیری و تمسخر نطق های رسمی می پردازند مورد حمله قرار می دهند. پلیس اظهار تاسف می کند که وسایل فراوان الکتریکی به علاقمندان کارهای مکانیکی اجازه می دهد که پست های فرستنده بسازند. علیرغم پیچیدگی ها و بازرسی ها این فرستنده ها آزادانه به کار ادامه می دهند. یکی از این فرستنده ها به اسم رادیو «کامومیل» که توسط دختر جوانی اداره می شود به قول «ایزوستیا» اتهاماتی صددردن ارتجاعی و یاوه های مبتذل پخش می کند.

تنها در منطقه مسکو سردادیو به اسمی «ماتنیک»، «رویسون» و «ناتاشا» وجود دارد. و جالب آن که به اظهار گروهی، شنونده ها از برنامه های این رادیو ها هیچ شکایتی ندارند.

## هنری میلر در سینما

یورگن تورسن، سینماگردانمارکی با الهام از اثر اروتیکو — بیوگرافیک (در مانده ایم که چه لفظ فارسی به جای این ترکیب می شود گذاشت؟) هنری میلر فیلم «روزهای آرام در کلیسی» را ساخته است که پس از یک توقیف جنجال برانگیز در فرانسه، بالاخره روی صحنه آمد.

هنری میلر در این رمان، خاطرات نخستین ماجراهای خود را در پاریس سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به یاد می آورد. اما سینماگردانمارکی، ذکاوتمندانه از تلاش بیهوده بازسازی یک زمان و یک شهر گذشته دست برداشته و در این ساله، موضوع طبیعی بودن، شیوه سینمای امروز و کمبود پول هم در میان بوده است. اما از سوی دیگر، با همین قاطعیت از عطر خاطرات و زیبایی های فکر مکرر شهری



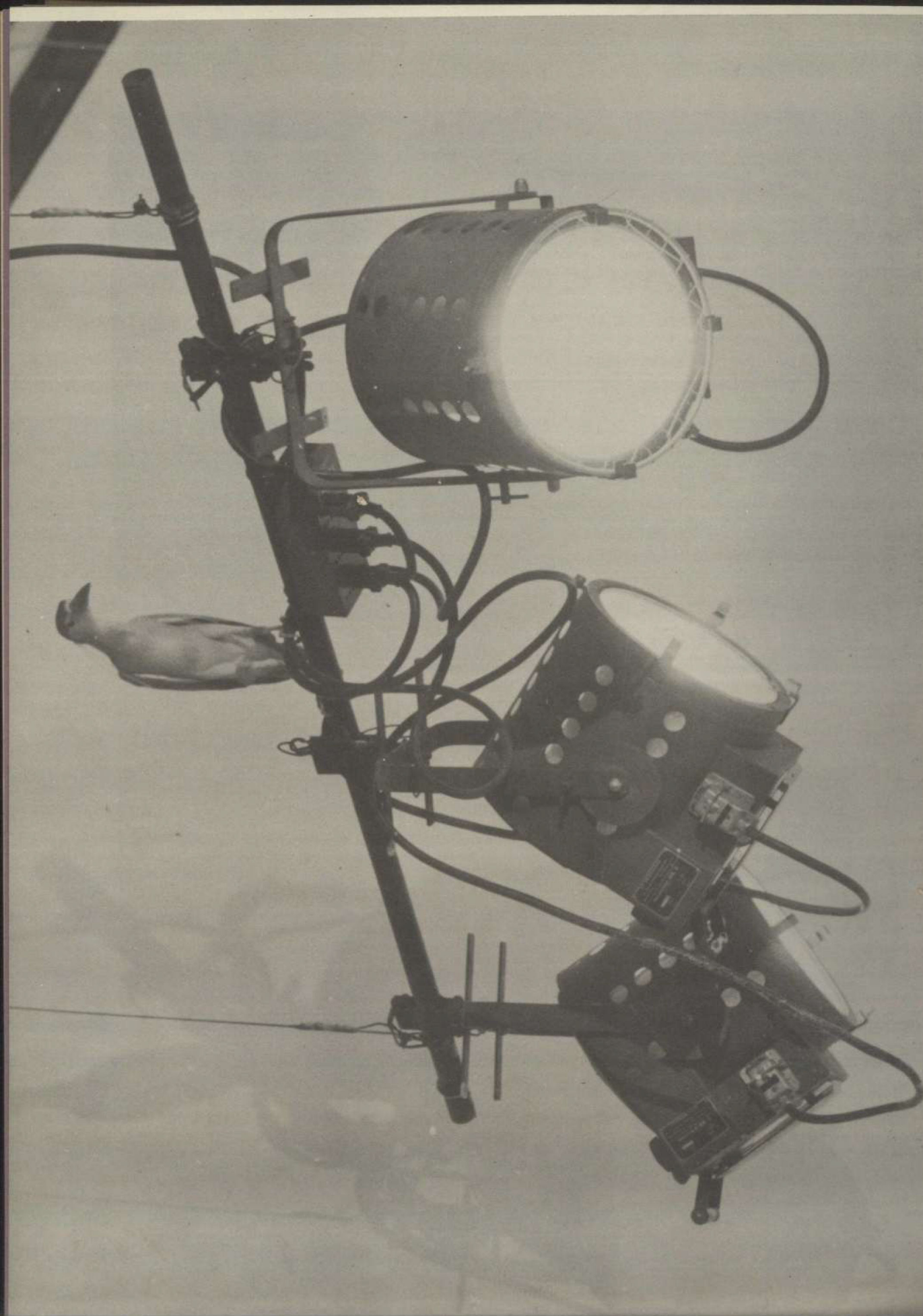
## دلنک ها، فیلم تازه فلینی

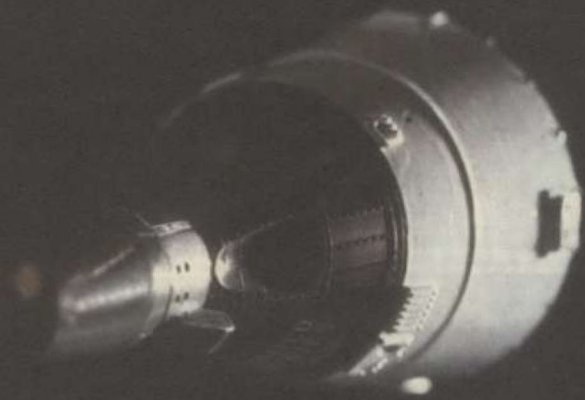
فیلم جدید فلینی به نام دلنک ها، اینک در پاریس و شهرهای بزرگ دیگر اروپا روی پرده است. دلنک ها، حکایت خنده است. نه، حکایت نیست و خنده هم نیست. فلینی در این فیلم هدف خندیدن یا خندانیدن ندارد. این فیلم، در حقیقت کاوشی است در دوره کودکی فلینی، و می دانیم که این سینماگر توانا تاچه حد مسحور خاطرات و تلخکامی های طفلی خویش است. فلینی با گذشت نزدیک نیم قرن، هنوز از احساس غریبی که روزی در سیرک به او دست داد، به خود نیامده است. آن روز سیرک بود و روشنایی های سرخ و طلایی بود و نمایشهای بی دریغی از آکروبات ها و حیوانات درنده که ناگهان دلنک ها روی صحنه آمدند، و فدریکو کوچک به دیدن آنها به گریه افتاد. فیلم دلنک ها از این گریه ریشه گرفته است.

فلینی در این فیلم می گوشت دریابد که چرا آن کودک گریست و چرا دیگران می خندیدند. این است که به سرچشمه می رود. به سراغ خود دلنک ها می نشاند. به اکتشاف منظم دنیای کوچکنان می پردازد. در رم و در پاریس به سراغ نامهای بزرگ این زمینه، «فوتیت»، «شکلا»، «روم» و «فراهلینی» ها می رود. بعضی از برنامه های معروف این دلنک ها را دوباره می آفریند. و حتی موضوع «خنده» از حرکات دیگران را می شکافد. دلنک بازی چیست؟ یک تغییر شکل عظیم است. آن چنان عظیم که بیننده در برابرش به دفاع برمی خیزد، اعتراض می کند، و این همه به شکل خنده — که آن عظمت را از بین می برد.

خنده همیشه از سوء تفاهم به وجود می آید. اما اگر نگاه بیننده متمرکز شود، تکیه کند و ماسک را بشکافد، خنده می آید. و فلینی در این فیلم نگاهش را متمرکز کرده و ماسک را شکافته است. خستگی دلنک را نمایانده است. فلینی با دلنک ها کلیدی از کار خویش را به دست می دهد. خود را در حال کارکردن با یک گروه تلویزیونی می نمایاند (این فیلم به سفارش تلویزیون ایتالیا تهیه شده).

دلنک ها همچون مکملی است بر فیلم هشت و نیم. و توجه کنیم که این فیلمساز در بسیاری آثار خود چه مقام و معنایی به سیرک بخشیده است: به یاد بیاوریم نمایشهای محقرانه زامپانو و جزومینا را در جانه، سیرک تخیلی را در هشت و نیم و سیرک نادیده او را در ساتیریکون. و این که به اعتباری، فلینی سیرک را تمثیلی از هستی و حیات می گیرد و لابد در دلنک ها، دلنک را تمثیلی از انسان.





## Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه. واترپروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است